

کتابخانه
پهلوانی
ایلی

۱۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: زاد المسافرین - عهدی

مؤلف: شیخ علی بن محمد

مترجم:

شماره قفسه: ۱۷۸۵۵



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۹۰۲۰

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۸۵۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: زاد المسافرین - صمدی

مؤلف: شیخ علی بن محمد

مترجم:

شماره قفسه: ۱۷۸۵۵



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب:

۲۹۰۲۰

خطی

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۷۸۵۵

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: زاد المسافرین - هجری

مؤلف: بن علی بن محمد

مترجم:

۱۷۸۵۵

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۹۰۲۰

خطی

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

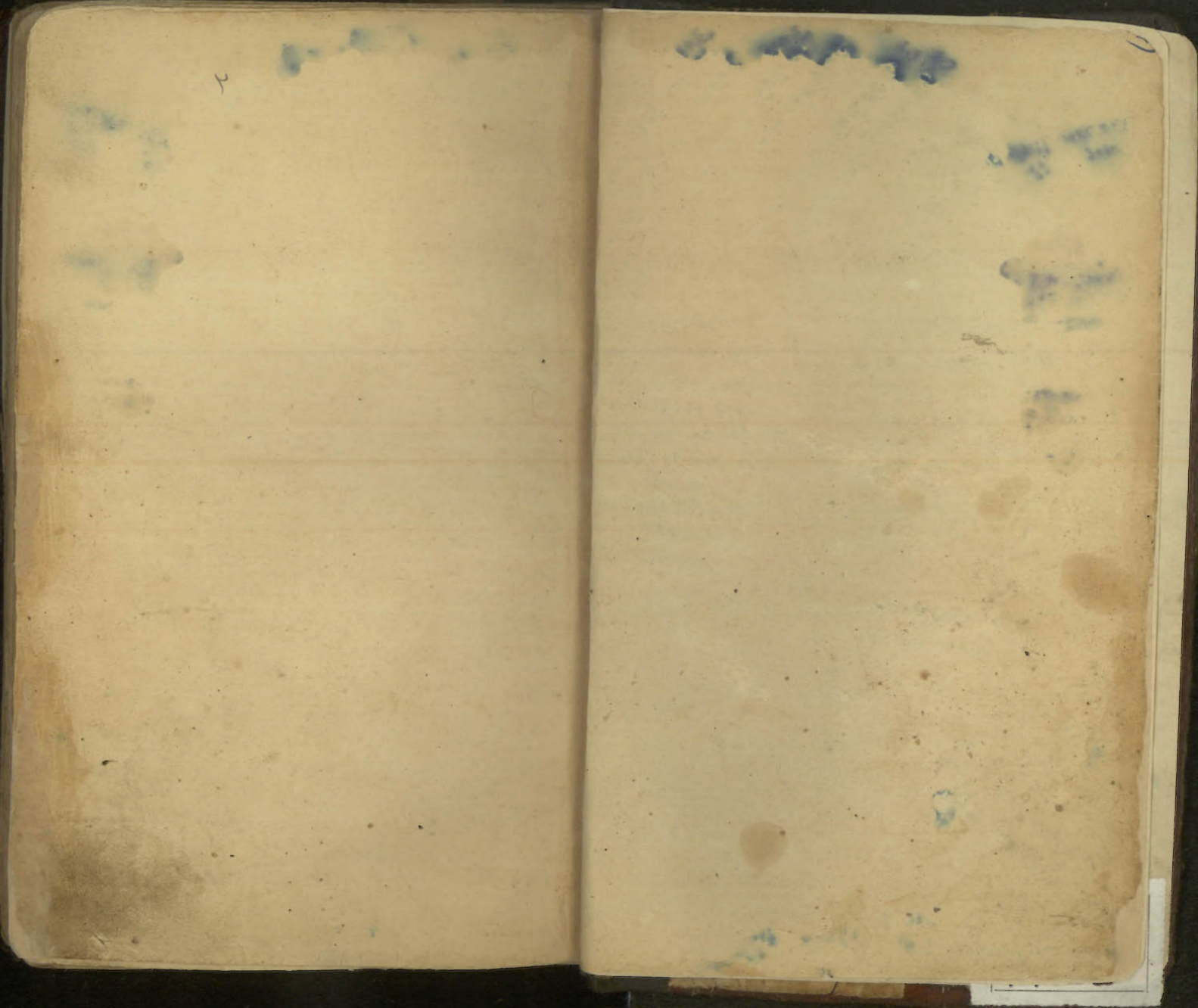
۱۷۸۵۵

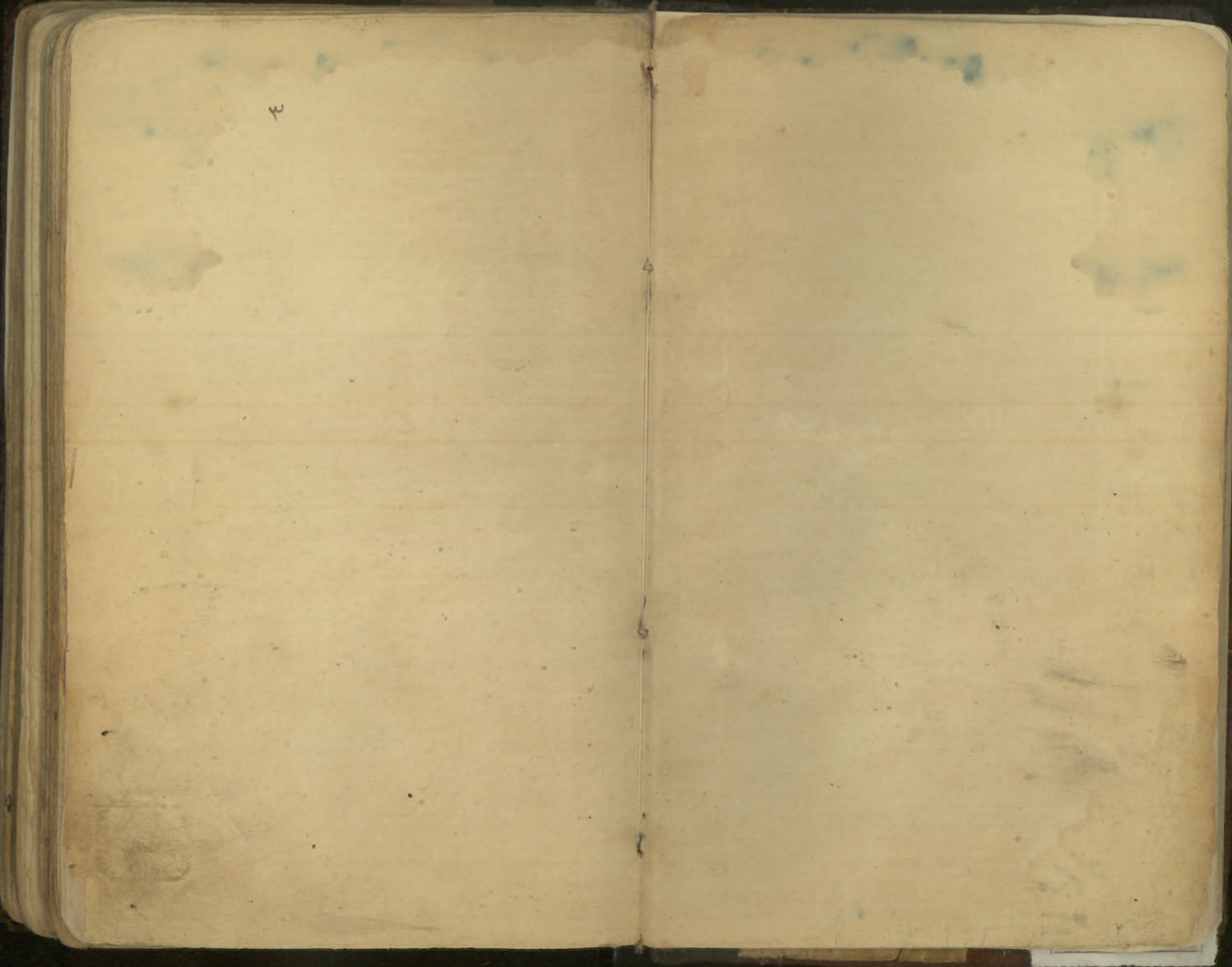
זיידע וואך
 אסמאדור
 ()
 ()

برادر فاضل
شیراز

ה'תקל"ח
כדור כדור

Handwritten text in Hebrew script, likely a library stamp or ownership mark, located in the bottom right corner of the page. The text is partially obscured by a blue ink smudge.





[illegible]

IV A 66

Y. 9. 2.



یواد المفری

انچہ مشورہ

مرمدها و صفا و شربتها و نحو اینها مذکور در این کتاب است هر چند که

مرمر سیاہی جلیہ سر مبارکہ
مرمر گل جلیہ سر مبارکہ
مرمر تابیہ جلیہ سر مبارکہ

مرا بخت عورت مرا زنده بخت تو را در تنی طریق کوش روزی کوش

و غم گداز خوشنماش دعا و دعا

فصل اولی در بیان
تشریح بنفشه در کوزه
عجب بسیار
۱۰۱
که از غرات فارغ باشد

۱۰
الطریق صغیر
فرزند ارشد که بخت
ایام فقیران خجسته

تربت عثمان
حب نزه
قرص مبارک بخت زده

۱۶
 ۱۶
 ۱۶

شیاف ایمنی بخت	از در این بخت	در این بخت
۱۶	۱۶	۱۶
که در این بخت	که در این بخت	که در این بخت

سکرته فصل ۲
سکرت بن دندان ۲۱
احسن و مجتهد ۲۱

عزوه بحجة خاق طريق ماء الشعر رب جوز بحجة خاق

$\frac{23}{25}$ $\frac{23}{25}$ $\frac{23}{25}$
 فوق سال فوق سال آب گاه بهر خزان
 $\frac{23}{25}$ $\frac{23}{25}$ $\frac{23}{25}$

شربت زراعت و زراعت
شربت زراعت و زراعت
شربت زراعت و زراعت

در باب تشریح ذرات الخشب
اشترک نمود که چندی ذرات الزم
مفعول باد در کتب
صفت قلب
علم بین
۲۹

مفعول بانرا تحفه بخت شربت کافران کیمه
دواء الکحل طریقیه
عصم

دواء الملك مرهمه معجون
معجون بنوعه معجون
شراب باداوا مرهمه
صفحه ٣٦

ماء العين که شیر زبانه کینه
 طریق السعال ماء العين
 سنگین الصوفی که
 صفت
 ماء العين که شیر زبانه کینه
 طریق السعال ماء العين
 سنگین الصوفی که
 صفت

حب اقمیون بحیثه صلب طریق فرزدان بر حب

شرائط استقامت در حبس
دستور خوردن و پوشیدن

بطنی قمری
بطنی قمری

۵۵

شربت بیهوش کننده

شربت انار مع جگر میوه
شربت بیدار میوه
شربت بیدار میوه
۶۴۷
۶۴۷
۶۴۷

2

[illegible]

قرن

باله اللطيف محمد مصدق ابن علي الشرف عفي عنهما چون دوست
 روحانی و برادر ابناء صاحب منصب شریف و لقب صنیف جمع
 کلمات صمدی و معنوی الطریق الفیل میرزا محمد اسماعیل حفظ
 الفیز اهل دین او ان مقدون نصیحت از حدان لذو طلیح
 کریم ان و اکثر اوقات را به در بیان میدارد و ازین و این
 خواستند که در سلسله تربیت و پیشرفت با همسر فران و حفا
 صحت در سفر و تدبیر از حد خط و زرات و اشعار و مسائل
 بعضی امراض که بدون حضور و مرخصیت بر طبیب شخیص برسد
 و تدبیر آن بیشتر و بخصوصی برقی از امراض و اکثر اوقات علاج
 ایشان الخواف از اعتدال بحال باشد و اوضاع می شود فی الجمله
 و لیه در کلاس باب و عدالت و معالجات آنها اهتمام نماید که در
 مراجعت با طبیبان افتد پذیرفت لهذا با عدم استیفاء طاعت
 بقاعت درین صناعت و نشو و حال و توفیق حال از حد برود
 حزان رفتن زمانه که هرگز نماند نماید و مگر آن نداده و نه شکست
 الی الله المطلق استدلال از آن منزه و استواید و ورق چنان بود

برود جزو نشاید اگر عذرم بدیری نیست پرورد که مشهور است که
 بعد از رسول از انظار انکه بعین احتیاج عاقل و زنده که
 بر عاقل و خطی که لازم طبع است ان خصوصاً تحفه طلیح و مطیع این
 و انت مطیع شود و در اصلاح آن کوشیده و بعین انصاف کوشیده
 اگر آنها را ناشی از نام زکاتی و برهم جزو که کار و بود و اند
 و این را به شکی برود و مطیبات **مطلب اول** و تدبیر بر فران
 و توانم کلیه و حفظ صحت ایشان و تدبیر امور یکس و طاعت
 اوقات اتفاق یافند **مطلب دوم** و مسائل و چندی امراض و تدبیر
 مسائل و طبیبان آن معالج بود و طبیب اول و تدبیر بر فران و توانم
 حفظ صحت ایشان و نیز تدبیر امور که بر فران و طاعت اتفاق
 می افتد و یکس و فرما بدقیل از حرکت اگر در بدین عید خون باشد
 فصد کند و اگر احکام و دیگر غایب باشد به طاعت و بدین را با
 سایر و مجرب آنکه بسیار باشد که حرکت سفر و یک اصفا فاسده نماید
 و در طبابت مرضی ها و شت شود که محتاج بر جمیع طبیب باشد و
 بدست نیاید به اندام بدقیل از حرکت بدین مجرب طبیب از اصفا فاسده
 فاسده تنقیه نماید و دیگر باید بر تدبیر از حرکت خود را عادت دهد

باغذیه که در سفر اند برای او میز است و همچنین قبل از حرکت بندگی
سفر از چنانچه و لغت حرکت و اگر سفر در تابستان باشد که در
در زمستان است بر ما خوردن عادت و در آنکه هیچ که از آن
بر او دفعه و در آنکه در سفر با یک غذای سفر
در سفر حسب المقدور از اغذیه معده و حفر باشد و چیزی چندانکه
غذا آید شغال باشد از قبل گوشت و تخم مرغ و اگر که کل سفر قوت
دارد اصناف میکند غذا بدیکه بدل به تخمیل حسب المقدور از اغذیه
معده و حفر باشد اما بدینکه سیدن آب بدیکه آب بنزل
با خود داشته باشد آب بنزل و اگر حفر معده نباشد که دفعه حفر
و اخلاص آب با این نمی شود و همچنین حفر معده که آب با حفر
راغ حفر است و همچنین اگر سفر قدری از فاکت خالص حفر از غده
خود داشته باشد که به بنزل از آب او حفر معده کرده و بعد از آنکه
تشنه نشین شود بنوشد که دفعه معده آن آب می شود و همچنین حفر
پا زویر و سرکه و کاه و هر یک باشد دفعه حفر آب می کند و دفعه حفر
آب می لطف که می شود و تغییر طعم و دفعه حفرش هر یک بسکتهای می شود
و دفعه طعم و حفر آب تلخ با قدر مکرر از آب بدبو یا غلیظ باشد دفعه

حفر

حفر آن بویشت نیدن یا بنظر لطف که سر که چنانکه مذکور شد می شود تا بهای هر
آب و دفعه حفر عطش بد آنکه هرگاه در طریق خوف که آب باشد یا غلیظ
که احداث تشنگی که خوردن از قبل چیزی شور و تند و شیرین بلکه
هر غذا که می خورد که از اشتها بخورد و دیگر آنکه آب که مخلوط با سرکه
شد بدل آب خالص بسیاری تواند پس هرگاه آب کم باشد قبل از
آب با سرکه مخلوط کرده بنوشد که کفایت میکند و بدیکه در جای که حفر
بد آب باشد از هر چه باعث عطش شود احتراز کند از عالم حفر است
بهرت و سخن بسیار گفتن خصوصا با و از بند غذای حفر حفر
و آنچه دفعه تشنگی که دفعه ترش و شیرین حفر که در حفر باشد و شیرین
کرم حفر با اندک سرکه در دهان و نفس آید با رال یا تر مندی
با قوت با ناردان از فاکت تشنگی است و هم در دهان و تشنگی
و صدف یا فلفله خالص و آب که تشنگی که بهای خارج و داخل و
نمودن دفعه تشنگی است و بد آنکه بعد از تشنگی معده که در آب که سید
دفعه بعد بر آب شدن نیاید بلکه اول معده کده و دست و پا را
در آب که در دهان و حفر تر است و بعد کم کم آب پاشد و تا آنکه عطش
برطرف شود و اگر دفعه بعد از عطش معده پاشد بد و بسیار آب بخورد

خوف و حرکت اعضاء بیکدیگر در سینه با دین فرزند که تمام بدن را
 مخصوص سر از آفتاب بخورند و در پری سینه حرکت کنند و اگر
 لابد باشد غذای کمی بخورند البته ناشتا هم نباشد خصوصاً اگر سرفه
 بدش را غرض باشد و یا مزاج او سرد باشد و در آب سرد و سردی نشاند
 و از میوه و ترشیها آنچه بخواهد بخورد اگر یافت شود سرد و سینه را
 بروغن بنفشه با دین یا روغن تخم کدو چرب کند و قبل از حرکت از نزل
 اگر قدری از روغن گاو دانه را با نبات یا قند بآب سرد بنشیند
 یا در قطنا بآب سرد یا شیر جوهر یک بر باشد از نزل نبرد
 از میوه های بارده و غذای ترشی یا روغن آنچه یافت شود میل کند
 و در نزل باید که هر چه بر قفسه شود روی چینه لطیف باشد که با دشال
 بر آن ظرف و زبیده باشد و چینه را از هم دور باشد و هر آب را آب
 حسب المقدور در آن حوالی باشد و اگر در رباط فرو و آینه قرار در
 یوزنه باشد که با دشال و زبیده باشد اما بیکدیگر از نزل
 است در جمیع که احتمال زمین میم باشد و آن روغن را به دشال
 از سیر و سرکه الوده باشد سبب از آنجا بخورند و حسب المقدور شش
 هوا کنند و هر ساعت مضمضه بآب سرد نماید و اگر آب سرد باشد و اگر

مجموعه

بیاض

طریق دانی نام از سینه و دانه
 در سینه و دانه

بیاض مد و سرد و سینه را بروغن بنفشه با دین یا تخم کدو چرب کند و پری
 و سرکه بپویند و قدری هم پاشند و اگر قدری تخم کدو پاشند
 البته نفس میم می شود و اگر نیز روغن ترش کشند مضاف است و اگر قدری
 پازرا در روغن بخیل انداخته از حرکت پاشند البته نفس میم
 عینا بد و اگر در طبافت هوای سخی است که قبل از ورود و در وقت
 تر که شدت حرارت و بد بود به طاعت و سیر عده ماهه که در آن
 در هوای سخی تجربه نموده اند باید که اگر در برابر باشد راه برگرداند
 و دانه و عین را به بند و سیر کند و بیکدیگر که الوده در شش غنیمت دارند
 و اگر آب نزدیک باشد خورادین آب اندازد و یا آنکه در روغن
 زمین بر بوی ایدنا آنکه هوا بخورند و اگر هوای مذکور بد باشد
 و حال کمی تغییر شود و اگر با اضطراب قلب و خشونت شود اگر
 تر یا قی فاروق صحر باشد نیش قلی با قدری جوهر را یا خار
 معدنه فرو برد و قدری سیر و سرکه با کافور بخورد و کافور و قند
 سفید بپویند و سینه و عین با کدو و روغن سرد پاشند و با آب سرد
 فرو برد و روغن تخم کدو در میان چکانند و با او دستها را با آب
 سرد گذارند و در مکان خنک تمام کنند و غذای خنک و

میوای رطب و غذای ترش بخورد تا حال آید اما بدین سبب
 به او برف در سفر باید که قبل از حرکت از منزل غذای جاری باشد
 اشتها بخورد و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتشر شود حرکت
 کند و بدن و عین را بسته و در او اگر در کجی سر باشد که قدری
 ایستادن فرود آورد اگر قبل از حرکت غذا را بخورد یا زیاده و غیره
 داشته باشد بخورد و دفع ضرر را میکند آنکه قبل از حرکت قدری
 عمل را شربت کرده با فضل پاشد یا برف ضرر را می کشد و اگر
 فرود آمدن منزل دفعه نزدیک آنش نزد یک اول بوی لورین یا
 چینه که فرود آمده گرم کند و بعد از آن شربت سکون سرماند و یک آنش رود
 و خود را بپوشد و دست و پا را با یک گرم کند و در زیر جیبهای
 بسیار خواب کند تا حال پدید و در بوی بسیار سرد باید که نزول
 در مکانهای کوه را باطن و خاها کند و اگر در چینه باشد و بطرف
 جنوب و مشرق و چینه نزدیک بهم و در آب و چهار پا نزدیک چینه
 باشد اما بدین حفظ از هر سرما چشم را و از برف آن است که با هم
 سیاهی با خود داشته باشد که نظر را بوی کرده باشد و اگر نه باشد
 که از دم اسب سیاهی بافت با خود داشته باشد و در طریقت

نقد بر سر

نقد بر سر

در برف بر روی گذر و دفع ضرر برف می شود و سر را بپوشد
 نیز نافع است اما بدین وجه و موافقش که باعث سرما و چشم
 رسد باید که گاه که در اجوش نیده و سر و چشم را بیکار آورد
 که با صبح آید و سر و چشم را بپوشد و در حساب المقدور دیگر روز
 سرما حرکت نکند تا چشم بحال آید و اگر در چشم هم رسد با برف
 که مذکور خواهد شد کند اما بدین محافظت با پاها و دستها
 از سرما باید که پاریا قبل از سوار شدن در منزل بپوشد و در
 که احتیاط چوب کرده و با برف انباشت آن را و بوی پاریا چشم
 نرمی به چوب و جوارب نرمی پوشد و موزه کند و اگر روشن فرود
 نباشد لفظ آن الوده کند و در حساب المقدور کند از سردی
 تر شود و اگر تر شود تبدیل کند اگر امکان داشته باشد و هرگاه
 در طریقت شدت سرما اثر کند قدری مسافت را پاده می
 کند و پاها را از جوارب بیرون کرده قدری مالش بدو باز
 براه افتد و در تبدیل بیک سر صابرده باشد بعد از آنکه اثر برف
 سرما طایفه برشته علامت آن است که حس عضو کم شود و کشتن متغیر
 و درم کند و بزودی پوشش حضور استایل کند و در میان آب

نقد بر سر

برخی از برف
 ناروین تر و سرد و برف
 منوما و دام تلخ بام

نقد بر سر

گرم کند از نوبت باله و گاه که در آب جوش نهد و عصاره در میان آن
 کند از نوبت باله و گاه که در آب جوش نهد و عصاره در میان آن
 خندانید و مکرر در پیش آتش بدارند یا آنکه قطران باله و اگر
 بیل لیزی و سیاهی کرده باشد باید که آن موضع را در میان آب
 گرم بگذارند تا خون مرده دفع شود پس هر روز صبح را با سرکه طلایانیه
 و اگر عصب سیاه و فاسد شود و نزدیک افدن انگشتان باشد باید
 که برگ کلم و برگ اسفناج را با روغن کاه و بخت خاوندانید و اگر
 فاسد بقیه و اگر بعد از این خدادات کوشته می فاسد بودی خود بقیه
 چراغ صاحب و قوف باید که کوشته می فاسد را قطع کند و با دست
 کدخت و آن کوشته می صحیح و بعد از دفع کوشته می فاسد مرهم
 سیاه که صفت آن است استعمال نمایند مرده را رسک چهل و پنج قطره
 زیت روی یا زده شغال عسل یا بطن چهار شغال روغن زیتون
 نو شغال بموم پست شغال اجزاء را با هم بگذارند و مرده را رسک را
 نرم صلیب کرده با هم مخلوط کنند با مرهم خل و صفت آن است خصوصاً از
 چند روز که مرهم سیاه استعمال کنه باید استعمال نمایند ده شغال
 مرده را رسک نرم صلیب نموده باده شغال بموم و روغن زیتون است

تبع برنند

یک کوزه آب و گاه که در آب جوش نهد و عصاره در میان آن

مرهم سیاه

مرهم سیاه

شغال

شغال و رسک رسک شغال مرهم مرده را رسک از استعمال این مرهم
 مرهم سفیداب که صفت آن در سوخته آتش مذکور است خصوصاً اگر
 خدای مرده را رسک اضافه نموده استعمال کند و با بجه هر یک از این
 مرهمها که مذکور شد نافع و مصلحی در اجالت غایت اگر باین ترتیب
 که مذکور شد استعمال کند اولی است صفت مرهم دیگر که در این مرتبه
 و هر دو اجالت نافع است و گوشت میروید و در وقت را بر زودی با صلیب
 آورد و سوخت مرهم تابانده صفت سفیداب قطع موم از هر یک
 رسک شغال دم الاخون از زوت صغیر تر که در از هر یک دو شغال
 روغن کل برنج و اگر نشانه روغن بادام یا روغن کعبه ده شغال
 مرهم نموده استعمال کند و بعد از آنکه مرهم را رسک برده و رسک در سردی
 هوا و دم بکشد و صغیر مرهم منفرط کلین زنگ را بر آن عصاره را
 برده و مرطوب کند در وقتیکه در دم و صغیر مرهم باده نفع می شود دیگر
 عود کند احاطه بر مرهم دریا باید که مرهم فرو با قیر از سوخته
 کثر چند روز غذا کم نمیدارند و در روز اول کثرت آب دریا
 نظر کنند و در آب سیب یا انار یا ریاس با جود داشته باشد
 در دواست بخوردن آنجا نماید و اشهر ترش شل آتش ساق و مار

مرهم سیاه

مرهم سیاه

سوار

میزدند و اگر معده ایشان قی شود مانع نشده بگذارد که معده از
 اضطرار روی پاک شود و بعد از آن از بوب و بعد از آن که میگذرد
 میل نمایند و طایق ساقی این بوب در هر چند روز میگذرد و اقل این
 وضع تولد پیش از بدن و جسم آن است و در هر چند روز یکبار
 میشود اگر گمان باشد منع تولد پیش میشود و اگر جسم را باب و بدن و
 خنک باشد و بر سینه بالند و از بدن او نیز پیش میآید و دیگر
 متولد نمیشود و اگر جسم را بد و دگرش و ترس بداند و بشنود
 یا آنکه بر کفر زهره را بگوید و یک روغن شل روغن بادام
 و غیره محفوفا نماید و بر بدن بالند مانع تولد پیش میشود و باید
 آب کند در حمام بدن مانع تولد پیش میآید و آب باید که
 نشسته از باد و آفتاب سیاه نشود و نیز گمان است که در این حرکت
 کثیر اوش سه وضع غریب و غایب میداند لب بد نظرها جمعا
 یا بعضی از آنها را با سفید و شوم مرغ بصورت بالند و بعد از آن
 آنکه نیندازد بخوابد و در وقت آن هرگاه حادث شده باشد
 آن است که سر مرغ را با بوم بگذارد و با رنود بصورت بالند
 بعد باب کرم بخونید و در بدن وضع پیش شدن از سوزی و پا
 از موزه

تدبیر پیش

تدبیر پیش

از موزه آن است همین که اثرش شدن طایفه و علقش
 حرارت و سوزش و سرفه آن علقه است اول باید که کتف
 باب سرد تر کند و مکرر بر عضو بگذارد تا آنکه سوزش و حرارت
 فرو نشیند پس سرد است را با کلاب و اگر نباشد باب کتف
 و بالذات فحاشات که از سوزش و کفش و پا افزای هر سده که
 از انفاست و سوزش و کفش باید که آنها را با خاری تبرکات نماید
 از آن مازور باب سردید و بالذات و کف را از کرم گوشت
 بر او بپاشد و اقل این سرفه نکند و سینه و پا در علقه
 اختلاط هوا و کربها و کرد و عرق را از برای فراق
 حیافت باید که اول از چوب حوب پاک کند و سحر در آب
 گرم بگذارد و بعد از آن کثیرا را مثل غبار سیده بر او بپاشد
 و از کرد و چوب که حفاقت نماید و اگر از این به نشود سوزش
 بگذرد و ماز و راشل غبار سیده با و محفوفا نماید و کرم کرده
 سلین ترکیب را از آن بر کند و هرگاه سرفه شده باشد سوزش
 نرم سیده با روغن نرگ بخوش نهد تا یک غلیظ شود و کرم
 میان ترکیب بچکاند و اقل این بیافت اقل دن از کرم کوب

تدبیر پیش

تدبیر پیش

و آب طلا کنند یا آنکه سفید آب قلع و سر را سنگ با سرکه مالند یا سفید
 قلع و کل را در مینی و سفیدی تخم مرغ مالند و اگر آید کرده باشد و مروج
 شده باشد و مروج و موزش زیاد داشته باشد اگر مانی نباشد خضه کند
 و از خوردن شیرینی و روغن اجتناب کند و هر هم اسفند باج که صفت
 آن اینست استعمال نمایند سفید آب قلع موم کاخ و زرد زهر یک دو
 مثقال روغن کل مرغ یک مثقال و اگر نباشد روغن بادام شیرین سوم
 در روغن یکدل زنده سفید آب را نرم گویند اضافه نمایند و استعمال
 کنند هر هم دیگر و مروج و وقت بر هم نوزده و در سوخته آتش خمر نسبت به هم
 هر چهار است در این باب یک رادریان آب بقدری که در روی آب
 با سینه یکدل زنده و خوب بر هم زنند و چون نه نشین شده و جوش است
 که نشین آن آب را بریزند و یکدایک دیگر کنند و با زهر هم زنند و بپزند
 آن در ساعت باز بپزند تا هفت مرتبه پس آن آب را خشت
 کرده با روغن کل مرغ و اگر نباشد با روغن بادام شیرین مخلوط نموده
 استعمال نمایند و اگر موم کاخ و زهر اضافه نمایند باید اگر در
 سنگ را نرم صلایه کرده با پیچ برشته استعمال نمایند باغ و کوبت
 نهایت مرد اسفند درین صفت جایز نیست زیرا که اثر بسیار از آن

در سفید

در سفید

مده در جلد می ماند و آب باشد که زایل نشود اصلا تدبیر خستگی
 هرگاه سبب از حرکت بسیار خسته سازد و رفتن خسته شود و دیگر
 قادر نباشد بر حرکت ناخته و با را بهر روغن که بهر بهر آب کند
 رفع آن میکند و در جوی گرم با را تا از آب سرد کند یعنی
 و شستن و در جوی سرد با آب گرم فایده است و رافع خستگی است و بخوبی
 که بعد از آن هر قدر می در خواسته حرکت کند عینا کند و در تپانکه
 هر کوب هر چند خارج از موضع این رسالت فایده است چون سوز
 بسیار ضروری شود و اگر شل لازم است با آب سرد یا آب سرد را که
 از حرکت و مانده باشد دیگر فایده برش زده باشد و در روی این
 که آتش یک مثقال و اگر سه مثقال با دیگر فایده است که که توانای در
 بهر سبب و سبب بسیار بی فایده و این تدبیر از اسرار مکنون است
 و دانستن آن سبب از این جهت است **مطلب دوم** در سبب صفتی
 چند از بعضی امراض از بدون هر چه به طبیب معلوم توان نمود و طبع
 سببها را بهر از بدن اتفاق افتد مثل نشستن یا راه رفتن و در آنجا
 یا نزدیک آتش بسیار مقام کردن یا در ایام غذای گرم یا باغچه یا باغ
 خوردن یا در حمام بسیار ماندن و با مجرای خرد ریح سبب است

در سفید

در سفید

زاید بر حرارت بدن شود و باعث استعداد و دفع و اعصابی است
 صداع گردد **علامت** وجود یکی از اسباب مذکوره یا تقدم یکی از
 اینها بر حرارت پیش سرخگی اندرون بینی و تپش و تشنگی و صداع
 اندرون گوش و تعفیف یا فتن صداع از استعمال سردات یا فصل
 یا باغچه و عدم سستی در سرد اعتدال در سایر حالات بدن
علاج آن بولیدن منحل کلاب و کل نبغه و کل نیلوفر و کل فور
 و استنشاق کلاب و بولیدن سرکه و کلاب و مالیدن روغن گل گش
 با سرکه بر سر و روغن تخم کدو و روغن نبغه با دام و روغن تخم کاهو
 و روغن تخم خشخاش و مالیدن تخم کاسنی کوبیده با کلاب و کل نیلوفر
 و سرکه و سندلین و آب کشنیز و آب خیار و کل فور و صندل و ترشاندن
 و خیار و مالیدن حبه بیدار و آب یا کلاب بوده و مالیدن قرص
 سست و آب کشنیز و مالیدن پامپا یا ستور یا آب گرم کردن و آتش زدن
 آب انارین و آبغوره و آکوه و آب ریاس و بذر قطونا و عرق بید
 یا عرق کاسنی یا نیلوفر یا آکوه و زردالوی خشک را حین سیده و ف
 نموده با شیر خشک یا به شیر خشت یا دفع کرده هر یک از این ادویه
 و اثر بر مذکوره که یافت شود و غذا انار و کلاب و هندوانه و سفر

حیا

خیر و آکوه و آکوی زرد و زرد قبول کاهو و استخراج و خرد و زرد
 ناش و عدس و زرد قلیه یا قلیه زرد شک یا تر یا ناروان و آکوه و
 و لیمو و نارنج و ترنج و ریاس و قراوت و صغیر و قلیه کدو و صندل
 و بذر جلا و دور بر مکان هر یک از اغذیه مذکوره که یافت شود و طریقی
 سنا حقن روغن گل سرخ آن است که روغن گل سرخ را بر ورق گل سرخ
 تازه بسیار رخمیه تا چهل روز و آتش بگذرانند و طریقی لفتن روغن
 تخم کدو و خشخاش و بادام و اشال اینها آن است که هر یک از اینها را
 بکوبند و اندک آب گرم بر او با شیده نفث رند و روغن برون
 و روغن نبغه با دام آن است که نفث با دام نفث را با کل نبغه تازه
 در کسبه کرده مکرر بماند و بعد از آن بطریقی مذکور روغن بکند و صفت
 قرص سست آن است که زعفران اینون سرخی در آب بنج بویست
 قلع اجزار اسوی کوشه با آب کاهو بخون کرده و قلعهای سست
 بزند که با قرص می و دیگر شسته شود و آب بنج آن باشد
 و آکوه صداع برود و نه باشد که از خارج رسیده باشد مثل آکوه
 یا اعتل در آب سرد یا بخوردن دانه یا غذا سردی و اعتل
 تقدم یکی از اسباب مذکوره است و کدورت حواس و میل و حج به پس سر

در سرد و در سرد و در سرد
 در سرد و در سرد و در سرد
 در سرد و در سرد و در سرد

طریقی

روغن تخم کدو

نبغه

و ممکن در دوا استعمال مستحبات و ب باشد که این نوع صداع از زلزله
 باشد یا آنکه بعد از آن زلزله برسد **علاج** آن است که سوس گندم با سیاه
 تخم با یک یاعل سرخ با خاک کرم را کرم کرده بر سر بندند و بر پیشانی و اطراف
 الملك و کل سرخ و اسطوخودوس بچند روز مینمایند و اینها را جوش نیند
 و سر را بجا را بکنند و بدارند و بوسیدن سسکه و غیره نافع است و غذا الکلی
 ننایند و قهقهه شور با بول رچین و بول و زهره میل نمایند و از زهره می سرد و آب
 سرد و مات و ترشها اخرازنمایند و اگر سبب صداع غلبه خون باشد
 و علامت آن سرخی چشم و روزهان است و سبب سرخ و جگر را که
 جسته سرو میا بکوب آب و پررنگها بدن و سرخی و غلظت بول و دانه
 خون از بینی و دندانها یا بوی سرد و خردیدن جایگاه هضم و اجابت
 و شیرینی طعم دانه و جوده کردن چربی سرخی در پیش چشم یا آنکه در خلیج
 وجود داشته باشد و خواب چربی سرخی بسیار و دیدن علاج هضم
 قیال است با حجامت بین الکفین و از دوا و غذا آنکه در نوع
 اول صداع مذکور شد خصوصا آنکه ترش باشد میزنودن و بعد از هضم
 این ملین را میل نمایند غلبه پستان از زهره یک ده دانه الکوا را
 بیت و انداختن در شغال شیر خشک و برین از زهره یک ده شغال

صداع

پرت

صداع

پرت هیدر زوسه شغال و اگر متعجب بکند از ملین باشد بیک روز در کمال
 باز همین ملین را بخورد و اگر سبب صداع غلبه صفرا باشد و علامت
 مجموع آن علامت است که در نوع اول صداع مذکور شد و بوی اهدال
 و سایر احوالات بدن با زردی چشمها و صورت و غرغره و
 القاب و خشونت زبان و پهلوی و پهلوی و اشتها و زردی و رقت
 بول و خیل چربی زرد و سفید و خواب دیدن زرد و سفید
 و آتش علاج مجموع آنکه در نوع اول صداع مذکور شد و این ملین را
 خوردن غلبه و پستان از زهره یک ده دانه سرخ کاسنی شانه
 شکر کاهوز زهره یک ده شغال شکر شیرین شغال شیر خشک و ترش
 شربت بنفشه یا نیلوفر زهره یک ده شغال عتیوانه و اهل نمود و
 طریقی با ختن شربت بنفشه و نیلوفر آن است که کل هر یک از اینها
 جوش نیده صاف نمایند و با سه وزن آن شکر صاف کرده و بقیه را
 و روز بعد این سسکه را میل نمایند کل بنفشه کل نیلوفر شانه و جگر
 خبزی غلبه الطب از زهره یک ده و شغال غلبه پستان از زهره یک
 ده دانه الکوا را بیت و انداختن پرت هیدر زوسه شغال اخرازا
 جوش نیده صاف نموده با شیر خشک و ترش و غلظت و شکر زهره یک

صداع

ده شقال دروغن دادم شیرین شقال یل نایند و اگر زهر یک سهیل
نشود همان عین اول روز روزه و بعد از آن باز سهیل را نافع داده
بود و با هر یک از انواع مذکوره صداع که تیش باشد ترک حیوانه لذت
داند و اگر یک صداع غلبه یغم باشد علائق سنگین سر است و سیل و حج
پیش سر و خفت و حج و عیذی رنگ و حرف و سر آله دهن و عدم کما
کات و عیذی و غفلت بوالع بسیار و خواب و تقیل جز بهی عیذ
و در خواب دیدن چیزهای عیذ و آبها و نرد و باران و برف و یخ و
سنگینی شدن اعضا خصوصا زبان و خواب غلبه جز در آن لحظه
افسوسیت بعد چهار شقال با جفت شقال سنگین سر روز و روز افز
ش چهارم سه شقال طریض صغیر با دو شقال یار چغیر سه شقال
حب بسیار و روز بروز زغمت این اندکی آب گرم بنوشند و اگر یک
سهیل نفع ندهد باز روز و روز میان یار چغ حب بسیار و بر تریل
نایند تا نفع علت شده باشد صحت حاصل شود و غذا در روز سهیل
خواب و در بیارام نان و سرکه و بالکند یا قیصر یا با و در جنبر
و زیره میل نایند و نصفه حب بسیار است میره قه طره شقال ترب
هشت شقال لوت علی زرد و شقال سفویا سه شقال انیم مصحک

٥٥٥

و ورق کل سرخ از در یکدشغال زعفران نیم شغال افرا را از کرم
حب سازند و این حب را حب الذهب نیز گویند و در انواع صداع
نافع است و اگر تقیه نبوی در مبتدیان نبوی مذکور خواهد شد که شش
و باقی عین صداع مغرب نبوی است که در نوع دوم صداع مذکور شد و اگر
سبب صداع غلبه بود با باد غلامش ترکیب کنند و در رتبه و بسیار
فکرو وحشت و خوف یا سبب طاهر و بخوابد و خشک دکان بخیل خردی
تیره و سیاه و در خواب دیدن خردای سیاه و صبیح بترسیدن در
خواب صد خش نبوی است که در صداع مغرب مذکور شد و اگر باین عین
برنج کوفته و عین تقیه بدن و در نوع است از نمانده بود و ای و لبرانی
اصلاح مزاج و طریق آن بخور است که در وصف حالت بعضی مذکور
خواهد شد یا بدستوری که در باب علاج مذکور است معالجانه چه بیشتر
که مبتلایان اعمار شریف بودند و اکثر آنها سوادی بود و اهل انواع
معالجات کرده نافع نشده بود و حیرت بد اوست حب الشفا که در ربع مذکور
می شود عین کرم چنانچه بقدر نخودی میدادیم تا رفع علت شد و لبراز
انکه این عود شدند ترک کردند و در صداع مغرب نبوی مذکور شد اگر تقیه
لرز را باشد شربت اسطوخودوس نافع است یا سبب تقیه روز اول نفع

اسطوحدوس ارم بخارم

卷之五

حصار

در روز دوم شش شغال و سه هفت شغال از زور با شیره تخم کاسنی و بادیان
 از هر یک یک شغال بنوشند یا اگر با عرق بید مشک و کلاب با شیره
 یا با عرق بادیان یا با عرق کاه و زبانه بنوشند تا دوازده روز و اگر
 پیش از زور از ده روز هم میل نمایند **در طریقت** سخن شربت **طریقت**
 آن است اسطوخودوس ده شغال عود العیوب بادیان پنج بادیان
 کاه و زبانه اصل الوان پرسیاوشان از هر یک یک شغال پوست تخم کاسنی
 تخم خطم کل بنفشه کل سنج از هر یک سه شغال سوزنی سیستان از
 هر یک سی دانه اجزاء را بجای نذ و جوشانند و صاف نمایند و با شربت
 شغال سحر صاف یا قند سفید تقویم آورند و اگر کله از شش روز از زور
 شربت اسطوخودوس یا ریح قتیق یا حبش یا کاه یا زبانه یا کاه و زبانه
 یعنی نذ و جوشانند هر یک را بهمان دستور نذ و جوشانند یا نذ و جوشانند
 صداع کاه را ت سده باشد و علامت آن آنست که شدت و ضعف
 صداع تابع حال سده است و اگر قوی باشد سده بر حال خود صداع
 در روز و اگر ضعف در سده باشد یا قویتهای سده است نماید و
 با جله هرگاه ناخوشی است در سده صداع بهر سده باشد یعنی در هرگاه
 حال سده بر وجه طبعی است سکن باشد **عللاج** آن خوردن اطر فیصل صغیرا

بدر

بقدر شغال یا چهار شغال در اکثر شب و خوردن آنکه پروزه با
 تابش یا مصطک حب بر مزاج و اگر که ضعیف باشد بقدر
 یک شغال نوشد از روی هندی بر روی غذا میل نمایند و مراعات حال
 سده نمایند و اگر خطا غایبی در سده یا بقدر یک شغال یا نیم
 قتیق یا دو شغال اطر فیصل صغیر میل نمایند و اگر قیج بکشد شود و کوفه
 و میان بهمان دستور میل نمایند **طریقت** سخن اطر فیصل صغیرا
 پوست بلیزر و پوست بلیک یا پوست بلیک یا سده شربت بلیک سیاه
 اجزاء را برابر بکوبیده و بروغن بادام شیرین یا روغن کاه و جوب
 کرده با هر برابر جمع او و عسل کف گرفته تقویم آورند و نذ و جوشانند
 اما طریقی سخن نوشد از روی هندی که شش اطر فیصل صغیرا
 صغیرا هیت و ورق کل سنج شش شغال سده کوفی پنج شغال اطر فیصل صغیرا
 اسارون نیل العیوب و ریحی از هر یک سه شغال قاقه صغیرا و کاه
 زرب بدل زرب کباب یا سکنجیه یا در چینی است و در مقام نایاب
 بسیار جویز و اقصد زعفران از هر یک هر شغال آنکه مقصد نذ و
 شغال قند و عسل از هر یک هشت و شغال آنکه را در شکر کاه و جوب
 و یا بکوبش نذ یا نخته شود و پس زشت غزال پر و ن کند و قند و

طر فیصل صغیرا

نوشد از روی

رایج خفا

عمل البقاع آورند و او را کوفته و بخته با عسل مخلوط نموده با هم
 امشاطی بختن ایاج قیصر اسطی سینه و در جبهه سینه لطیف
 عود بن اسرون حبیب اسرون زعفران از هر یک یک
 مثقال صندل طری شازده مثقال اجزاء را بکوبند و با هم مخلوط نمایند
 اینست آنچه از انواع صداع بیان میتوان نمود و دیگر انواع را بر وجه
 بطریق **نکات** و **نکات** عبارت است از فرو دادن فضل طبعه
 و ماغ و چشم از راه نیز یا حق یا یخین آن فغول با عسل و عسل و
 مثل سینه و کوش و چشم و غیر اینها اگر سبب یک از اسباب مذکوره است
 و خارش و سوزش اندرون بینی و جدت و وقت آنچه سیدین نماید
 و سرخی چشمها و بصره ماته که در نوع اول صداع و موسی مذکوره
 علاج اگر عنبه خون باشد فصد کنند یا جی مت بیان شده چنانچه در
 صداع و موسی مذکوره شد و اگر عنبه صفرا باشد چنانچه در صداع صفراوی
 مذکوره شد و روز این ملین میل نمایند غنا بستان از هر یک دهانه
 سدهانه دو مثقال شیره کهنه یک مثقال شیره کهنه یک مثقال
 خاکشیر سه مثقال شربت بنفشه سه مثقال کل همین منفع را در موسی
 میل نمایند نیز نافع است و تاسه روز از هر چه و شیرینی و آب سرد و ترشی

افروز

احتر از نماید و اگر تب باشد از خوردن گوشت هم احتراز نمایند و
 غذا آتش عدس یا پیچهایش و جد و زده هم مرغ میزند و اگر
 ماه و زیاده باشد مسهل از بنفشه و یونیز و عسل العسل و جبار
 و پنج کاسی دشت هده از هر یک هر مثقال عسل بستان از هر یک ده
 و آنه ترخین شربت از هر یک هفت مثقال خلوص خیار شربت
 ده مثقال روغن بادام یک مثقال میزند و بعد از چهارم
 شربت خشنش یا حب الزله یا حب الشفا یا اینون میزند
 و طریق با حق شربت خشنش آن است که صد و ده با پوست
 و تخم را با آب باران بپزند و بعد از هر روز بپوشند و صفت
 نمایند با قند سیدین یا به بقوام آورند و صفت حب زله خربت است
 شربت صنیع عربی رب السوس تخم خشنش اینون زعفران بزر
 البیج از هر یک تخم مثقال کثیرا سدهانه از هر یک هر مثقال زعفران
 نیم مثقال بالعب بزر قطونا حب سارند و نسخه حب دیگر در نیز
 حو لب شربت رب السوس صنیع عربی پنج نافع تخم کاهو سفته اینون
 زعفران بزر البیج اجزاء را با سدی حب سارند و نسخه همچون حب
 الشفا که در ربع مذکور است در زله را بعد از چهارم ترشی جابر است

خشنش

حب زله

و رفتن بجام معتدل در یقین آب نیکرم بر سرناصفت و چوب کردن
 منقرض و اندرون بینی بر دهن محکم که دو روغن کاهو و روغن تخم
 خشخاش و روغن بنفشه با دام هر یک باشد نسبت و اگر علائم
 غلبه خون و صفرا باشد تا ابرو بنفشه است که مذکور شد بایضا و
 مسهل و اگر سبب که بر دهن چوبی باشد مثل رسیدن بوی و یا
 آب سردی که علائمش تقدم بوی از اسباب مذکوره و کدورت هوا
 و انتفاع از صفت با فعل عدم جدت ماده و عدم سوزش بینی
 علاج بینی است که در نوع اول صداع مذکور شد میل ناپیدا و پریشانی
 نوع اول نگاه دارند و سر را پیشتر پس اندازد و اگر سبب که سبب را کرم
 کرده و در کیه کرده بر سر بندند نسبت و در این نوع اگر اخراج شود
 بسیار غلیظ باشد و رخ نشده باشد بوییدن سیاه و تیره و سر که چوب
 سائیده مناسبست خصوصا هرگاه غلبه رطوبت بر مزاج و ماغ یا معده
 یا تمام بدن باشد و خوردن اطریقیل صغیر در انواع نزله و حرکت و
 چشم که در عرف اطباء از امدادی نامند آن عبارت است از زرد و زرد
 در طبقه محسوس از طبقات چشم است یعنی آن گوشت سفیدی که در چشم
 مدرک می شود هرگاه ورم کند آنرا میگویند و غالب ملکههاست

ورم

ورم میکنند و اگر سبب آن خون باشد علائمش شدت سرخی چشم و
 بزرگ ورم و پری و جند که رنگ و سبب بی حرکتی بدن و سیر
 علامات غلبه خون باشد چنانچه در صداع و سوزی مذکور شد **علاج**
 ضد قیال و حجامت میزند و خوردن مبروت مثل زرد تخم
 کشیزه که قیال شیره غاب ده و اندک آب بر قطره نماید شغال
 خاکشیر شغال شربت بنفشه و شربت نیلوفر از هر یک سه شغال
 و اگر وجع و ورم شدت باشد این ملین میسر است و شربت
 الطیب پنج کاسی کل بنفشه کل نیلوفر از هر یک دو شغال غاب
 صمدان از هر یک ده و اندک الی و اگر نسبت و اندک پوسته ملیله
 زرد سه شغال شیر خشک زرد تخم زرد تخم ده شغال و اگر قیال
 بکار ملین باشد همین ملین را میل نمایند و هر یک شب زرد
 شربت در وقت خواب اطریقیل صغیر سه شغال بخار برند و غذا
 باش برنج و آش عدس و بهتی باش و چلو و بارز و ده تخم مرغ با قوت
 که ورم و وجع سکون تمام پیدا کند و در ابتدا صندل سرخ پوش
 در بندر حوض یک افیون یک آب غلبه شلب و آب کشیزه و کدورت
 و آب خیار هر یک که باشد و در چشمها بخورند و بخورن چشم

پت چشم

ایا زرد

از اینک غذا در معده فاسد شود و دوم آنکه از غذا بدین چیز دیگر بپزد
 و چسبند و چسبند و چسبند و چسبند و چسبند و چسبند و چسبند و چسبند
 که دندان را بکشد و دندان را بکشد و دندان را بکشد و دندان را بکشد
 هر چه بسیار رسد و باشد و چسبند و چسبند و چسبند و چسبند و چسبند
 احتراز کند چنانکه دندان را بکشد و دندان را بکشد و دندان را بکشد
 دندان را همیشه پاک داشته باشد چنانکه بعد از هر خوردن بزود
 بشوید و خلل که در دندان است را بکشد و دندان را بکشد و دندان را بکشد
 کردن مراعات کند که دندان را بکشد و دندان را بکشد و دندان را بکشد
 تا تمام شود و بعد از آنکه دندان را بکشد و دندان را بکشد و دندان را بکشد
 بلکه هر روز مسواک کند برقی بعد از هر چوب دندان پاک شود
 و بهترین چوب برای مسواک چوب ارک است و اگر نمک تر که را سوزاند
 با عمل صمغ نموده در ماه صبح و در ماه شب دندانها را بکشد و دندانها را بکشد
 دندانها را بکشد و دندانها را بکشد و دندانها را بکشد و دندانها را بکشد
 باشد عدلش عدل است عدلش عدل است عدلش عدل است عدلش عدل است
 چنانچه در انواع صمغ مذکور شد و اینکه صمغ یک سرد و دیگری گرم
 سکن شود و اینکه غالب و گرم بن دندان باشد و اگر گرم نباشد سردی
 و درشت

و شدت حرارت بن دندان باشد علاجهش صند قیال است و حرارت
 و بعد از اینها صند چهار رک و بریدید و دوات و وایه و غذایه
 چنانچه در صمغ مذکور شد نسبت و سرکه و کلاب را با هم صمغ نموده
 در دهن نگاه دارد و اگر وجع شد یا دندانک کافور نیز بکشد
 و کلاب صمغ نماید و اگر وجع از زمین است یا دندانک ایون را
 نرم نماید با روغن کل سرخ صمغ نموده در دهن نگاه دارد و پوست
 و برگ خیار را در سرکه جوشانده و صمغ نماید یا آنکه پوست خیار
 را در سرکه جوشانده و صمغ نماید و اگر سب و درد دندان غلبه
 رطوبه بلغمیه باشد علاتش خفت و وجع است و سکون باشد و حاره
 و اینکه در دهن کشت بن دندانها باشد و آب بر عدل است عدلش عدل است
 مسقود باشد علاجهش حوزون اطریفل صغیر یا باریج فیه و صمغ
 کردن سرکه پخته و عاقر قرح جوشانده و صمغ نموده باشد و اگر فلان
 بگوشت نند و صمغ نماید و آب او را در دهن نگاه دارد و در دندان
 و همچنین بویج را با سرکه بکشد و صمغ نماید یا پوست را با سرکه
 جوشانده و صمغ نماید و اگر سب و درد دندان لغت است و لغت است
 باشد لغت سوراخ شدن و تن شدن میان دندان علاجهش است

که عاقر قرحا ایندن و کند و با شیر مخلوط کرده میان آن را پر کند چنان
 سبب و با عمل همچون کرده و در میان دندان گذارد یا سوراخ دندان را
 با حشیش و زاج و یا بلور و یا صندل و یا بکافور بپوشاند
 و کافور اینست رئیس خوب و اگر کدورت یا میوینج و حشیش و بلور را
 و بزرگ اینج از هر یک هر جزوه عاقر قرحا و فلفل از هر یک یک درون
 سه جزوه بپوشاند اجزاء را نرم گوید با بهضم نموده میان انگشت دندان را
 پر کند و صنفه یا سرکه در پوست که در او جوشیده باشد بکشد که
 سرکه تمیل و و نافع است و صنفه بکشد که برگ سرکه و کافور و شکر
 در جوشانیده باشد منع زیاد شدن آن میکند و کاه است که بسبب
 سوراخ شدن دندان کرم در میان دندان میسرید و وجع دندان
 جهمت عاقر قرحا صنفه یا برگ شفا و و قدری زراوند و طویل
 گوید و اگر باین دفع کرم نشود بزرگ اینج شکر از هر یک چهار مثقال
 شکر سازد و مثقال نیم اجزاء را نرم گوید و با به بهر شسته چهار باب
 و در وقت حاجت یک جبه را و آتش انداخته قیصر یا کچرا بخوری
 بر آن لب کند هر دو آن دندان کرم جزوه برده و او به جز
 سوراخ شدن مذکور شد برای کرم زده نیز نافع است **بجبه دندان**

دندان چندان

در اطباء

که اطباء خرس و در عرف کنند دندان گویند و اکثر همت که از
 حوزون ترشی به برسد به حال عاقر قرحا ساین ساق و عظم و
 و همچنین خایدن کرم و خیزان و زرده کرم کرم که در
 کرمی آن است از چشم بر آید هر یک از اینها نافع و عجبت افکار
 از دندان کرمات صغیر و کلمات و اگر با عمل ضم شود اقوی است **قدم**
 بن دندان اگر با عملیات غلبه خون باشد چنانچه در صراع و سوزی
 مذکور شد عاقر قرحا صندل و جبه است و صندل هر یک و تربید
 بمبردات و وانیه و غذایه و حوزون مسهل صفا چنانکه مذکور
 شد و بجهت انقباض و نرم کثیر از کرم و دمنه با دمنه شیرین بمقتضای
 همه چوبه سریش پنج صلیو کل خطری بعضی یا مجموع اینها را نرم گوید
 و اگر کرم ترش را با اینها ضم نمایند زودتر منقرض شود **دندان**
 دندان اگر با عملیات غلبه خون باشد چنانکه مذکور شد عاقر قرحا
 صندل و جبه است بن دندان و صندل هر یک و تربید بمبردات و وانیه
 و غذایه و حوزون مسهل صفا چنانچه در صراع و سوزی مذکور شد
 اگر عملیات غلبه خون و صغیر باشد احتیاج به صندل و مسهل نیست ساق
 در کلاب جبه یا زده و صنفه نمایند و پوست پلید زرد و مازو

صغیر با دمنه شیرین
 دمنه ق و دمنه شیرین

دندان

دوقل بریک را نیم سوخته نرم کوبیده و تندی هندی کل از نر این چوب را
 با یک کشید نر با یک کشی نر با یک سوخته در وجیف نیده باشد که نر
 دندانها را بشویند و در شب در وقت خواب این را در آب باشد بپزند
 و نیم کشید که نر چمد دم الاغین کله در قفل نیم کل پوست درخت
 زرد کشید نیم خورده کرسوق ورق کل برنج کات بند بر سر و از بر خور
 و اگر نیکه نیم برنج بن سوخته و اگر مجموع این ادویه یافت شود بعضی
 از دندانها کانی است و اگر با نیکه علاج شود و گوشت بن دندان فاسد
 شده باشد بگذرد و زرد و نیم در چمد دم الاغین کشید ایراکه نیم خورده
 چوب است این افراد را نرم کوبیده با سرکه عسل خیر نموده و صندل
 در وقت حاجت بپای دندانها باشد و طریقی با فتن که عسل
 آن است که با زعفران را با کار و چوبین ریزه کرده با نه برابر که خوب
 و نظرف کرده تا صبح با ده و لا اقل تا صبح روز و را شب بگذارد پس
 صاف نموده استعمال نمایند و اگر سرکه عسل نیم رسد همان ادویه را
 با سرکه زرد که نر و روغن نیده و قلع نموده اند که بهترین چیز
 برای سرشتن ادویه دندان سرکاست که زرد که نر و را خوب
 سیده باشد و همچنین نیز بهر است از همه چیز استعمال نمایند و اگر

در وقت

در وقت

در وقت

در وقت

من دیکه ماکل سیده باشد این سوزن استعمال نمایند که خوب است
 سوزن که در عرق نیم خورده کوبیده عرق را از هر یک که شغال است
 یا نه کل را زرد و کرسوق از هر یک در شغال نرم کوبیده با پای
 باشد شغفر را گوشت بن دندان فاسد و مستغن شده بود و دندانها
 سیاه و باریک و ضعیف شده بود و اکثر شرف برافشان بود
 و اطباء بی علاج کرده بودند و نفیر نکرده بود بغیر جمیع کرده
 فقیه بود از ضد و تنقیه او را بدین سوزن علاج کردم و صحت کامل
 حاصل شد باذن اله تعالی و اگر عفونت و ماکل شده و سوزن این
 رفع شود سوزن سوزن استعمال نمایند و صفت آن اینست پوست
 انار شیرین و ترش از هر یک در شغال مار و کلن رشت بلبله کاغذ
 سوخته عرق را از هر یک در شغال کرسوق یا زرد شغال کلن
 هندی از هر یک نیم درم افراد را نرم کوبیده با سرکه سرشته چوب
 و در وقت حاجت با زرد کوبیده با پای دندانها باشد و بعد از خطه
 با یک کشید یا سرکه صندل و اگر شدت ف و گوشت بن دندان کوبی
 باشد که با نیکه علاج شود بعد از این که صفت آن در جای سوزن کوبیده
 شد علاج کند و طریقی استعمال آن است که قدری از زرد با پای دندانها

در وقت

در وقت

در وقت

با پند و نظر که در این باره که با یک شیزه مصغه نمایند
 حکم باشد تا گوشت فاسد شده برود و اگر بعد از استعمال آن وجع
 شد بهر سردی روغن بادام و دهن گلاب با آب کشیده بر آن
 بگذارد بر طرف شدن گوشتها فاسد اوید که بجهت پاشیدن در شب
 خواب مذکور شد استعمال این **خفاق** که از آن در عرف در دکن نامند
 عبارت از ورم افزای اندرون یا پر و نه خلق بسیار ورم
 اگر خون باشد عده شش برقی رنگ رو و پری رنگ و شیرینی طعم
 و آن و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع و سوزش
 عده شش فصد قیال از جهات مختلف و ترک شیرینی و حیوانه و خوردن
 مبررات و اسهال و غدا این چنانچه در رید و سوزش مذکور شد و بگذارد
 فصد منفع و سبیل بخوبی در صداع صفراوی گذشت اگر کفیه
 گفت کند اعاده فصد بکانت موافق بکند یا حیات پان شان
 و اگر بعد از فصد احتیاط موافق این نسخه بکند است از خوردن
 سبیل است غلبه الشب بخوبی کانی نقشه نیوز بزرگ سعید
 کل خطر از هر یک دو مثقال غلبه پستان از هر یک با نروده
 و آنه شیزه جو مشرب آب بر چقدر از هر یک هشت مثقال شیرین

خفاق

نسخه

رنگی

ترخین طلوس خیار شیرین از هر یک هشت مثقال روغن بادام شیرین نیم مثقال
 کنگ طعم نیم مثقال در سه دفعه یا بعد از هر یک اول با آب
 کنگ و قدری روغن بادام و دهن گلاب و دیگر بر اهرار او آب چقدر
 در دفعه آخر در ابتدا غرغره یا بهر که و کلاب با آب کشیده بر آن
 کانی بر یارب لوت سیاه و غلبه الشب و عده شش و جو مشرب و کنگ
 فارسی و پوست خشخاش محکم که بود و کشیده و ساق بر یک که نیست
 شوند بست و بعد از فصد و اندک سبیل ورم و جو ترشید را از
 اجزاء غرغره اهرار و طلوس خیار اضافه و از خارج فصد کشیده بر آن
 نسبت و اگر ورم از خارج ظاهر باشد و بعد از فصد معلوم شود ورم
 جمع شده منفع میشود و غرغره های مذکوره را بهر که و کشیده بر آن
 ناز را با شکر و بچینه نیم گرم فصد نمایند یا آنکه کل خطر کلی نقشه
 بزرگ سعیده نیم گرم هر که در سبیل با نقاش شده نیم گرم را که
 اضافه فصدات نمایند تا منفع شود و بعد از آن نقاش فصد و در احتیاط
 نمایند تا از چوک پاک شده منفع گردد و اگر سبیل ورم صفراوی
 علامت شد و وجع و عطش و خشکی و تخرید آن و سایر علامات
 غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد عده شش همان عصب

نسخه

نسخه

ما الشیخ

خاق و موی است و ای آنکه درین نوع طبعی کانی است و این معنی
 و مسلمات صف او درین نوع است و چون با الشیخ بکنیم
 یا شربت یلوز نسبت و طریق باقی باقی با الشیخ آن است که ده
 جوگنده را با دولت مثال آب با کنش طایر گوشت نه باشد
 مثال با ندلی صف غوره هر روز بیت مثال از آنرا با دولت
 بکنیم سده یا به مثال شربت یا شربت مثال شربت نبوشند
 و مبردات و منفع و سمل و غره و سیر و پند و پند و پند و پند
 مذکور شد و درم خارج کلور اگر نخواهند که بفرستند و مالین ملک
 خیر شد و درم با دام بکلی و درم می نماید و اگر سبب هم بماند
 عداوتش که درم است و درم درم درم درم درم درم درم درم
 لعاب درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم
 سیر عداوت علیه بنی خنجر درم درم درم درم درم درم درم
 که او لا حقه کند از عتب العلب و کا و زبان و الکلیل الملك بالوب
 بخ بادیان پنج کاسنی سنای یکا احد الوکی از هر یک در مثال عتب
 و پستان سوزنغر از هر یک یا زده و اندک کافیه خنجر الی بخت
 ده مثال سبوس کند خنجر مثال تر کچن ملک خنجر از هر یک در مثال

لده

رسمیت

بوره از مینی مثال تک طعام نیم مثال روغن با دام خنجر مثال
 حقه نماند و اگر بکلی جزئی و زود و عتب العلب و زبان عتب
 خنجر کاسنی از هر یک در مثال عتب پستان از هر یک در مثال
 تر کچن هفت مثال نبوشند و غره و در این نوع از خنجر
 جو زبیرت و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند
 کرد و را بکند و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند
 رسد و ساد و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند
 و کف آن را بر و از و از و از و از و از و از و از و از و از و از
 نماند و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند
 و لده است از هر چیز درم درم درم درم درم درم درم درم
 که در خنجر و موی و صف او بی هرگاه بیاورد و پند و پند و پند
 نفع است چنانکه هر کلام طایفی هم و دلات و از و از و از و از
 جو زیادت شود و غره با برب و سکنی عتب یا عمل را
 باید که دروع و قرق و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند
 باشد غره کند و لده و لده و لده و لده و لده و لده و لده و لده
 حل کرده غره کند و از او و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند

علیه اطمینان حاصل فرموده و بر سر کین سگ است و طریق
 استعمال آن آنست که سگ را سه روز بخواند غذا نگیرد و
 روز چهارم سر کین او را ضبط نماید و خشک کند و غرغره بکند
 و اگر کون آنست یا بر سر کین بکند یا لیدن و از برون طهارت
 و کین بکند و اگر از آنجا که و اندک اندک فرو بردن تا کین
 شقوق نافع است و بلی از خنک و کین بکند و دیگر علاج نفع
 رنج شده و در انواع خنک شکافتن سگ فروس و کم از غرغره خنک
 فیه خنک کرده و بسیار نافع بود و شکافتن سگ فروس کم فساد کون
 هم نافع است و زن کی از اعظم ارباب بر ل را خنک و موی بسیار
 معبای آنست که بعد از غرغره های بسیار از برون بکند و
 مسدود شده که بیدار شود و کون که نصف شب تا صبح ده فروس را
 کشند و شکافه هر نصف آن را بیک طرف کوفت و میگردانند تا صبح
 بر نه شده که شکافتن هیچ نبوده نفس را با سزاحت نهایت قادر
 بر فرو بردن چیزی نبوده بعد از آن غرغره یا شیر کا و ککلی بنفشه
 و انجیر و روجوش نیده بودند با خلوص خنک و چنانکه خنک و آب اندک
 افشاج شد و قلی با و شیر فرو برد و بارب یرند و پیر علی حصار دم

ناب

ناب شد و بکین رسید که افی را با ده غرغره کرده باشند بر کون
 خنک نافع و بکین و در خنک بلغم غرغره بر و عمل بسیار نافع است
 و همچنین غرغره بکین غرغره آب رب و عا قرق و بکین
 و خنک و در او اخر ماه و ده نفع یافته باید بنفشه شود و نوش در روز
 در بنفشه کرده و حلق بدست که بزودی بنفشه شود و مر و انی سگی
 میگویند هرگاه با سر که تربیت کرده باشند و در اصفهان گویند
 هرگاه با شیر تربیت کنند و صفت آن آنست که اگر گوشت و اگر گوشت
 و آب کف و عین زایه آب کم خنک کنند و در برگ انجیر چند و در آب
 که در نده خشک شود پس خنک از زین را با شل آن ناله که از کون
 جو و پودنه بنفشه باشند و هم وزن نان کس و رنج از زایه بنفشه
 گویند با یک خنک کرده و در آبستان میت روز و آب که از
 دیگر بر هم زنند و آب تازه بر او زنند و باز بر هم زنند و گوشت
 روز بر در نده خشک کنند و این مایه را هرگاه با سر که خنک
 در آب که در نده آب که میگویند و اگر با شیر تربیت دهند و خنک
 بگویند و قدری سر که لا اقل سه برابر و بیشتر هم میشود و بکین
 و انجیر و غرغره خنک می باید و مقصود اطمینان آن مایه است که

سری

از کجاست

ترتیب یافته باشد که هر چه باشد و صفت بکفین غصه است که غرض
 که صفت آن در رفق گوشت بن و نه آن مذکور شد بقدر رفق
 شود با عمل کف که بر جوشانند و ضبط کنند و اگر سبب خنق بود
 باشد با خنق در صناع سوادی مذکور شد عمل جوشان خنق دیوی
 و صفراوی است و در غرغره خنق سوادی رب جوز بسیار
 نافع است و در او خلط حب و آب انجیر زرد و زعفران باشد با فلوکی
 خیخ و جند و سایر عمل جوشان دیوی و صفراوی است غرغره دیگر که
 خنق دیوی و صفراوی آب انار ترش با پیچیده باشد با رب
 لوت و آب کشیده بز و بستر آب برک با رب و آب عسل
 و آب بلغم ساق و در آن چند روز که عاده نفع باشد با آب انجیر زرد
 و حبه قرمز و اصل الموی جوشانیده و صاف نموده با فلوکی خیار
 چند غرغره نماید و اگر در و کلو با سبب باشد غرغره با عسل و فلوکی
 و کل سرخ و حبه قرمز و روغن تور که جوشانیده و صاف کرده باشد
 با رب لوت سیاه نافع است و در انواع در و کلو غرغره بعد از
 کف روکل سرخ و کرناخ جوشانیده و صاف نموده با رب سیاه جوش
 مذکور بسیار نافع است در آب انار اصل میانه مذکور آن حکایت
 از پیچ

این در بر علت است که در ام

مال

از سینه و شش که سبب آن ریه سوادی از خود گذر آب آن اگر داده
 باشد که گذرد و باغ لیش و اعصاب سینه می کشد با سینه علائقش خنق
 است یعنی بر فوجی ریه شده باشد و اینکه سینه در شش بیشتر باشد
 و سوزش و خارش کلو و اعصاب سینه علائقش آن است در سینه
 ماده لبریت خنقش نمایند و از شیرین و صمغ و ترشی و آب برود
 آخر گذرانید و اگر شربت خنقش را با لعاب سببانه و بزقط
 و شیره تخم کدو و تخم کاه و صوف معال سل نماید بهر وقت صوف
 معال است تخم اسفنج کش از هر یک تخم کف نشسته و تخم
 از هر یک در شغال نیم رب لوتی نبات سبب از هر یک یک کف
 نیم انجیر از هر یک کوبیده صوف سبب از هر روز در شغال شربت
 خنقش میزد باشد هر روز طرف آخر روز بقدر یک شال افشان
 و زورند و وقت خواب این حب را در و آن نگاه دارند و نفع
 کثیر است صمغ عربی که از هر یک در شغال معال دانه شیرین با قند
 سبب تخم خنقش لوت خنقش از هر یک یک کف نبات از هر
 یک کوبیده با لعاب بزقط و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و در
 در آن نگاه دارند و صمغ که در زرد که مذکور است سینه اول در آن نوع

خنق سینه

بشال

مال

از هر یک سه شقال تا شش شقال زعفران نیم شقال با سنجاق قوی
 سزند و اگر بعضی شیر انداخته با ماء الشیر که صفت آن در خاقانیه
 شد بگذرد هم نفع است ماء الشیر با شربت بنفشه بدون قوی
 هم نفع است و جوی آب و اگر سبزه مده رطوبه باشد که کثرت ریشیه
 عدالتش اینست که اگر ببردند شود در کمال غلظت باشد و علم
 علیه حرارت علاجش خوردن شربت زنده است با عسل و برکت
 و بعد از آن و طریق ساختن شربت زنده است زوفا یا پس پر
 سیاه و شکر اصل الی در یک هفت شقال بنفشه قوی در آن
 چهار شقال غلظت پستان از هر یک بمده و آنرا بجزر و سبزه
 بجزر و اگر بخواهند وصف نمایند و بخواهد درم سبزه تمام آورند و در
 بنفشه شقال تا هفت شقال ازین شربت را با عسل بماند که میل نمایند
 تا ماه و نیم شود و نفع شود **در زنده است** و ذات الصدور بماند
 ذات الحجب و ری بهت در پرده که از اندون کشیده است بر شکر
 دانه که از ابجد اصلخه گویند و با سبزه و بر ترکه عسل گویند
 و آن چهارده استخوان است از هر طرف هفت که با صلیح اطباء از
 اصلخه صد گویند با پرده که فاصله است میان اعضا و نفس کشیدن

شربت زنده است

ذات الحجب

باینست

باینست شش شقال و پروای سینه و میان اعضا غذا شل معده و
 و غیر اینها که این پرده جوف را بدو وقت بخورند پس هرگاه درم
 و یکی ازین پرده باشد آنرا ذات الحجب صمیم گویند و اگر درم
 و پرده باشد که ما بین هر یک از پرده هفت یا پرده که از
 پروان بر استخوانها دانه کشیده است ذات الحجب بمطالع
 و غیر صمیم گویند و اگر درم و پرده باشد که کشیده در استخوانها
 دانه که سر استخوانها بنشیند و با صلیح اطباء آنرا اصلخه
 گویند و آنها ده استخوان است از هر طرف پنج از استخوان گویند
 و بعضی بر سیل تراوف هر یک ازینها را ذات الحجب و غصه و
 بر ساق گویند و بعضی بر خلاف مذکور اصطلاحات کرده اند نهایت
 چون ناقصه در اصطلاح حیات و ثمره نزاع در اصطلاح طبعیت
 مذکور اند و اگر چه در اصطلاح مذکور اند است هرگاه درم
 و پرده باشد که سینه را بدو وقت کرده پس اگر در طرفه باشد
 در شقال عمده و یا شیت آنرا ذات العرض گویند اما ذات الحجب
 فاصلی هرگاه بسیار خون باشد عدالتش است و امرات و در
 از عالم اینکه گویا چیزی از غصه میخورد و سینه نفس سرفه شدید گردد

ذات الحجب
 باینست
 گویند و اگر در راه
 در شقال است

و نفوس در آن هم و سرخی رنگ رخسار و پری رنگها و جنده و اکثر
اینست که تشنگی و خشکی دهان و خشونت زبان و غشاید و در این
نیز باشد و از اوقای علامات و صورت ماده در ذات کتب
اینست که آنچه ببرد و دفع می شود که از آنست که گویند قوی و کون
پیش از عیلاج قصد از باسینق طرف مخالف و جی بکنند و اگر قوت
قوی باشد خون بعد از تغییر رنگ کند بگریزند و الا کتیر بگریزند
و قصد باید که در ابتدا ای مرض بپزداید زیرا که در قصد دفع ماده
ضرورت است لکن قصد را در روز اول مرض نیز نمیتوان کرد و صاحب
قصد التی رب میگوید چنانکه قصد را در روز اول هم دفع از زیر
ایام یافته ام و دریم و چهارم نیز نمیتوان کرد و اگر از اول تا چهارم
قصد بپزداید باشد و در پنجم سبیل عاید و الا پنجم قصد باید کرد و در
ششم سبیل خواهد داد و اگر در پنجم نیز بپزداید باشد البته قصد
از هفتم کند رانند که اگر از هفتم بگذرد و دیگر از جانب مخالف نماید
بپزداید که از جانب وجع باید کرد هر ضابطه بعد از چهارم از جانب
وجع فرموده اند نهایت حقیر تا هفتم هرگاه ماده در صورت باشد از جانب
مخالف قصد کرده ام و بسیار غرض یافته ام و هرگاه قصد از جانب

مخالف

مخالف قصد از هفتم بپزداید و اگر از جانب وجع ده هفتم
بپزداید و اگر در هفتم بپزداید و در هفتم و الا در یازدهم و اگر در
قصد از جانب وجع است بیان شده بکنند در هفتم از اعراض مرض
بسیار شده باشد یا نه هم باشد و اگر بعد از قصد نماند است اعراض
مرض باشد و بعد از محتاج بکم کردن خون باشد و جهت میتوان کرد و
شیخ الریس تجویز است بیان شده کرده و اگر تا نوزدهم هیچ خون
نماند یا آنکه یک خون کوشه باشد و از اعراض مرض از شدت
وجع و تشنگی نفس و بسیار آمدن خون و در بین سیر فوهم با چهارم
اگر هیچ خون نماند باشد قصد باسینق از جانب وجع و اگر خون
کوشه باشد جهت بیان شده بکنند و اگر علامات میل ماده باشد
از پنهان کشتن بسیار و پنجاه بسیار و سبب بسیار باشد
قصد مخالف از جانب وجع یا جهت ساق درین جانب بکنند هر چند
این ذکر یا هیچ خون کفایتی بعد از آن نوزدهم کرده نهایت شیخ
الرئیس با حیل تجویز نموده و اما هر اول دفع از جانب
و سبب آن که هر یک پانزده وانه سبب آن هر شغال بکشد
و صاحب نماید و با شیره تخم کدو سه شغال و شربت بنفشه یا شربت

بنور که هر یک که بوده باشد چهار شقال و قش تا بیش از این نیست
 به چند و در آخر روز خواب بیدار و خواب بر قطره ها و خاکش و عرق
 بیدار که به چند و در نیم یا ششم سطل به چند با این دستور است
 سپیدان که هر یک پانزده دانگ کل بنفشه کل بنور و نیم خردی
 و نیم خط از هر یک در شقال و نیم خشت طویلی و نیم
 از هر یک ده شقال روغن بادام شیرین در شقال و بهین سطل
 در نیم و نیم و در از دهم نیز به چند و در ش نیم سطل اگر که
 داشته باشد و وجع و سرفه شده باشد با بهین سطل و در نیم
 همان نصف را و اگر نفش شدت و شکل باشد و باست نماید به
 اضافه نماید و در سطل و نصف و شقال بزرگ آن بهترین و در نیم سطل
 اول در این مرض بال شیره است هر بعضی دو اوغده اگر که
 و او هرگاه بعضی نصف مکرر شقال با شیر را با چهار شقال
 شربت بنفشه و نیم شقال قش تا بیش به چند عقیق آن شد یا کند
 نصف بنور را به دستور سطل به چند و با شیر را بعضی است
 هر که شربت بنفشه کند با شیر و اسفنج با کدو و کدو
 شربت و چند شربت و اوغده چهار دهم و بعضی بر شربت با و به چند

در شربت

استفاده شود

کند با اسفنج و کدو و شیره بادام و اگر که با آب پیاز باشد شیره
 نیم شش شش به چند نیز اضافه کند و بهین با شش شش بادام طرف
 شام به چند و بعد از چهار دهم اگر وجع کن شده باشد و تب خفیف
 یا قه باشد خردی که به چند و اگر صنف زیاده باشد بعد از چهار
 با وجود تب نیز عقیق آن داد و بعد از آن اگر وجع و سرفه و تب
 باقی باشد اگر که تب حادت داشته نصف بنور را با سرفه و
 بعد از آن با سطل دیگر به چند و اگر که تب خفیف یا قه باشد
 و سرفه و وجع باشد و نفش کم کرده باشد با زبان و صبر
 الیوس که هر یک در شقال اضافه نمایند و قش تا بیش از یک کند
 و سطل را با اضافه اصل الیوس و کا و زبان و پر سیاوشان
 از هر یک در شقال و بنور بنفشه پانزده دانگ به چند و بعد از آن
 آب سرد میوه را لزم دانند تا وجع و سرفه و تب خفیف
 حاصل گردد و اما احمد با این پنج سطل نماید در اندازد
 جو که بنفشه نیم خط با روغن بادام شیرین استعمال نمایند و اگر
 قش کثیر او سوم کافور نیز اضافه نمایند یا روغن الیوس
 خدا در این باب الکلی المکمل و از وجع و تب و تب خفیف

نموده و بعد از آن هم برضاد اول الحیل الحک و حکم کن و بعد از آن
 این هر چه بود را با گرد با قلا و با بونه استعمال نمایند و در او آغوش
 روغن بادام روغن با بونه بکنند و صفت قرص با شیرین است
 چهار درم ترخاچن صندل درم منفخین زین منفخ کدو شمع
 غریب هم خشاش سفید کیز از هر یک یک درم با لبن بزن قطونا
 رشته از اسب زنند و اگر سبب هم صفایا شده علاقتش نیرت
 دائمی است و در و خنده و سوزش و سرفه شدید و یک نفس زردی
 و قش و اضطراب و در صفایا و تشنگی و خشکی و تیر و زردی
 و پنجه و پنهان پیش از دوسوی هاشنه و در دوسوی یک نفس شربت
 و زردی نفث و بول از آغوش علامت صفایا داده است علاج بپزند
 است که در دوسوی مذکور شده نوبی که در صفایا اول سبب باید
 و او و پنجه یا ششم صفایا سبب از طرف وجه باید کرد و در سبب
 اگر وجه شست داشته باشد و یک نفس باشد حیات شانه زردی بکنند
 و ب باشد که احتیاج بکجات نمود و سبب از این جهت که در دوسوی
 مذکور شده و تبرید در این نوع از زردی است و در منفخ مذکور شده هم
 که او را که چنان بسیار باشد نیر هم خشاش اضافه نمایند و اگر

نفت با شیب

مفاد

در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا

نفت با شیب
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا
 در دوسوی صفایا

ب

سبب هم غلبه باشد علاقتش بکجات و نفث و وجه و در زردی و
 غلبه بول و بون علامت که در دوسوی صفایا مذکور شده و در
 آغوش علامت بغیر صفایا نفث است با نکه که سرخ علاقتش بکجات
 بصبح و در نوع ساق نوبی اینکه در این نوع نیز نفث کالی است
 چنانکه در صفایا مذکور شد و ب باشد که حاجت به نفث نیز باشد
 چنانچه نفث خود این نوع را مکرر بدون قصد سبب بود و در منفخ
 مذکور در دوسوی کا و زبان اضافه نمایند و در سبب کا و زبان
 و اصل التوس و بعد از آن در دوسوی صفایا و با بون ای مذکور
 و باقی علاقت بپزند و دوسوی است و تبرید در این نوع بسیار کمتر
 باید بعد از آن و اگر سبب ورم بود باشد و این بدترین انواع است
 چنانچه اگر اطباء گفته اند که این نوع قتل است علاقتش همان علامت
 در دوسوی صفایا مذکور شده و سبب هر دوی و زبان و زردی آغوش علامت
 بسیار نفث است و در سبب رسیدن نفث و بعد از آن که هم رسد
 بسیار مشکل کننده میشود و عدش نیز است که در دوسوی صفایا
 مذکور شده و تبرید در این نوع پیش از همه انواع باید کرد و قصد در این
 نوع در ابتدا از جانب مخالف و بعد از آن از جانب وجه بکنند

ب

انکه در شش و جبهه در آن زمانه و در ذات که سرانجام بر سیده شده
 و عدالت و یک علیل از شدت و جمع حرکت غلبه اند و در هیچ یکی
 غلبه اند و باید و غلبه شش یک باشد و غلبه شش نیز در هر یک از آن
 و معطر اوی و غیره و بود اوی با ذات الحبت می شود که اگر در شش
 ابتدا از غلبه نباید کرد بلکه در چهارم و پنجم و ششم حقه کند و سوز
 که در ذات حبت بود اوی مذکور شد و بعضی سبیل مشرب را می
 که مسدود نماید و او احتقان بعد از آن که در باقی علاج از غلبه
 منفع و تیرید و غذا و ضرر دهان علاج ذات الحبت اما ذی
 الصدر و ذات العرق علامت هر یک از زخمی و صفراوی و بلغمی
 و سوداوی بخور است که در ذات الحبت مذکور شد و برای آنکه در
 ذات الصدر و جبهه از ابتدای کوی کردن است تا آخر استخوانها
 سینه و علیل نظر بر زمین شود اندک و در سر را با لا شود نشاید
 و در جبهه در انت که بر پشت و پهلو با خود و در ذات العرق
 و جبهه در مدامی پشت نماید و علیل بر پشت نمی تواند خوابید و
 بچپ و راست نظر غلبه اند و در هرگاه سرش کند از شدت و جمع
 معطر ب می شود و علاج هر یک از اینها بعینها همان علاج انواع

ذات الحبت
 علامت

۳۲
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰

ذات الحبت سوار انکه در ذات الصدر بر سینه و در ذات
 العرق بر پشت باید و بعد از آنکه در جبهه و در هر یک از ذات
 الصدر و ذات العرق در وسط است و در جبهه و در هر یک از ذات
 حقه در ابتدا از حبت رات و بعد از آن از جبهه و در هر یک از
 رات و در هر یک از حبت در هر یک از اراضی مذکور شده و آن
 حلقه غلبه باشد و در نهایت کفایت داشته باشد خصوصاً
 بلغمی و در هر یک از اراضی شربت زوفا که در سرش مذکور شد
 با شیره تخم کدو و لعاب بعد از آنکه در شربل تا شربت شقال
 به چند اگر سفوف معالیه را در سرش مذکور شد بعد از شقال
 یا شربت زوفا تا شربت یس و اگر بعد از شربت یس و شربت کفایت
 نباشد با شیره تخم کدو و در صفراوی و حلقه حیدان غلبه شربت
 با شیره تخم کدو و شیره تخم خیار را در هر یک به شقال شربت
 بنفشه چهار شقال با لعاب بعد از شقال از سفوف معال
 ارضه تا شربت نهایت کفایت نماید و بعد از آن از اراضی
 شربت زوفا تا شربت یس و در هر یک مذکور شد و بعد از آنکه از اراضی
 شربل یا اراضی مذکور شد بعد از شربل و شربت نهایت کفایت

۱۳۵۰
 ۱۳۵۱

شد مثل جمیع ذات اجنبی و ذات الصدر و غیر ذلک از ذرات الیه و هرگاه
 مجموع یا اکثر آنها جمع شود و عدست اجتناب و جمع موافق مذکور است
 و عدست بسیار شکلات چنانچه اکثر اطباء تصریح نموده اند بر حال عروق
 در کتب همان علاج معذرت با نهایت اتمام و استعمال ضار و بر کسب
 و جمع در ذوات الیه و در کتب حار و در شش هم رسد از خون یا
 بنعم مؤثر متعفن یا صفرا و کاهت که بسیار نزله حالت که از
 و غای نازل و اکثر انتقال ماده خفاقی میباشد و گاه از انتقال
 الحجب و گاه از انتقال سرم هم رسد و به حال و سر یا صفراوی
 یا بنعم پس اگر بسیار خون باشد عدست است و انی است
 به یک نفس شدید و دردی در سینه یا سکنجین خفاقی که یا چیز سکنجین
 در سینه گذاشته اند و در اکثر امیت که از استخوان چیز کردن
 کشیده تا آخر استخوانهای سینه و گاه بر زکف تنیم میرسد و گاه بر
 پستان میاید و سر و غرض رحمتها که تا خفاقی که یا که با کبر غرض
 رنگ زده اند و سر و غرضها و درم و بر اندک تمام حفاقیها و سکنجین
 و سکنجین حرکت چشمها و عطش شده و خشک زبان و کمر نفس
 و سرخی زبان و راندا و بعد از آن بسیار نازد و سر و غرض اول
 غلظت

در کتب

با غلظت و با جلیب جمع آنکه از عدسات در صداع و سر و غرض
 اجنبی و سر و غرض و اگر ب صفرا باشد عدست است و اکثر
 در نهایت حرمت و خشک نفس و وجه شدت از سر و غرض
 و رخت و روی رنگ و سر و غرضها که از سر و غرض خشک زبان
 و غرض و آن و کمر نفس و غرض و اضطراب عطش و از خشک خفاقی
 پیش از آنکه در سر و غرض است و زردی یا سر و غرض بارت و باطله
 و مجموع آنکه در عدسات از صداع صفراوی و ذات الحجب صفراوی
 مذکور شد و اگر بسیار بنعم باشد عدست است و انی خفاقی است
 با عدسات که در سینه لازم بنعم مذکور خواهد شد و سر و غرض و جمع خفاقی
 و شدت یک نفس و رطوبت و آن و پیر کمال و غلظت آن و
 بدون عدسات که در سر و غرض و صفراوی مذکور شد اما فرق
 بین ذات اجنبی و ذات الصدر و ذات الیه که در حرمت
 اول کیفیت و جمع که در ذات اجنبی و ذات الصدر و جمع از
 عالم است که کوه در عضو چیز شکل نموزن و جواله از سر و غرض
 و در ذات الیه و جمع از عالم است که کوه یا چیز سکنجین یا سینه
 گذاشته اند فرق دیگر آن است که در ذات اجنبی و ذات الصدر

مذکور است

بنعم

فرقی است در اجنبی
ما خفاقی است

صاف بقوام آورند و در حوضه و تریخ اگر شربتی را پیش از شستن کنند
 شایده و مالیدن صندل سفید با گل آب بر محل جفت و حوضه و تریخ
 بارده مثل مغزی که صفت آن است قلیل الاجزاء و کثیر الغضائ
 تخم خرفه ده مثقال تخم کشمش کل کا و زبان از هر یک تخم کافور
 سیب از آن شد که سفید بابت یا قند در برابر اجزاء باشند و از
 در مثقال چهار مثقال با عرق بیهک و تخم کون و قند و مسکه و صندل
 میل نمایند و طریق شربت سیب میل با فتن شربت برت که در صنف
 مذکور میشود مفع و دیگر اقوی از اول همان اجزاء مفع اول با صاف
 مرور نماید و صفت که با آب شربت مقروض در یک بیدانه تخم شمشاد سفید
 از هر یک سه مثقال مغز بلوط مثقال نوذری مفع و حوضه و تریخ
 سرخ و صندل از هر یک یک مثقال صندل مثقال ورق نقره یک مثقال بید
 اول با هر برابر اجزاء شربت سیب بابت یا قند بقوام آورند که شربت
 و از یک مثقال تا سه مثقال میل نمایند مفع و دیگر اقوی از دو مفع
 مشهور مفع یا قند که اکثر اطباء اتفاق دارند که در تقویت جفت
 و دماغ که با جرات نرا جسته نظیر مذکور و صفت آن است بولاق
 نامفته شش مثقال سیب چهار مثقال یا قند هر مثقال و ورق طلا یک مثقال

مفع اول

اجزاء را در شربت

مفع اول

بجای مفع

در حوضه

لا جود و یک مثقال نیم لعل سه مثقال عقیق یعنی بیت و یک مثقال کد با سه
 مثقال طیار شربت مثقال ورق کل سرخ چهار مثقال کل تخم
 و اگر بنا شد کل و اعتدال در هر مثقال کشمش خشک سه مثقال تخم
 کل سرخ سه مثقال سافه هندی از زبان و در یونج عرق از هر یک
 یک مثقال عود هندی سه مثقال پوست تربخ سه مثقال کا و زبان
 کشمش سه مثقال با در بخوبه بهی سفید از هر یک یک مثقال رولین
 چینی تخم کاسنی از هر یک سه مثقال کا و زبان اسهت از هر یک
 در مثقال شک نیم مثقال ابریشم سه مثقال امه مقدر پوست
 هلیله کا با از هر یک بیت مثقال قند سفید در برابر اجزاء کد با
 شربت سیب آب انار شیرین شربت به از هر یک بیت مثقال
 قند و شربت و آب انار را بقوام پا و رند و اجزاء را با بید
 و کوبیده و نمخته با هم لبر بشوند و از یک مثقال تا هر مثقال میل نمایند
 و اگر بدون تقیه بدن این تدابیر نفع نکند اول بدن را از
 صفرا تقیه کنند و بعد از آن مداومت باین مفعولات نمایند
 هر سه روز مفعول از کا و زبان و با در بخوبه و پنج کاسنی کل
 نیلوفر سپستان شاد و خشک از هر یک هر مثقال شربت

یا ترخین ده شقال میل نمایند و روز نیم قرص بنفشه مسهل شقال نیم
 خا ریقون نیم شقال حب کرده و فربند در عفت آن همان
 منفع مذکور را با سه شقال پوست ملکه زرد و دو شقال کل بنفشه و
 هر شقال افیون پانزده شقال ترخینه می طبع نموده میل نمایند و
 غذا در روز مسهل خود آب و در روز منفع قیقه شورا میل نمایند
 و اگر یک مسهل گفت نمک کربل نمایند تا بدن از اضافات و تیره
 فاسد پاک گردد و صفیات و منفحات نافع افتد و اگر با جرات
 مزاج آنما غلبه خون ظاهر باشد و عتاش همان است که در صناع
 و سوی مذکور است صفد با سبب از دست رات بکند و اگر گفت
 نمک صفد از اسید از دست حب بکند و اگر که از صفد احتیاج بسیار
 باشد بخورج در نوع اول مذکور است منفع و مسهل میر نمایند و
 بعد از آن منفحات مذکوره میر نمایند و اگر صفف حب با جرات
 مزاج نباشد بلکه آنما غلبه بودت از باطن فار و ده و صفیر
 لون بتره و انتفاع از مسخات ظاهر باشد علاج از خوردن
 شربت کاوزبان و عرق بدست و تخم فربند است و منفحات
 صره که ویت با عتال باشد مثل منفحات یا قرصه در در قسم اول
 مذکور

مذکور شد و منفع مشهور بود و اما الشقل حلاطی ساقی شربت
 کاوزبان اینست که کاوزبان یکین است شقال کل کاوزبان
 ده شقال و با در بخوبه ده شقال و عرق بدست و اگر باشد
 در آب کینند و صف نمایند و با جاده در نمک صفد بکند و اگر
 و اگر خواهند و رقی طلاء و لغوه و غیره اضافت نمایند و اگر افراد را
 یا یک سبب جینند اما طریقی ساقی دوا الشقل حلاطی
 در و بخ عرقه از هر یک یک شقال سردار یکد که با بر شیم
 مقوق از هر یک یک شقال نیم بین سرخ و صفد ساقی هند
 سبیل الطیب قافله نقل جنبه ستر است از هر یک چهار
 دالت ریخته و در غفل از هر یک هر دالت شک یکد که نیم افرا
 را که بید و بخت با در برابر افراد اصل صاف که التی مدیده باشد
 بهر شند و قدر شربت از نیم شقال تا ده شقال و دوا الشقل
 خصوصاً از صفف حب با طریقت با سه لیلی نافع است صفف آن
 اینست که ششین روم صبر سقور از هر یک شش شقال بکند
 چینی شش شقال زعفران ناخواه تخم کزنس از هر یک یک شقال
 ناردین ساقی شک تر که از هر یک هر شقال جنبه ستر شقال نیم

دوا الشقل حلاطی

دوا الشقل حلاطی

دوا الشقل حلاطی

عمل صاف بر برابر اوید افراد را نرم گویند و عمل را تمام آوردن
 با جزا بر شند قدر شربت کثیفال و در بعضی نسخه بعضی ناریدی
 سبب است و هر یک نسبت و در نسخه بعضی متافون بروریدی
 شغال اضافات و در نسخه اصلی نیست و اگر در این نوع احتیاج بر
 باشد صفتی که در نوع سابق مذکور شد بعضی نیز از اسطوخودوس
 و بر سیاوشان اضافه نمایند و بدین شربت و عمل یا ریح فیفا
 کثیفال نیز غار یقون نیم شغال حب کرده و در بند و از عصبان
 همین صفتی که از صفا فیتون و در شغال میزنند و اگر احتیاج
 بکار باشد که در نسخه ناقصه اضافه نموده شده صفتی که
 تا شربت پیچ نماید و اگر سجون بخاج یافت شود و قطع امراض شود
 صفتی که شقیه حب و دماغ به حدیث و در اکثر نسخه صفت است
 که در در و صهل بقدر شغال یا پنج شغال ازین صفت سجون
 فرورند و آب گرم از عصبان آن بنوشته و صفت آن هلیه سیه
 پوست بلیه پوست هلیه که با آنه شغال فیتون لذت برید و
 شغال بفتح اسطوخودوس تر به صفت از هر یک شغال غار یقون
 سه شغال لاجوردی از هر یک و شغال صفتی که شغال

صفتی که

اوارا

در دل جان

اجزاء را لوبکیده و بنفشه با سه برابر مجموع عمل صاف بقوام آمده بشند
 و بعد از تنقیه شربت با ریحون یک شمع از ریحون در اوید بلیه کرده
 و صفت آن اینست که کاسی تخم قوچک تخم بادرنجبویه و سجون یک
 شغال پر سیاوشان بفتح فیتون از هر یک شغال با کوبیده
 سه شغال در کلاب و عرق بدینست و آب سیب کینند و بکوشند
 و صاف نمایند و باقیه و بکوشند صفت کرده بقدر بقید و چهل شغال
 بقوام آورند و هر روز ده شغال با عرق کافورانی تا مجاز گردد
 میل نمایند که نافع است و با جله شربت با ریحون و سجون بخاج و
 صفتی که با قوت به نسخه افزون نوع اول صفتی که مذکور شد
 و در اکثر نسخه و انواع صفتی که نافع است و بد آنکه با کافورانی
 در عصاره است از زردی از شیر بریده میگردند صفتی که در صفت
 و امراض سوداویه و تریت با عصاره و تنقیه شده نافع است و با کافورانی
 در شرح اسباب میگوید که نافع است و با کافورانی در اوید و سیب کینند و
 نذر در چند صفتی که سبب رقت قوام و الحاقه که دارد با عرق
 بدن و بعضی در صفتی که سبب رقت قوام و الحاقه که دارد با عرق
 آنکه فضا از زخمی ماند غذا بدن میشود و بر طبعیت باز نشود و سیم

صفتی که

صفتی که

آنکه شیر گشت از سه جزو آب و چربی و شیر و بر کاه و پیر از دو جزو
 باقی می ماند جزو دیگر که یکی دهیست است که مواد را نرم کند و
 دیگری عایت که با عصاره نفوذ میکند و باعث لطیف می شود این
 هر دو صفت با هم در چربی از مسلمات پخته شده تمام شده و این
 لهذا در امراض سوداویه قلب و دماغ بعد از آنکه فی الحقیقه کبر
 شد بعد از آورده باشند اگر با آب این بنوشند بهر صورت که در خواست
 شد پس نافع و جویست در بجهت بر سیده است و طریق استعمال آن کاف
 آنکه این زکریا و رازی در فایده این فرموده و معمول با کثر نافع است
 و نفع اوقع بهترین و شیرین است که بزنجب و آن صمغ المراج را
 که چهل روز یا اندک بیشتر از زاید آن او کدشته باشد و او را حلیف
 با سفینج و کاه و جوی رو گشیز تر و برگ برز قوطا و شنبه
 و فقیل کرده باشند و وقت غروب آنرا به مقدار معده در شند
 و شغال نیز او را بگیرند و در دیک سنگ و اگر نباشد شنبه تازه و
 جوشیده بعد از چند جوش از بار برداشته پانزده مثقال سنگ بنشین
 ساده خوب ترش باشد و یک مثقال سرکه در آن ریخته با چوب کبر
 که سر آنرا پوست کنند و ریش آنرا باشند بر هم زنند تا شیر بریده
 شود

طریقی شغال

و شغال

سودا نگاه در کبابی خنق کنند و نگاه دارند تا سالی آن آب از شر
 جدا شود و صبح زود آن آب را با چند جوش داده کف آن را کوشند
 از بار بردارند و یکی از شربت های مذکوره را به نفس نمایند و هر
 بخشی را ایک عت فاصه بنوشند و بعد از هر دفعه هر جزو بنوشند
 بعد از سیصد کلام راه روند و اگر مزاج در نهایت حرارت باشد
 بهمان عملات که در صمغ صفراوی و موسمی مذکوره است بهفت
 مثقال سنگ بنشین سه ده بنوشند و اگر آنرا را حراق صفرا بسیار
 طاهر باشد با سنگ بنشین اصفیون از سه مثقال تا هفت مثقال
 و فقیه مکر با سنگ بنشین بر روی سواقی بنوشند و در حیات مذکور
 میشود و او را و لب بایز نافع باشد و ام و بعد از ترشش روز بخواند
 این یکی از مسلمات که در همین زکریا در صنف قلب مذکوره
 باید بخورد و بنوشد و بجز هر مزاج و اگر مزاج شدید الی اوره نباشد
 حب اصفیون هم نافع است و اگر ترشندی و اصفیون را از هر یک
 شنبه الی اوره نباشد حب اصفیون هم نافع است و اگر ترشندی و
 اصفیون را از هر یک سه مثقال شنبه و اما این خوب بنیده
 صبح روزی که مسهل باید خورد بنوشند و در استعمال سوداوی

به عیال است و بدل مسکنت و یکم و دو مدت خوردن آن است
 چهار روز است و اگر کثیر از این رخص مرضی باشد که هر یک
 خورد و قدری شیرین کند که در سواقی صد و شصت و شصت
 و بعضی که در شفا گفته اند و کان این فیتز این اخذ و فایده
 اخذ است و اگر بعضی که بعد و شصت و شصت و شصت و شصت
 به چند و اگر بعد و کرانه کرده باشد و ترش شده باشد که
 از آن به قدری که باز طبیعت بر هم نباشد و غذا طرف حیات
 بخواب و طبیعت شور با در سرفه و هله و طبع و غذا طرف
 شش و صد و دو و طبع و از این است و در شفا و غذای از میوه و غیره
 اجتناب لازم است و اگر شیرین شود از شیر کاه و شیر کوه سفید
 جایز است لیکن شیرین از نهاده است و با حله و اگر این هر یک عظیم
 الفیض در سواقی سوداویه و سودا و حله اما صفت سبکی
 افیتون در با و این خورد و میوه یکی آن است که معمول است فوی
 و فیتون در بخره و کلام و بعضی نافع یافته است اما صفت آن افیتون
 که و بعضی کاسنی بسفنج از هر یک ده مثقال بر سیاه و شش رازان
 اسطوخودوس از هر یک شصت مثقال شاهرخ و باد و کنبویر از

کتب معتبره
 کتب معتبره

هر یک

هر یک شصت مثقال فیتون و فیتون مثقال سرکه و شصت مثقال
 اجزا را با حله و کوبش و صاف کند با قدری بقیه ام آورد و اگر
 بدون شیرین از سفتیه از سه تا هفت مثقال بخورند و شش
 و اگر با حرارت مزاج باشد با یک کاسنی به شصت مثقال و آب
 پانزده مثقال هر روز بنوشند و بعد از هر شش روز یکی از مسکنت
 مذکور را بخورند و یکی از ترایک شش امی که در سواقی
 جلیه ذکر کرده و سرفه و نیز در قرا و ابوی عی ترایک الی
 کرده است و شش و شصت که در سواقی سوداوی صفت و نافع
 هر گاه ماده سوداوی بسیار باشد بسیار نافع و در مدت ده روز
 که خورده و بعضی صفت فیتون و نیز فیتون است که اگر ماده فیتون
 شربت باد و کنبویر یعنی از سیت تمام شصت کلام شش فیتون که شربت
 باد و کنبویر و شش و شصت است و هفت که در سواقی از زرد
 میشود و با حله و کوبش و شش و شصت و سواقی و غلیظ است
 بسیار نفع و شش و شصت اول که الحال مداومت سواقی اکثر از
 و در اکثر احوال و سواقی سوداویه بخورند و رسیده و شش و شش

در آن زمان که در آن وقت است که این افیتون بسفاح بر تبار
 هر یک شش شغال کا و زبان پا زده شغال است زده کا فیکون
 در هر یک چهار شغال بر سیاه و شغال بر سیاه و شغال بر سیاه
 سوج کرم فرغ کرم در زنده و در زنده و در زنده و در زنده
 سبیل قند از هر یک سه شغال نیم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
 پنج کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
 در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 رسد صاف کند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 شود قند از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 ما که این نیز استعمال می توان نمود و نیز که در هر یک که در هر یک که
 و صفت حب افیتون موافق نسخ از صاحب دی صغیر کرده فی
 الواقع ترکیب خوبی است اینست افیتون ده شغال یا در هر یک
 بسفاح کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
 در شغال نیم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
 تا در شغال باب کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم

در هر یک

در هر یک

در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 و از حجابات مذکور است که در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 این مقام نسبت پس بدانکه چوب چوبی تا چند پیش از این است
 بعد و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 به زوال سلاطین صفویه ایدام در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 مردم را اطمینان بر آن حاصل شده بعد از شفاعت یا نه اند و دیگر
 تدقیق افکار و توالی کار برب بسیار بماند آن به برده اند و از
 غریب اینک مریض در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 آن به عدیل است نیز مضر در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 مردم شایسته چه کند قیاس و تجربه است در هر یک که در هر یک که
 و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 و بی ورت آب بخوری که الحال شربت آن معارضت کب در هر یک که
 بکند و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 اقوال است اما شافع ان مقوی حار است غریزی و مقوی
 و و مانع و کبد و معده و مقوی باه و پاک کننده روح و خون
 از زکات و سریر و نفوذ در افاق بدن و در از از روح

در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که

در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که

نرمنه و خفته و سودا و بیهوشی آن شکم در دفع اکل
 قوت در دفع اورام صلبه و امراض سودا و بیهوشی است برنج و بوی
 و اوجاع معده و اوجاع شکم و اوجاع و بوی و بوی و بوی
 مایه نیا نافع و در دفع مواد زری و زردی و بوی و بوی
 مواد زردی و اوجاع معده و بوی و بوی و بوی
 و قطع عادت این و بوی و بوی و بوی و بوی
 و در جمیع اینها که بوی و بوی و بوی و بوی
 ان بخاج نام حاصل شده و بوی و بوی و بوی
 میگویند که پرورش آن از آب حیوانت و بوی و بوی
 مشهور است که این بوی را از احوال و بوی و بوی
 سفیدی که بوی و بوی و بوی و بوی
 از احوال نباشد و بوی و بوی و بوی و بوی
 و اینکه در بعضی از بوی و بوی و بوی و بوی
 نشه باشد مستند به مراعات نهج و بوی و بوی
 و بهترین آن است و بوی و بوی و بوی و بوی
 امس باشد بوی و بوی و بوی و بوی

میکند و هم آنکه بوی و بوی و بوی و بوی
 نهایت معده و بوی و بوی و بوی و بوی
 طاهر آن مستوی باشد و از هر طرف شاخ جدا شده باشد و اگر
 صفات این باشد معلوم است که بوی و بوی و بوی
 و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی
 پروین او که اندک و بوی و بوی و بوی و بوی
 و اگر با سایر اوصاف خوب باشد افراد در بزرگی و بوی و بوی
 پنجم آنکه بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی
 سفید باشد و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی
 ششم آنکه بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی
 و افراد در بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی
 گرم زده باشد و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی
 ششم آنکه بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی
 مفضل کرده باشد و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی
 آفتاب و از بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی
 زمین و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی

و وقت استعمال آن و وقت آن در فصل بهار و پاییز است و فصل
 زمستان و تابستان جایز نیست تا بمان کار المراجعات است
 تر و زمستان با مزاج حاره و بار و بهیچ موافق نیست و آنکه بگوید
 که مزاج اطفال پر آن نسبت کلیه نیست و اگر ضرر رسیده باشد
 مستند به مبراهات و شرایط و هیچ مناسب خواهد بود لا شرایط اعمال
 آن آموخته تحقیق بر آن لزواضا طافه و حوضی و غیره است
 بکنند تا آنکه این دو در اصل و وضع بقیه مری باشد و الا این
 پنج باعتبار لطیف و تنقیح نماید که از آن مواد ساده کرده بقیه
 حوادث شود و این شرط در اکثر ادویه کلیه جاریست و دوم آنکه
 در ایام استعمال آن آب نیاشد و بعضی آب همان آب
 طبعی چیز را به معنوی که مذکور خواهد شد بنوشند و بعد از فراغ
 چند روز نیز آب بخورند و بعضی آب بعد از فراغ بعضی آب عرق
 شست و کلاب و عرق کاوزان و عرق بادامین و حبیب مزاج و غیره
 اند و بعضی دیگر چنین معتقدند و نموده اند که پنج چیز هر روز از صبط صمغ
 در سایه خشک کنند و در یک کاسه غذای کرده بر آن بنوشند که از خندان
 معزول روز اول یاجرم و بکنند اما اگر بگوید که بهمان ترتیب بنوشند

در این کتاب
 حواشی

و بعضی

و بعضی آب بنوشند و بمان تغییر و محکم از این طریق فروزیت و خوراک
 و وقت حقه صابر روی از غذا از دست است و بهمان ترتیب
 و عدد ایام خوردن چنان بار و دیگر و کمتر نیز به آن کار است بسیار
 شکل و غالی از نفعه متدیه بهتر آنکه جویده او را بر صمغ صابون
 نشسته باشد صبط نموده و در سایه خوب خشک کند که از زلف و
 محض ط باشد و بهر ریا به هم جمع کنند و بعد از فراغ آنرا را چنان
 نموده هر روز یک بخش از آب قدری آب در بعضی را کفایت کند
 به ستوری که در اصل چنان مذکور خواهد شد بچوبند و بعضی آب بنوشند
 و اگر در بخش گذاشته روز از این آب بخورند بهر ترتیب سیم آنکه در
 ایام استعمال آن تا یک هفته بعد از فراغ بخورند و بعد از یک
 و اگر ضرورت شرعی باشد بروند و به توقف هر روز آینه و اگر
 ملاصق به ترا بجز و نه باید تبدیل کرده جامه را با آب چنان کنند
 و خشک کنند تبدیل کنند چهارم آنکه از زلف کردن در ایام شربت
 آن و داده روز بعد از فراغ احتیاج نمایند چنانکه از حرکات
 عینیه و هم شوق به نیه بر عنوان باشد آخر از نایب منعم
 آنکه از عامه اعراض این نمیشد هم و غم و غضب و خوف و باطله

آنچه بپوشش رود بر حذر برون و اوقات را بعیش و عشرت و دور
 و صحبت اصداف و طوطا و آنچه بپوشش و آتش نفس طبع گردد
 بگذراند بگذراند بگذراند بگذراند بگذراند بگذراند بگذراند
 و در شش و بیست و نه نفع است بر چند درین زمان و اوان تو وضع غیر
 آن غلط است چنانکه معنوی جماعت مشغول این است لیکن
 البیت فی آیات عجایب السلامه فیها اعجب العجب و لهذا افصول در
 این شرط بیست و نه نیت الزامی حکم این را با جمیع خایم چون رشت
 نقد بر در کون نشود بگذرد از آنکه دست افزون نشود بآن تا بگوید
 خویش ز غم خون نمیشود خورون غم بخور خون نشود علی خود مکار
 دنیا را چندان بار طاعت زودشاید هفتم آنکه به استعمال آن نیت
 خورون نیت کند و هفتم آنکه در بدایت ظهور و انشای این نیت غلط
 عظیم در آن بلاد که این پنج را از آن بلادی آرند و رشتند باشد
 و مردم بجهت او میرفته اند اباصولی نباتات می بخورند و چون این
 پنج طعم و رایحه بر لب بفرشاید باشد ملذذ مردم بآن طبع بیشتر میکنند
 انفس فادریان ایشان صاحبان امراض مزمنه خصوصاً کواوی و
 قروح گفته بود و در خورون این پنج نفعی کامل یافته و چون اینها

مشاهده

مشاهده ازین زمین دیگر بواسطه برودند بگذراند و آنکه متوالی
 تجارب و احوال فکله شربت طبع آن بدین پنج که الحال معارضت بکون
 شد و چون فصلی بقلب اعصاب و بکثرت رطوبت و این نیت
 افعال این نیت قیاس نیز مقتضی نیت نیت خورون افندی
 با نیت چون عادی و کوفت طبع شده و ترک معاد کوفت و دفعه شصت
 و در غیر امراض مزمنه و قروح گفته خصوصاً هرگاه بطریق قهوه خورند
 تعلیل کنند و در سواد کثیره و امراض مزمنه خصوصاً هرگاه بطریق بقرق
 خورند و ترک نماید هفتم آنکه ترک نیت نباتات کواوی روغن در
 امراض مزمنه و تعلیل در روغن فروخت نیم آنکه از سیده و سبزیهای
 تازه اجتناب کند و هم آنکه ترشی خورد که صاحبان امراض مزمنه
 استعمال ترشیهای ملایم و شالی در جریز نیت بکسب تعلیل میشود
 خصوصاً هرگاه بطریق قهوه خورند و در امراض مزمنه و در کمال
 گفته باشد نیت هرگاه چند عارضه در مزاج باشد البته ترش باشد
 و خورون شربت ملایم حال شارب ایند و است مکرر از مزاج حاره
 که مناسب نیت و از اطباء و خورون شربت مزمنه و امراض مزمنه هم
 جایز نیست یا نه و هم آنکه بدین از رسیدن هوای سرد نگاه دارند

خصوصاً هرگاه تعریفی که کرده باشد بعد از آن نهایت احتیاط باید کرد
 زیرا در بدن بواسطه استعمال ایندو استیفات لطیف بهرسانیده
 و بعد از آن سبب است نیز منتهی شده بود و هوای سرد ضعیف و کثیف
 که مطلوبیت حاصل میشود و وجود آنکه در ضعیفی در بدن متعاقب
 سبب غلظت عظیم میشود قیاس این معنی را نیز باید کرد و جسم را در خفا
 ذود و کوبیده و یا که احتیاط شود مگر با کس که کم کند و بلا فصل با یک سرد
 اندازند قابل زایل نمیشود و هرگاه در رساندن و اجی رای این اثر کنند
 در بدن آن چه خواهد کرد و از دهم آنکه احتیاط نماید که
 که محدث مرضی میشود که معالجاتی در بدن جبر باشد و آنرا باید
 مقدم و ترک خوردن چیز که در عرض اصوات نشود و سرد و گرمی که
 پافایده نباشد اصلاً طریق استعمال آن آنکه استمر و مکرر بخورد رسیده است
 و هیچ است یکی بطریق تعریف و یکی بطریق صوره لا آنکه به تعریف است با
 از ضعیف و تیره و امراضی نرسیده و مواد غلیظه و کثیره و قروح ردیه و دایره
 مستقر است و این طریق در شش و ریه و لری هوا می باشد و نیز
 و بکاف غیر لقا جان از ضعیف و نیز مستقر است و این بطریق صوره است
 با اکثر امراض موافق و با هیچ مزاج هرگاه سراحات شرایین را که از مکرر

این معنی را نیز باید کرد
 و در ضعیفی در بدن متعاقب
 سبب غلظت عظیم میشود قیاس این معنی را نیز باید کرد

جز

چنین مقدار را یک در هر مزاجی مزاج و علت اینست و بهر مزاج
 نفی است و در تعریف و اصلاح از هر نظیر ندارد و الا دستور استعمال آن
 سبب تعریف آن است که بعد از تحقیق سبب مرضی هر روز از شش شغال
 است شغال او را بسیار با رنگ تخم بقدر کار دارد و رنگ کند و
 عین ورق کردن آنکه مانند کارد شود و جدا کند و بعد از آن ورق
 کند و آب در یک پالعه عرق کا و زبان و کلاب و دیگر شش و شش
 بجز هر مزاج بقیه شش و روز دیگر به رنگین و نیم است و وزن شش
 در و یک سنگ یا سفال یا مس تا زنده که بر پوست آن نیز یک از
 اینها که مذکور شده باشد و اطراف از بخیر کرده با کس بسیار
 بپوشند تا بصف رسد و معلوم اینکه آب بصف رسیده است
 یا نه این نوع است که سواقی در وسط سرش و یک کرده و نصف است
 بچوب چینی در یک کند و چوب باریک اندازد و کشته موضع اندازد
 ریسان بعد بصف دیگر آب را بریزد و سوراخ اسد و کند
 و بعد از جوشیدن بعد از آن که وقت استخوان رسد سوراخ اسد و کند
 شش که آب موضع اندازد و ریشات یا نه چون بصف رسد دیگر
 از بار بر دارند و بکشته یا بخار تمامی بدن برسد و سرد و گرم است

حسن از هر اسد و کلاب

و انما باید پرون کاف باشد و اگر عت در عضو خاصی باشد همان
عضو را بروی و یک جلزنی یا با آن بان عضو برسد و از آب
همان وقت هر پاره بان گوی می شود پس خوردن آب پس مجیده است
که تا عرق خشک شود و اگر بنه و مزاج تاب تویق هر روز نه باشد
بعد از طاعت بعد از نماز اگر مرض در عضو خاصی باشد همان
هر روز بخور آن بداند و تویق خاصی بدین هر چند روزی یک دفعه
بعد از خوردن آب چینی را مضطرب نماید و نقل آن را هر صبح و عصر
نشد بهانه در پی شک کند و بنه که مذکور شد بعد از فراغ نموی آب
میل نماید و آب صاف را در صبح و عصر تا سه قحان با هر شقال نبات
گرم کرده بنوشد و نیمه را بعضی آب میل نماید و قدری از آن و قدری
در طعام داخل کند تا آب در طرف شانه روز حرف شود و اگر آب
تمام حرف نشود آتش بیشتر بوزاند که آب که از نصف باشد تا یک
و اگر آب باز زیاد باشد آب را که از یک نیمه نیم کند و بوش نند تا به
شش رسد و در مزاج صاف باشد شقال چینی که از یک نیمه نیم آب جای
نست که اگر چینی را از جهت شقال و بدانکه در بعضی اراضی آدویه
مناسب آن با چینی میتوان کرد و بخورد و از مزاج بارده و اسراف طبع

مل

مل فای و بعضی از منافعه و در چینی با زربا و از هر یک تا شقال
اشته آن را که با یمن مغرب است تا چاق شقال در اراضی معتدله
قاری شقال هر یک را مثل چینی ریزه کند و داخل بنه و در آب
آب خوردن و شش را شایطه را با بعد از خوردن و آب در این طریق ترک
نمیشد و نکته باشد و بخوردن بنه هر مذکور شد و خوردن طبعی
بمقتضای است و استمال آن بطریق مذکور شد و چنان است که از شقال
تا شش شقال او را یک ربع مزاج با نیمه یک ربع و نیمه درم بوزن ش
بوش نند و چون بنصف رسد صاف کند و مضطرب نماید و طرف صبح
و عصر و قحان او را گرم کرده نبات سفید از شقال تا سه شقال
بنوشد و باقی آب باغوض بنوشد و مضطرب و یقین سفید چینی
امیت که در مزاج و کیفیت چینی را که گفته و بار مزاج و چینی
رطب مزاج چینی را شسته بنفشه آب در هر یک از بنه بعد از که گفت
که به بدون عطش آب چینی را خوردن و صبر بر شش که هر صبح
پس مضطرب یقین سفید آب گفت شش است و یقین که از چینی
تایع مزاج و حال سرفه و مزاج با چینی را که گفته و چینی
از بسیار خوردن شیرین و آدویه ها را مقتب باشد و بعضی شش

نکته
در بعضی اراضی
بسیار شش

طایفه پنجم که در نزد صاحب مزاج با دو طب جنی را بیشتر می
 دانند و آنکه در این مزاج گاه باشد که بعضی از ویه ناسبت شکل
 زرد باشد و در جزو و عود و عشب پنجم در طریق تفریق مذکور شد
 و از این طریق ضمیم میماند که در این طایفه از بعضی از ویه ناسبت
 چیز در شکل عرق میور و بدو غیر مذکور شده و یکدیگر را در بعضی از ویه
 با بیشتر پیدا و در بیکان غیر در این طریق ضمیم را با هیچ چیز ناسبت
 و جنی که بیکان طریق مذکور شد ضایع میگردند و در هر گاه با چیز دیگر
 ضمیم از کیفیت مزاج خود بیرون میروند و آن را بر آن مرتبت نشود
 بجز در امراض مزمنه و مواد غلیظه که استعمال بالقرنی است بلکه در
 رطوبت آن یا قوت تسخیر آن بر بعضی متغیر میماند و با چیز دیگر
 مذکور شد نسبت غذای شارب ایند و اینر یکب از هر مختلف است
 چنانچه در ضمن این شرایط اشاری شده و بر هر مزاج که مذکور شد نسبت
 و آنکه با بر خورد اینهاست طرف حاشا اگر بطبیعی خورد که با
 نوسه جدا و تر باشد و اگر غلبه نان باشد از مطلق متغیر شود
 نان و بر بای بالکند و بر بای کورت بسته و یا با لوده و بر بیشتر
 بعد از کرده باشد شربت قند که با آب جنی باشد با شربت خلط و خون

و در

بالوده و صاحب مزاج چنانچه مذکور شد از ترشیدای خوش چاشنی
 مثل شربت انار و سر بای الود اینها میخورند و هر گاه استعمال
 جنی بطریق قوی باشد و غذای طرف شرم تر باشد و قوی جدا و کباب
 جدا و در جوای گرم آب جنی را در طرف می کرده و در کباب
 که از مرتبه گرم چون پیرون آید و میل نمایند و بدانکه مدت خوردن
 جنی در هر یک از این طریق نسبت با مراض و انحراف و احوال مختلف
 می باشد و آنچه در این از منتهای شرف شده چهل روز است و کمتر و بیشتر
 چهار روز است و اگر در کمتر از چهار روز صحت کامل حاصل شود کافیت و اگر
 در چهار روز اثر نفع ظاهر نشود صحت کامل حاصل نشده باشد و بیشتر
 بخورند و با جمل نظر مواظقت مزاج باید کرد و از انحراف و احوال مزاج
 و در دلم و بر این امراض باید که بیک دفعه و در دفعه کف باید شد
 و بجز از احوال صحت که یک دفعه و در دفعه طبع جنی بعد از کفینان
 که تخم میقتال او را چوش نیند باشد باید داد و بلند آمدن نفعین
 مدت استعمال آن غنیتر اند که **صفت** عارض است که در وقت کف شده
 بدن دفع بعضی لطیفاتی و بعضی لطیفاتی استعمال شدت و عطف
 و بسبب آن فاسد شدن غذا است و رسیده و باعث فاسد شدن غذا

صفت

فاسد که در بدن است نیز حرکت می آید و میل به دفع می کند لکن اندک است و
 می باشد عدل ترش و اسهال با هم دول برهم زن و تشنگی که با
 کدورت و با سردی و بزودی لاغری در صورت میسر به و پنی کشید
 و تحقیق افزود و لب با نه که بدغشی برسد و بنفشه با فاسد و علی
 آن است که آب گرم بکشد که در حوزن آن و آن و کولر و کولر
 بیاض و جمع آن مواد فاسده بقی و اسهال دفع شود و بعد از آن
 سه چهارم شغال خاکشیر و کلاب و غذای کوفه آب تا وقتی که غلظت شود
 و رسیده پاک شده است و بعد از آن شربت انار صغیر یا شربت بریا
 رب انار ترشی یا کلاب باشد و اگر اسهال باشد نادر از انار کلاب
 شیره کشیده با آب شیرین یا آب بنفشه یا آب برنج و آب سیب و آب انار
 ترشی با آب شیرین و بنفشه و اگر غش و سردی اطراف و سوراخ میانی برسد
 باید که مشروب بطری یا تریاق فاروق بر یک باشد بعد از آن
 با کلاب بدنه و این خاد را استوار نماید عصاره قند البسی
 افاقه ساق طر از سرفه و صندل معین است انار که در عدی دارد
 جو ابرار را که بیده با آب برک مورد یا آب بر ویس یا کلاب بود
 معده خاد نماید و طریقی با فتن شربت انار شش آن است که آب

شربت انار

انار ترش و شیرین را از هر یک پنجاه مثقال و آب نصف تازه است
 مثقال با قدر قند که شش آن زیاد شود بقوام آورند و طریقی
 شربت بر آن است که آب بر ترشی و شیرین را سه می کشد نصف
 مجموع بقوام آورند و رطب انار و رب بر در آب سیب کشیده
 که آب بر یک از این میوه را خوبشند تا بر لب رسید بدون انکه
 شیرینی داخل آن نمایند و غذای بعد از روز و تشنگی و اسهال
 که با جلد و یا جلد و بخورند و اگر غش و سرد شدن دست و پا و
 سایر اعضا می صعب در اندک نشه میسر سد رخ بچراک بکده و آب
 آنرا بخورند و در **مسدود** که انرا در عرف تمام در دل و کینه کل
 آن استخوانی است تا ناف بسیار آن رختی صفا باشد بعد
 عدل ترش خشک و تخم و آن و تشنگی و تنوع و فی صفاوی و دردی
 و سوزی و غشی آنچه بقی دفع می شود و به استند و بر علت غلبه
 صفرا چ که کدخدای صفراوی مذکور شد علاج اگر دل بر هم
 و فی کردن شد باید باشد باید اعانت برقی نماید که مواد صفراوی
 دفع می شود با بنطری در کفین سده با آب گرم و نمک باشد
 و انشت یا پر مرغ بنزد قافی که ملته مواد دفع شود بعد از پاک

شربت

شربت

شربت

معده و سكون و حج اگر باشد شربت ناریا لیمو یا خوره یا ریاس یا
 رب کجی لذینا با عرق کاسنی یا بید یا نیفر و اگر اینها نباشد بقیه
 و با بر قطنا و بدون بر قطنا میل نماید و اگر اثر بدو بود بقیه
 نباشد بقیه چنان با بر قطنا یا با عرق مذکوره و اگر نباشد بقیه
 یا بقیه سرد کرده یا شربت و اگر هیچ یک اینها نباشد آب زرد شک
 یا آب عوزه یا آب لیمو یا شنی بسیار کمی کرده سرد کرده بنوشند
 و اگر هیچ یک نباشد بر قطنا یا با عرقهای مذکوره یا آب بخورند و غذا
 اش زرد شک یا تر یا خوره یا سلق و اگر قافوت یا خرف یا کبر
 و چند روز این پنج و او غذا بخورند تا فراخ یا صید ایکه و اگر نه
 نیامده باشد بقیه چنان بر قطنا و عرق کاسنی و بید را سرد کرده
 بنوشند و اگر وجع باین سکت نشود ملین یا سهیل یا بدو خورد و اگر
 وجع بسیار شد بدینا شربت خوردن چهار شقال اطریض صغیر باب
 کم وضع ماده میکند و اگر وجع شدید باشد در شقال قریب نقشه را
 کوبیده ح کرده فرو برند و اندک آب کم از عفت آن بنوشند
 و اگر قریب نقشه یافت نشود تر جندی یا نروده شقال کل نقشه
 کل شربت پوست بلبله ریزه و سکنجبین اگر هر یک در شقال الکافور

بر شال

بیت و اندر جوشانیده صاف نموده با شیر خشک و تر بخورن از هر یک
 شقال بنوشند و بعد از فراغ از عمل و سكون و حج غذا استهلاک نموده
 میل نماید و اگر سب و حج معده و حمل بغم باشد در سوره علفش رطوبت
 و خلط و آب استهلاک و در روع ترش و قطعات مذکوره در صفراوی
 و قی بلغم و سفیدی رنگ و رو و صفف اصفه علاج خوردن گلخانه
 اگر بیت بعد از چهار شقال طرف صبح یا سکنجبین عسل بعد از
 هفت شقال یا گلخانه مصطی بعد از شقال و بعد از سه روز در شقال
 یا یا ریح فیه احب کرده فرو برند و از عفت آن اندک آب کم بنوشند
 و اگر قریب بگذارد باشد مگر یا یا ریح فیه اگر روزی بنوشند تا ماه
 قطع شود و اگر یا ریح فیه نباشد ازین سفوف بعد از شقال باب
 کم بنوشند تر بدو شقال مصطی زخمی از هر یک یک شقال نبات
 چهار شقال و اگر از برای این سفوف یافت نشود در شقال تر
 کوبیده فرو برند و اندک آب کم از عفت آن بنوشند یا تر بدو
 یا گلخانه قلمو کرده بخورند و اگر کل قیادت نشود قلمو در خوره
 و اگر بآن ریح نشود بعد از آن یا یا ریح فیه او اگر نباشد تر بدو ریح
 مذکوره بخورند و اگر هیچ یک یافت نشود غم شربت و غم شربت را بنوشند

صفوف شربت

صفوف شربت
 صفوف شربت

در مدع مغزای گذشت علاجش بر شغال بر قطره و کف شغال
 شغال با عاب ریخته خط و اگر یافت شود عرق بید نباشد و اگر بای
 علاج برین شود مسهل که در نوع اول مذکور شد با صاف کل بگوید شغال
 بنوشند و بدستور نوع اول بکند مسهل یا صاف بگوید و غده ادری
 نوع آتش شور یا بایره جویند و اگر بکند بر کمر مسهل یا بگوید
 باقی باشد و صفرا خون خون دفع می شده باشد صفوف الطین
 یا بایره تخم خرفه و دیره تخم کشمش میل نمایند و اگر با عیش بسیار باشد
 با خون باشد صفوف الطین را با روغن بادام حرب کلاه با عاب
 و عرق بید نباشد و بکند از کرم شدن خون و عیش یا بایره ای مذکور صفت
 صفوف الطین تا آن است تخم بکند بود لیم بر قطره است بر صغیر
 کل از منی تخم مورد اجزا است دی گوی تخم را کوفته با هم فروخته تخم
 از کف شغال تا بر شغال بدستور مذکور میل نمایند و بکند از طرف شدن خون
 و نماید تخفیف عیش اگر باز بر فربا باشد با صاف بگوید که در گذشت باریت
 و بایره تخم خرفه و دیره تخم کشمش بود لیم فروز کردن را بر بکند شغال
 عود نیم شغال آنکه بکند شغال و نیم کوفته و نیمه قدر در شغال بکند
 تا بر شغال و در بیا انواع ریخته مذکور شد بکند از چند مسهل باین
 پنج

و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال

صفوف الطین

و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال
 و اما در شغال

نیم که درین نوع مذکور شد و اگر بعد ازین درق از سالیه بسیار شود
 بعد از مسهل است مذکور در زیر نیم نافع است صفوف دیگر مسهل
 لولوی که بعد از است مذکور در اسهالات نافع و خوب است خون را بر
 و طبیعت را قوی میکند و حال صفزای نظیر مذکور در صفت آن است
 مر و از این صفت چهار شغال بعد از حقه کل یا بر فربا بگوید بر سر
 کل قیر سرخ کل صندل سعید با رسته بود لیم تخم خض بود لیم تخم خض
 بود لیم جویند بود لیم بر قطره بود لیم از هر یک یک شغال بود لیم
 مسهل بکند با عاب از هر یک یک شغال با عاب صفوف الطین جمع افوز
 سواهی با رسته بر قطره از کرم بید صفوف با رسته در شغال
 نیم شغال تا بر شغال باریت بر شغال و بایره تخم بود لیم شغال
 و اگر بکند اجناسی مثل با بی در اسهالات سده در شغال در اسه
 و در شغال طبیعت متوجه دفع آن شده این حرکت را می گوید باشد
 علقه شش سینه شکر دود و عیش وانی و پرون آمدن اسهالات
 با عیش بعضی اوقات و فرق واضح بین این نوع و سایر انواع باین
 که در شغال که بکند شغال یا بایره ای چند دانند و بر دو اگر برود دفع
 شد این نوع نیست و از دفع شغال یا بایره چند دفعه باین دفعه شد

۶۵۴
 ۶۱۵

این نوع است صلح حب الشب رسته خجرات سینه با صافه بار کش
 و در وضع با دام میزنند و اگر محتاج بمسحول شود جو کوبیده در نوع اول
 که نشسته بر بکوبند و همچنین اگر محتاج بکوبه در کوبه بر بکوبند و از آن
 و غذا نیز بدین روش و اگر بستان برانند بر بکوبند رسیده باشد (نوع)
 نشستن بر سنگ سروی یا فوفون با یک بر دیو و دیگر در شش قدم
 سب که در آن است نشستن بر سنگ گرم یا یک گرم یا یک گرم که گرم
 در کوبه براده بشیند یا کوبند و مسقط و کوبه و زیر سنگ را با رغن
 با دام که چوب کوبه و بار سنگ را بر رغن با دام چوب کوبه با لقا
 زایشه خط بنوشند و غذا بجو کوبیده در نوع اول که نشسته بر بکوبند و از آن
 و این علاج وضع شود جو کوبیده در نوع اول که نشسته بر بکوبند و از آن
 در میان این انواع رغن کوبه که نشسته بر بکوبند و از آن
 و از غذا بکوبند و در کوبه است برای دانچه است که بر مسقط بدیه
 کاه دهنه و کاه در دهنه و کاه هم در دهنه و هم در دهنه و بر تقدیر
 یا دایمی است که چون از روی آید و یا عیانت که چون از روی آید
 و یا با ورم و جمع است و یا با ورم و جمع و آن دانچه از رسته شکل نیست
 با دانچه است بشکل شالی کوچک در نهایت صلاحت و از آن نوع

لوپوس

گویند و این بهترین نوع است زیرا که ماده سردای هر وقت دیگر
 و اندکی پس از آن است از غولان رسته مشبه به آنه که در سرخ و از آن
 عنبیه گویند و ماده این نوع با این دسوت و بودا و سوت و
 دیگری و اندکی نرم سرخ رنگ بشکل قوت و از آن نوع گویند و سب
 این نوع خونیت و تب لبراف و با جلد سب مطلق با سرخون
 سودا و سوت که بین قلی میریزد و سب محول این دانچه و ورم
 و جمع میشود هر چند سودا و سوت درین بیشتر باشد بقولش از برای
 صلاح که است و بر مریضی نشستن صاحب بوا سیر هم سب و سوت
 این علت است علت است مطلق بوا سیران است که رنگ صاحب است
 بر روی و بر مریضی نیزند و اگر است که بر یک قلی پخته و بکوبند
 و چشمه است و هم صغیرا صغیرا و سوت جلع بسیار کم و دند آنها
 صغیرا و بد رنگ میشود و بسیار باشد که بکوبند و در کاه نشسته
 سست شود و کاه با سب که با رات بوا سیر و در صلاح میشود پس
 صلاح آن بچند وجه باید که اول تنفیه بدن و اصلاح مزاج
 که و کمال و سده که تولید خلطها نمکند و دوم که پیر شودن قلی
 آن هرگاه بند شود میم در هر قطع و اسقاط آن با بر طرف

بسیکین درم و درج آن چهارم مذکورند چون هرگاه که از اول
 پنج درم قطع داشت ما آن را در هر طرف شود اما اول که صفه
 با سبب و صفی در تقیقه ماده لویا بر لبها رفت و صفه ایلم
 از دست چپ در اصلاح لعل که آن نیز با اصلاح ایکه و اصلاح یکایک
 می شود نیز با صفی و شیب ریش صفه ایلم را در یکی است که صفی صفه
 زیر کاسه زانوت اتوی از صفه ایلم و دیگر صفه ایلم و جاست این
 و دیگر نیز صفه ایلم و بعد از صفه ایلم که تقیقه شود به جهت در صفه ایلم
 مذکور شده یا بخوبی که در ربع مذکور خواهد شد با عدالت غلبه بر صفه
 موافق آنچه مذکور شده بگذشت بدو بعد از تقیقه مداومت بر صفه ایلم
 همه چنان که صفه ایلم مذکور شده بگذشت و اگر اصلاح یک که بگذشت شربت
 ما، اقیقه با سببهای بر روی بخوبی که در هر یک از حیات مذکور خواهد شد
 بگذشت هم شد و اگر بعضی مسهلند که در صفه ایلم که در اصلاح لعل
 صفه ایلم از سه شقال تا شش شقال باب که در نه نشانه لبها رفت
 صفه ایلم که در لبها رفت به لبها به لبها به لبها به لبها به لبها به لبها
 از هر یک ده شقال ترب صفه ایلم صفه ایلم صفه ایلم صفه ایلم صفه ایلم
 هر یک سی شقال صفه ایلم و صفه ایلم را در آب که در صفه ایلم و در آب

طریقی
 مقل

کوشه و پنجه بروغن بادام هفت شقال چرب کند و در لبها رفت و پنجه
 عمل را بقوام آورد و نزد یک بقوام مقل و طوی را داخل کنند
 و از یار بر دارند و با یار او و یار بر دارند و مداومت بخورند
 اطریقی صفه ایلم در از لبها لویا بر لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم
 صفه ایلم که در از لبها لویا بر لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم
 صفه ایلم که در از لبها لویا بر لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم
 شربت زرد که در از لبها لویا بر لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم
 بخت کند و پوست نه وصفه ایلم که در از لبها لویا بر لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم
 آورده و سوزانیت با عاقله که در از لبها لویا بر لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم
 بر شنبه با لبها و اگر بعد از بقوام آمدن شربت در نه نشانه لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم
 طریقی با لبها اضافه نماید انفع است صفه ایلم که در از لبها لویا بر لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم
 صفه ایلم در صفه ایلم حارند که در از لبها لویا بر لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم
 تاده شقال با عرق کاسنی و پنجه ایلم میل نمایند و بعد از اوقات چرب
 مقل با معجون مقل با معجون چرب که در از لبها لویا بر لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم
 صفه ایلم که در از لبها لویا بر لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم
 کسه ناخن تره نیز که در از لبها لویا بر لبها رفت و با لبها که مداومت با صفه ایلم

طریق عمل

مقل با آب گندمل کند و سیرا دوی را گوشت و نمک با هم بپزند
 و جدا بکند و گوشتی بزند و از صفت دانه و زرد زده دانه و زرد
 و بهین اجزای حب را اگر با جویا بر عمل اقوام آورند و بپزند و نمک
 بچون مقل قدر شربت این بچون در مقل صفت اطراف مقل است
 پوست بپزد و زده آنکه مقل شربت بپزد و زرد مقل مقل مقل مقل
 مقل را در آب گندمل کرده سیرا دوی را بکند و با جویا بر عمل
 بقوام آورده بپزند و اگر بدون عمل بطریق حب سازند هم نوعی از حب
 مقل است قدر شربت از حب بپزد و دانه و زرد بچون تا در مقل
 صفت بچون حب که میگویند و نمک و نمک و نمک و نمک و نمک و نمک
 پوست بپزد و با پوست بپزد و مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل
 مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل
 چهار مقل حب که بپزد و مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل
 روغن کا و حب را با جویا بر عمل اقوام آورده بپزند و مقل را
 شش ماه استقال نماید قدر شربت بکند و اگر مقل مقل مقل مقل
 نمایند هم شش دیوان بچون از حب مقل مقل مقل مقل مقل مقل
 با زرد کورس و زرد اولی است و طریق مقل مقل مقل مقل مقل مقل

این را از مقل کرده تا چهار ده روز در آب گندمل بپزند و در مقل
 با گوشت بپزند و زرد زده با نمک بپزد و جدا بکند و نمک
 طبعیت صاحب بپزد و از مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل
 و اگر مقل را از زرد الوی خشک بپزند و طرف صواب آنرا بپزند
 و به تفتان بپزند و اگر قدری آفرینیم با سیرا جویا بپزند و نمک
 و اگر شربت تر مقلی و یا شربت الوی را از اکثر اوقات تناول نماید
 هر در نرم و شستن طبع و هر در تنهین مقل است مزاج و شربت مقل
 با صفت شربت تر مقلی و اگر مقل شربت زرد مقل و قدر شربت مقل
 اوست و غده ای که عین طبع است صاحب بپزد و با سیرا جویا بپزند
 از غده ای غلیظ و از نرم مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل
 و جزای مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل
 مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل
 مرغ و گندمل با نمک بپزند و دانه و دیگر آنچه که در غده ای صاحب
 است بپزد و مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل
 و بپزد و مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل
 اگر که دفعه مقل دانه با ناست و ده مقل و دانه مقل مقل مقل مقل
 و در مقل یا مقل یا مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل مقل

شده باشد پس باید که برین مکرر بگویم برود و باقی در میان آب گرم
 نشیند و بجمیع یا بعضی از زوایا غنای منقذ را مکرر چوب کند و روغن بنفشه
 حلویا شسته و در او لوی قهوه روغن کوان شسته و منقذ کافور
 و بره بر یک لوز میخ با قفل بدون قفل و اگر با بینا شود انور پیا
 بار و روغن کافور شسته و نماید و اگر این نیز نشود پس از آن با زهر کاه
 استعمال نمایند و اگر خود نرسیم را احتیاط این که هر دو نمائید و لوی آ
 و اگر ز منقذ نشود بر سه تری بندوی و سر یکین که تر افاده نمایند
 و شیخ برین میزنج را نیز با بینا قوی نموده و قصد صافن یا باقی
 در کثودن خون بواسیر بسیار نافع است و لب باشد که کبر از قصد
 صافن احتیاج باد و به نادر نشود و بعد اول قصد باید کرد
 بعد از آن ادویه مذکوره را به همان ترتیب استعمال نمایند و اگر
 از استعمال ادویه مذکوره وجه نرسد یا شسته و ادویه که
 بعد ازین در ششکین و جم و درم مذکور خواهد شد استعمال نمایند
 سیم مذکور ششکین و درم و وجه بواسیر است خواهد بود و اشد
 قصد خواهد بود از استعمال دوائی مذکور و در ششکین که
 وجه بواسیر شدت کند و خون اندک جسی شده باشد اولاً باقی

نور

که مذکور شد در کثودن خون سر نمایند و قصد از با سستو را نمایند
 کند و کبر لکین کفایت کند در قصد نمایند و بعد از قصد نمایند
 زواید و در قصد لبی ناخت و اگر لکین کفایت کند مذکور نمایند
 و هر دفعه از پنج عدد تا ده عدد باشد و وجه بواسیر از آن
 حیوان نمایند و ششکین نمایند و تری بیداد و ادویه مذکور
 چندین در صداع و در در چشم و گوش و خونی که شدت کبر
 او کند و استعمال روغنهای که در تقیع خون بواسیر کفایت
 در ششکین و وجه نیز ناخت و سر همای مکن او جمع بواسیر
 الکلی الکلی عسل مقشر از هر یک یک پخته از آن نموده با
 زرده تخم مرغ و روغن کل سرخ استعمال نمایند و در الکلی
 الکلی عسل مقشر کل خطر کش کن از هر یک یک پخته و نقل میوه
 سه عدد از هر یک نصف جزو اینون زعفران با زو روغن کافور
 پخته از هر یک یک یک پخته به نفع منقذ کافور و روغن کوان
 شسته زرده تخم مرغ بعد از کبر یا زعفران را سرشته روغن کافور
 بعد از زنده و زرده تخم مرغ و سایر ادویه سر هم نموده استعمال
 نمایند که هم خون را کشاید و هم در ششکین و وجه می نمایند

در بواسیر

۱۶۵۵
 ۱۶۶۵
 ۱۶۷۵
 ۱۶۸۵
 ۱۶۹۵
 ۱۷۰۵
 ۱۷۱۵
 ۱۷۲۵
 ۱۷۳۵
 ۱۷۴۵
 ۱۷۵۵
 ۱۷۶۵
 ۱۷۷۵
 ۱۷۸۵
 ۱۷۹۵
 ۱۸۰۵

[illegible]

محمد بن عبد الله

22

سهرم گنیز غلغله بود که شش سینه و سیاه از هر یک شش مقابل
و دوع سوخته بر این پنج از هر یک در مقابل گوشه بخت با لباز بر زلف با دوع
سازند به یک از این در نسخه عمل میتوان کرد و پنج میل بر طرف صغیر است
المدید ذکر کرده و طریق باقی آن چنانست در خشت گدیده را حصار
روزد در سر کجیف سینه که بر آن شکل عبارت سیده و سواد را خواهم صغیر
یا سه بر این مجموع عمل کنند که شش کند و سه مقابل از آن میل یا سیده را صغیر
صغیر بدون خشت المدید نیز ناضحت جوی که در لبتن لایه نیز نصف نصفه
سید که با دوع سوخته کل از دوع از هر یک در مقابل پوت هیدر زرد پوت
بیدار که مقدر از هر یک نیم مقابل نیم کند سه مقابل بقدر مقابل سایر
اجزاء را بگویند و مقابل را در آب حل کنند و مجموع را بهم بکشند و بکشند
و سه مقابل زرد را بکشد که آنرا نافه در دوع او شش کرده باشند شش
و طریق سوزانیدن و دوع که سندی کوری دور اصفهانی را بگویند
و شش بزرگ و پوت شش مرغ است که در کوزه کرده سوارا حکم کرده به
سندند و در تخم در وقت حمام کنند از نه تا از نه بهم باشند و خوردن قوی
روغن و بر شش افزوده بخورد بسیار ناضحت است و اوله استعمال

خطی نسخہ

آن خوراک بنده انداختند هرگز درم الا خون شیف یافتند که
اجزاء را از هم ساییده و در عینکوت را با سفید که تخم مرغ با کنه الود
استعمال نمایند و دیگر آنکه پوست انار و زرد را با جیر خوب نهند و صف
کنند و صف را با آن بزنند و دیگر آنکه سفید با قلع و زرد است که شایان
عدسی اقیق رنجه با روغن کل برنج و سرکه سفید برهم نمهند استعمال نمایند
و دیگر آنکه بر کسور دکن را زرد و قلوب بلوط با روغن پوست انار
اجزاء را بجوش نهند و سرکه بر آب آکنده نشیند و دیگر آنکه کندر زرد را زرد
سرکه سکن یا نه آفتاب صغیر اجزاء را بر سرکه سکن یا نه با هم قاط
نموده شیف نمایند و در اوت بقدری باب ناخت و هرگاه بکاز
این تدابیر خون با فواحه باشد قصد بایستی نمایند بقدری
مشغال خون بگردانند و بسین با فواحه را در اندازند و حکم دیگر را بر کمرگاه و سینه
بص کردن و کندن خوراک از میز و روغن آکنه شاق و نادران
مناسبت و هرگاه صفت زیاد بر سر طرف آفریزد و در بر فواحه
سدن کل استعمال از هر یک در آنکه باب سید باب بر چینه
اما آنچه تدبیر اسقاط دانند و با بر طرف کندان و بچند وجه آ
اول آنکه او بر چینی که استعمال نمایند که در اندام و رایم طرف

طابق استقامت از شما

شود و آن بجهت وجه است اول گفته ادویه چند که استعمال نمایند و آنها
بخورد و بر طرف شود و سیم گفته و آنها را قطع کنند و چند که درین معالجه
استقیم است زیرا که در استعمال دوائی جاری و بریدن اکثر آن است که وج
شده و در هر حال می شود و سیم گفته کرد و دیگر گفته مواد خانه که درین
جمع شود و از سبیل طریق دفع شود و بعد از رسیدن این طریق در بدن غشیه متعده
نیکه به حال ترک علاج اول است و اگر هم علاج کند باین بدن و آنها یا استمال
ادویه و بر بدو شک کند و بر بقدر بقدر که اندک از آن راه و دخی باشد
و در سبیل طریق دفع باشد و خود را و حیوانی و آن که در نفس قوی و آنکه از درین
زنان به طریقت سازد از راه بویایر درین وقت به کار را را قطع و از آن
و آنها یکد و اگر فقیر یا غنی نه آنرا الاستر کنند و بویایر و آنها را حکم است
و با بقای نفس که از شدت وج و در هر مقول نه است که شده و بعد از آن
سکن است وج و پیش از آنکه به نشد و از نشدیش بویایر فایده نه نه است چون
سیدان خون فاسد که از بویایر دفعی نه بر طرف نه و بعد از آنکه از نشدیش
ماده شرا از حرکت کرده و بعد از آنکه شرف به است که شده و جوشش
باطل شده اند و قطع و آنها و بویایر نه است و سوسه خانه
عطیه است که در دخی اصلا طریق استعمال ادویه که در آنها را بر و

جفت است با جفت

بسیار است

بسیار است

ایام خشک که از آنجمله است اول شمس که در وقت پختن کبریا
 که با روح سر و است و بنا به دکان که در وقت کلا و دکان و اطلاق
 با دکان گویند که پختن نامش خفا و اگر جمیع این اجزا با هم
 کافی است و دستور بخور کردن اینست که یک سفالین که تا در سوراخ کشته
 و بشکل شتر البوزنه دایره او بر او در و بریزند و یک را بر بالادی
 آن دو اندازد بر آن موضع سوراخ که در نه چنانچه هر دو یکی را آن چنانچه
 و اگر دانه در اندرون باشد بهر از فراغ از صفای حاجت که دانه درون
 آمده باشد بعد از آن و اقوی بخورات درین باب بخور بلا در پخت و شستن
 میفرماید که بخور خوب که هر گاه بکشد آب باشد که کفایت کند از سایر
 ادویه و همراه این زردی گوید که خلط و سرد را بکشد و آب انوار بگیرند
 و پخته را با آن پالایند و استعمال نمایند و را خشک کند و بر طرف می
 کند و صاحب زخیره و ایامه و دیگران میگویند که این شیاف را از آنکه
 در ابواب را خشک میکند و میکند صفت آن اینست که بکشد عرق را در
 و یک سیلاب بنده باب بخور نشاند تا یک غلط شود پس در طای سی
 آب بنده کند و تا چهل روز در آفتاب که در نه و هر روز بر هم زنند
 و شب روی از آب پخت نهند و بعد از چهار روز بخور و از او آب یک جود

لوز

۵۹

جفت است با جفت

استعمال در کتب

از هر یکی و صبر سقوی و حرف که تیز کشی گویند اجزا
 و مجموع آب عرقه مذکوره را با هم با هم میزنند و میشت در میان انگشتان
 شیان استعمال نمایند و غذا شور با و هند و شربت شیان
 نیافتد و یکی مایه سینه است از آنجمله یکی که ثقیل عصاره کینه
 الیسر و ثقیل که در سه شغال اجزا را از هم گویند و با هم مخلوط
 نموده بر آب سیر لطیفی بر هم استعمال نمایند و یکی جوز الزهر و خلط
 جفت بخور را بوزانند و بعد از آنکه بوی سیر او در غرض شده بود
 با پاشنه طلاید یکی رز و چوب بر و اسکناس و ی نرم گویند با
 روغن گل سرخ و سرکه کافور بر هم نموده استعمال نمایند طلای دیگر
 پخت طبع الیسر جفت بخور از او که در اجزا را با سر و نرم گویند
 و بجز برشته استعمال نمایند و در بعضی نسخ بعضی خاک غلب
 الشلب و هر گاه بوی سیر در اندرون باشد که با آن او ده بطنان
 شیان استعمال نمایند و اگر بعد از استعمال این ادویه وضع
 سیر شد ادویه درون کین مذکوره استعمال نمایند اما استعمال
 ادویه عاده در دانه را بخور و بر طرف کعبه هر چند این نوع عمل
 یعنی بر خط است زیرا که استعمال ادویه تنه سببش بد می شود و کلاه

باشد که این تقریب مفاسد دیگر باشد و می شود و محمد زار یا سیکه که در
 بواسیر بزرگ و سلامت تر است از علاج دوائی تند و هرگاه خواهند بایست
 اول قصد بایستی که در اندک آن سوره این عمل شود طریقی استعمال
 و برای همت نیست که فله یون و دیگر بزرگ هر یک که باشد بروی
 رزده تخم مرغ بر پیله رقیق کرده باشد و در قیل باشد یا اینکه
 بر هم زنگار را بروی پیله که بروی بچسباند و خوراک را از او
 بعضی دیگر رسد اگر از استعمال اینها وجع بر تپه شد که در وقت
 بتوان آورد نصف روز یک روز صحت دهند یک روز هم و با
 ضادات که در سنگت و جمع مذکور شده استعمال نمایند و بار استعمال
 ای دو آنسانند تا آنکه دو اسب یا نه و بعد از آن بر یک کبریت را در
 در اصفهان کلمه گویند خوب است از آنجمله بار و عن کا و گفته بر هم نخور
 استعمال نمایند بر هم در در استخوان میوه و هم و نه را می آید
 و بعد از افتادن و آنه بر هم سینه اب تا چند روز و بعد از آن بر هم
 کافور استعمال نمایند بر جراحات باز و فو قه که در و اگر بر یک کلم
 نباشد هر یک از مرهمها و ضادات که در باب سنگین و جمعه گفت
 و بر هم سینه اب و بر هم کافور از صفت و اگر دانه بیاثر ظاهر نباشد

ف

مجموعه درون مقعد را بیرون بایستید و ساعتی بماند که است
 تا فی الجمله بوی ترسیده آید و زود بکار نبرد و آنکه بایستد
 هر استعمال نموده و بعد از لحظه باقی با بر و عنی رسد زردا و
 که به بی ای گفته است و صفت فله یون است آقا قیصر
 شغال رزنج سرخ و زرد از هر یک یک شغال قیر چرب شغال اب
 آب مدینه است شغال ش بایستد شغال اجزاء را که گفته
 با سر که قیصر ساند و در وقت حاجت قیصر را زخم گفته بلع
 و زخم شده استعمال نمایند صفت دیگر زردی است رزنج سرخ
 و زرد از هر یک شغال شغال که شغال آب مدینه پخته
 شغال زنگار یک شغال اجزاء را که گفته و بپزد و سر که قیصر ساند
 و بطریقی مذکور استعمال نمایند صفت بر هم زنگار زنگار شغال
 از زردت یک شغال سوم زرد و یک البطم در بفر بر سر سق گویند زردی
 در صفت صندل است از هر یک یک شغال روغن زیتون سر شغال اجزاء
 با هم بکار زنند و با زنگار و از زردت که رسد تا بر هم بپزد و صفت
 بر هم سینه اب در صندل که در علاج خفگی مذکور شد صفت بر هم
 کافور است بر و اسفند و سینه اب قطع سوم کافور از هر یک

در وقت

بر هم زنگار

در هم کافور و زردی

استعمال نمایند و هر چه سینه اب و هر چه کافور که در نه نامش نه
 طریقی دیگر اینکه پنج دانمارا با ابریشم یا دم اب یا خیر از آن
 حکم به بند و یک لزمه ها مسکن و جگر بر آن بگذارد تا خود
 بریده شود و سینه و جگر از آن فادان هر چه سینه اب و کافور
 استعمال نمایند تا محل قطع بصلح آمده منجم گردد و در این طریقی
 بیان روغن بنجیه بوسیله که از ترایکس که از آب و فیه و از آن
 گشوده و در بنجیه رسیده است اکثر اقلع و لیس با قیقت و لیس که
 با آن توان گذراند حاصل شده هرگاه با سیدان خون باشد این
 نسجه است به برنج سفید و پنجه شغال کافور زین که از هر یک
 شغال خا شش شغال به برنج بگذارد و ساق کند زین را چنان
 و اکبر من در ظرف شغال خوب با شست تا شش چندان باشد
 که اثر بر رز دندان و کافور را نرم صلیب نمایند و هر را به هم
 مخلوط کنند و چنان بر هم زنند هر گاه بر هم نه و بطریقی
 سایر هر چه استعمال نمایند و هرگاه با سیدان خون باشد این
 به برنج سفید و پنجه شغال که در سینه اب بصلح رسیده
 و شغال برنج که شغال کافور شغال به برنج بنجیه رسیده اول بگذارد

روغن بنجیه

و بیاورید و را نرم صلیب کرده با هم خط و نفع نام و لیس بر هم
 استعمال نمایند **حقه البلب** که وقت در وقت بول بسیار اگر
 حدت و ناله صفا ببول باشد علاتش تنه ای و کثیر بول است
 و بپر علات غلبه صفا چنانچه در امراض صفاوی مذکور شد و باید
 حرکت ببول و نیادن چیزی از علات که ببول علاتش جزدن
 نیزه تخم خیار و نیزه تخم لک و نیزه تخم خرفه از هر یک یک مثقال با
 برز قطنا و سه مثقال شربت بنفشه و اگر عیت شود نیم مثقال
 یک مثقال و عی که سر و دست به بنادق البزور و اگر شربت بنفشه
 هم یافت نشود، الشیرینیه که کافیت و صفت بنادق البزور
 اینست منفرغ خرفه که یک ده مثقال منفرغ خیار نیم مثقال منفرغ
 تخم لک و برز البنج تخم خرفه تخم خط منفرغ و دم مقدر که از آن
 رب البوس خشی شس سینه اب که در منفرغ کافور از هر یک
 مثقال بکوبند و در حق ساقند و غدا آتش در ساق و آتش منفرغ
 با شش و جد و وزده تخم مرغ و با جید و آب و غدا این نفع است
 و اگر بسیار و در شانه باشد علاتش بد بول بول است و ابدن
 چرک با سوزش و ابدن چیز چنانچه است ببول شش سوزی کنندم

حقه البلب

نماد شالینیه

در وقت
 شش

توضیح

میان

بعضی اوقات و خارش و وج در جرای بول از قیص و از قند
 تا سقین و گاه باشد در وقت درین جرای باشد علامت شدت
 خارش و سوزش و وج موضع خارش است ازین جرای و گاه باشد
 که درم در قیص باشد و گاه در کوب آن جوشن چند باشد
 در زمانه جرای بول که از آن در وقت اطباء بول را نه گویند و گاه
 همان علامت و قند است نه ای آنکه در وقت دفع شدن بول
 پشیمانی و در جوب الما نه دفع شدن آنکه بلبی نیست و در
 جوب الما نه گاه باشد که مرکز رطوبت سیدان میکند و گاه باشد
 که قلیخ خون دفع می شده باشد و باطله و کجاست محقق لقصد است
 و در بایر عدالت و قند و جوب با هم ترکیب و مایل به نریکی است و در
 آنکه در مذکور خواهد شد علاج در هر یک از وقت و جوب باشد اگر
 علامات غلبه خون چنانچه در صداع و مورگشت و برض شده
 باشد قند با سبب انداختن است یا نه نه بکند و اگر قند را
 مانع باشد بر تیرید و است و چون که در دفع اول حرقة البول نه آورده
 بکند و در وقت ترک حیوان ضرورت و حوزدن با شیر یا نادن
 البرور و باطله آنکه در دفع اول گذشت و در وقت و جوب چنانچه

بر

توضیح

توضیح

بیشتر در قیصه خشم مرغ با شیفای بیض و بدون آن و چکاندن
 کل سرشوی بیشتر در قیصه خشم مرغ و قیصه را با نینا غلط نیست
 و در قیص که انقن و استقال باشد و در دفع سوزش نظیر آن
 و جوب و از آنرا که مکرر است و صفات آن نیست فصله موشی و
 فصله موشی که هر یک در شقال بیشتر خشت و شقال از زردت و دما گزین
 صنع عرب است نه از هر یک شقال افراد را نرم و کوبیده با شیر خضر
 یا شیر الیغ خیریت فها بکند و با یک بزند و در جوب را بول بکند
 و با لیدن کل سرشوی با عرق بید یا باب بر قیصه نافع است و گاهی
 سوزش و خارش است و در وقت و جوب نه مداومت بقر کردن دفع
 مرض با کلبه بکند و در او افور حدت طرده کم که باشد برای اصلاح
 و قند و قیص که کتب در صفات آن نیست نسبت که کتب خشم خشی از
 هر یک در شقال مغر خشم خیار منو با دام مقدر با بول است
 صنع عرب کثیر ادم الا خورین کند از هر یک شقال خشم لرض بر
 البنج کل رضی از هر یک نه شقال افون بکشد شقال افراد را کوبیده
 و قیص با زنه و بعد بکشد از آنرا با ما و الشیر یا شیر و خیار و
 خشم که در شرب بنفشه از هر یک نه شقال بنوشته تا قند اصلاح
 آید و دفع علت شود و در او افور طام به در باب یا نافع است

از سبب قوت قلب

و خوردن شیرالاف بدستوریکه درتوق مذکور میشود دراصلاح و تقویت
نافع و مجربست و از برای دفع کوشش بول درجه انواع کرم صفت را
در آب گرم که آتشین و در آب گرم بول کردن بسیار مفید است و شربت
خشک شرب با لعل بیدانه بسیار نافعت و در او افزایند و با شربت
نیز نافع است و مجامعت در او اکل خنثی و در او افزایند و هرگاه که بول
مفید و تبریکه اکل و سکون و جوی و سوزش با زجرک می آید که با شربت
باشد شیان که صفت آن است استعمال نایه سفید با طعم از روت
کنند و در املاحین صفت آن است افرا را سدی نرم گوید بایر
الاف یا آب حلیله شیان و سنان و استعمال نایه که نافع و مجرب است
صفت **بانه** صفت **بانه** که از صفت قلب و دماغ باشد علامتش
وجود صفت و ناخوشی در وقت دماغ است و نشانه صفت با شربت فوسر
حال قلب علیج اول تقویت قلب و دماغ است بنویس که در صفت قلب
که نشانه که بول از این بادویه و اغذیه و ترابیر به بول از این نه که در وقت
تقویت بانه ناید و شیخ برین کرم که هرگاه بسبب صفت با و صفت قلب
باعث باشد در صلاح چیز شرب و بطوری میزنه بلکه هر صفت بهر کرم
نشانه حرارت نراج باشد الفع است از هر دانه و اگر سبب حرارت نراج

نایه صفت

بانه

باشد عدش هکات قلب حرارت است چنانچه در صباغ و سوس و صفرا و کثرت
و علامات انفعال از سردات و نظیر از سخت علیج تبرید سردات نشانه
شیر کرم صفت به کفین داده و سیر سردات بحسب بر نراج و از غذا اکی
در رنگ و آشیان از کوشش به و بزغله و منکر که آنها و ما نانه نمک کرم
ناید و همدانه و خیار و شفا و او و او و آب حلیله و هر صفت و با شربت
و عدی و زرد بود و زرد و زرد و سفید و شربت و اگر حرارت با فراط
باشد شیر کرم شیشه نانه یا شکر و در آن تر کفین که صفت آن است که نایه
و شیده را با شربت آن تر کفین پاک بکوشند تا مسقط شود و با شربت
می ناید و از اغذیه که بعد از این مذکور میشود هر صفت که حقیقت آن حرارت ناید
باشد و با لعل هرگاه صفت با شربت بول از نراج باشد سبب صفت قلب
از این مذکور خواهد شد که چندان حرارت نداشته باشد و همچنین اگر از نراج
علاج ناید و غذا ناید و مذکور خواهد شد ناهفت و اگر سبب آن حرارت نراج
ناید بلکه وقت سرد بدن یا وقت دفع یا استرخاء است باشد علامت
اگر عدم حرارت مفرط است و اسفاد معبیهات از ناید و غذا ناید
و ناید و این نایه است که مذکور میشود لا سبب این که مفرط است که تقویت
قلب و دماغ نیز مذکور و بنایت مقوی بانه است صفت آن است بهین

دول النخاع

صفت

مجله علمی و پژوهشی

مجله

1890

انما جازا کثیره الخ فی بعض مصری بختیال خود فام ده مثقال شغال
 خولجان رختیال در چینی تخم زرد تخم تره تیزک تخم لعلی ریدن
 از هر یک سه مثقال اجزاء را کوفته و چینه با زرده تخم مرغ نیم
 برشت بعد که مجموع هیز خود سرشته با چروغن عمل کف کرده
 بچون نماید و هر صبح و شام بعد از شغال بیدار نماید و اگر از
 عفت هر یک از اینها بپوشیده خیر تازه هر شیده بنوشته افق
 لا اغذیه با همه بخور با قند صحران با دارچین و لوبیا با زکرم برت
 نفع از رنگ شیر کاه و کوفته گوشت کوفته و بره و مرغ و کاه
 جوان و مرغ کاه گوشت کجی که منور هر یک از اینها تخم مرغ و تخم
 کجی که کاه کور خوزه شیرینی و در محو درین خوزه همه وانه و
 شغلا و و حیار و گوشت ماهی تازه که کرم تا اول نماید لا اغذیه
 سرکه که از گوشت بعد از او زنده باید که فربه باشد و از حیوان
 جوان باشد و با خود و پانزده و ن بریان کرده و روغن درخت
 تقریب تخم نماید بعد از آن ده تخم مرغ در محو درین بنفشه و زعفران
 با زکرم و خولجان و در چینی و هرگاه عفت کاه جوان را بکشد
 کرده با زرده تخم مرغ میز نماید بسیار نفع است و از سر بنفشه

خوب

حضرت زبده هست و با بکله از این اغذیه مذکوره انواع کاه
 که بعضی از آنها سحر و سحر است مثلاً کینه و شش تر که کاه کوه
 انواع کاه با و قند با که از لحوم و بقول مذکوره تربیت همه بکوه
 ادویه ها را با یکدیگر و سر و دین شتر داخل نماید و اگر کاه
 از کینه و کوه و لوبیا با گوشت کوفته جوان فربه و گوشت مرغ و با
 مرغ آید تربیت نماید و با روغن تازه و در چینی و قند و با عمل کف
 نماید بسیار نفع است اما ادویه را باید آنکه بر صفت بخور
 و بزرگ کننده عضو و شکر است روغن بک از انوری
 و ادویه است با زعفران را هرگاه با چهار برابر آن روغن زیتونی
 بپوشند تا خوب کف کند و در وقت کف با آرایان
 چرب کنند و بعد از چوب کردن با دیگر راه نروند تا صبح بعد از صفت
 روز در اهاده باه با بوسین صاحب تذکره خوب دانسته است و بعضی
 مالیدن عفت با روغن زکرم کف با چوب دانسته است نوع دیگر
 روغن زیتونی با مغز غله دانسته بر صفت و حواله عفت کاه و کاه
 زاده و ماچن معقد و آئین با فانه نوع دیگر صفت با روغن زیتونی
 با صفت با عمل و روغن بنفشه وانه بسیار نفع است و روغن بنفشه

نفعات

مغفلات نیک

روغن زیتون و کبر

امکان معجزه

که در وقت نهاده و با قوت و سفت نیز صفت نفع دیگر عاقل و قوی
 سنگ نیم درم با هفت مثقال روغن زیتون با لکه و در زخم مخطات
 ذکر آمدن نیز که تازه هر شیده است مکرر و اگر در زخم است
 ترکی را نرم سائیده و با روغن کاه و انیسون مخلوط و نیز کاه و عسل
 مکرر مکنایه لطیف است و اگر صفت با روغن زیتون خوب کرده و
 زلور اخراش کرده و نرم سائیده بر او باشد بجا است عظیم مرصع
 و شیخ رئیس از اجوب دانسته است و خواص این را اخراش کرده و نرم
 سائیده و با روغن نیزه بر قیقب لاله بسیار نافع است و طریقی
 ساختن روغن زیتون و روغن زکلی لطیفی روغن کاه و زیتون است
 اقامت دایره و فایده در معده و در عصب و معده و معده و معده
 روغن و با لست و شربت و معده و با شربت با این و در
 صورت با نهاده و مکرر مکنایه در باه و حکایت شعله در باه
 جلاع و حکایت قوی را بهین و لطیف شدن حیوانات خصوص اقوی
 آنرا شال و لغ و اگر بکند و در خور در اقوی آنما مقویات و معنی است
 چنانکه مکرر بجهت رسیده است و از این است خواص عید را که بگوید
 سفوف ساق چنان است شیخ داود و معمر در تذکره میگوید عید

که در

که در جلد شش است انصاف چون که غلبه شست بکند که از یاس بگوید
 در سیکه بجهت رسیده بکند آنکه عذرت شش و احد و جبهه مدال
 طبیعت و خود را بکلف بر آن و پختن باعث لاغری بدن و در
 پری و مصنف عصبیات و بانه که کفایت کند تا در نه تر کلام
 مکرر و دیگر از مقویات تراشیدن پخت زرد و در شستن عصبیات
 سرد و در زدن شربت انصاف خصوص در تابستان و غشت لایب
 سرد و در تابستان و استحمام معتدل در زمستان و مکرر جلاع کرده
 در با سهای نرم و ابریشمین در رخت خواب هر خوابیدن لازم
 معتدل بکند تمام بدن خصوص از دست مطبوع مرغوب قوی
 حب و دماغ کردن است بوی خوش بکندین حضور صابون که بوی خوش
 از دست مطبوع مرغوب شود صدای خوش شنیدن غالب است
 با فوج و سرور بودن آن چنانکه که مصنف باه است باید که
 اجتناب بکند از افساد از مقویات مذکور جلاع با شقی مرغوب
 با صافی با زن پر و طفل که از سروده که وزن بسیار و در ششلی
 و زنه که بعد از کف جلاع با نه و مواظبت بجلاع شقی داخل کردن و تا
 بدست و مواظبت کردن و فصد و حیات بسیار کردن و سهل بسیار

مغفلات نیک

نیز ناخت و مالیدن رقیق بر آن که در رمد و کدرش با کمال بسیار
 نافع و تجربات و بعد از سکون و جمع و درم بزرگ و اعلی الکلی
 و کرم خط و اگر جوهر نازک یا باریک کشیده شود و نازک یا باریک
 وضع در غش و اگر ماده صفر باشد عدالتش شدت و جمع آن
 و کوزش و التهاب و وقت و درم و سایر عدالت علیه صفر است
 در صدمه صفر ای گذشت و کم باشد که ماده معالیه از صفر
 صرف باشد بلکه از خون قلوب صفر باشد و لند و درین نوع
 نیز احتیاج به صفت است لیکن خزان که از نوع اول باید رفت
 و در ابتدا ایضا از صفت و جمع کافیت و سایر معالیه
 بهیچ نیست و در موی گذشت و اگر ماده غلیظ باشد اکثر امیت
 صفر باشد و از این غلیظ با عت و غلظت و برودت که دارد و در
 صفر افق و در معالیه میگذرد اما معالیه بفر نیز عت و رکت
 صفر است و با لجه عدالتش صغیری رنگ و کرم و جمع و درم و حاکمی
 و جمع در غش و عدالت علیه صفر و خون و انفع و کسب
 عدالتش بفر است از کاف و زمان و بهیچ را از ماده اصلی الی
 بهیچ که بهیچ کاسنی از هر یک در شغال تر جبین ده شغال باشد

نیز ناخت

معی

روز چهارم سورنگان مصری در شغال شکلی سه شغال که بهیچ تر
 از هر یک که شغال عین القلب بوزیدان از هر یک در شغال شکلی
 خیار چیده و شغال روغن بادام که شغال اضافی صغیر بهیچ
 و اگر شغال مسهل اطفال صغیر یا در شغال ایاریج فیر او و برند و در
 صغیر مسهل نوشته اند و اگر شغال در میان چهار شغال
 اطفال صغیر یا در شغال ایاریج فیر او که شغال سورنگان مصری
 بوزند شاید بهیچت بهیچ دیگر باشد و اگر معجون سورنگان
 در روز مسهل بوزند بعد چهار شغال باشد شغال باریک نوشته
 مخصوصا بعد از آنکه هر مسهل مذکور را خورده باشد بهیچت
 صفت معجون سورنگان اینست سورنگان اعلی شغال
 و بهیچ هر چه بریزد که ناپوست بهیچ باریک شطرح هند بوزیدان
 از هر یک در شغال پوست هلیه زرد و هفت شغال کرم کزنی رنگ
 بهیچ برک خیار و آب و غلظت سفید با وین کل بهیچ تر شغال
 سفید کشیده و شک از هر یک سه شغال قند سفید یا زرد و شغال
 روغن بادام چهار شغال بهیچ عمل صاف صغیر و نهاده شغال ایاریج
 بکوبند و بر روغن بادام حب کنند و عمل را بهیچ ام آورند بهیچ

معجون سورنگان

به شسته و اگر سفوفی که سر وقت بپزند و فصل بعد چهار شغال
 باشد شغال قند و عرق کاسنی با کاه و زبان کرده نبوشند
 نافع است صفت آن سوزمان ورق کل برنج از هر یک یک شغال
 بر کسکه ده شغال منقذ با دام مقطر مغز تخم خربزه کرک
 از هر یک سه شغال ترید سفید هفت شغال زعفران هر یک
 اجزاء را نرم گویند و سفوف سازند و اگر حبس سوزمان در صلب
 کامل الصانع بجهت فصل دیگر کرده بعد از شغال فرو برند و
 آب گرم از عفت آن نبوشند آن تر از زردی است دیگر و نافع
 تر است صفته سوزمان صبر زردی است طبعه زرد افرا را
 نرم گویند و حبس زنده و خوردن سکینه بر زردی از سوزمان
 مذکوره و همچنین شربت اصول بدستور یکدیگر از حبس مذکور
 میخورند نافع است بکوبیده با عدالت غلظت و حرارت بر مزاج شربت
 اصول مناسب است و در این نوع از فصلی که در آن به زردی
 معنی از شیره تخم ترب یا آب ترب و عسل بسیار نافع است و آب
 مائه که احتیاج به فصل شود به زردی است و بعضی وقتها درین
 نوع خواب و ترید و و حله و میزنند و از ترشید و آب

به شسته و اگر سفوفی که سر وقت بپزند و فصل بعد چهار شغال
 باشد شغال قند و عرق کاسنی با کاه و زبان کرده نبوشند

به شسته و اگر سفوفی که سر وقت بپزند و فصل بعد چهار شغال
 باشد شغال قند و عرق کاسنی با کاه و زبان کرده نبوشند

و آب سرد و اجزاء را نرم گویند و سفوف سازند و اگر حبس سوزمان در صلب
 کامل الصانع بجهت فصل دیگر کرده بعد از شغال فرو برند و
 آب گرم از عفت آن نبوشند آن تر از زردی است دیگر و نافع
 تر است صفته سوزمان صبر زردی است طبعه زرد افرا را
 نرم گویند و حبس زنده و خوردن سکینه بر زردی از سوزمان
 مذکوره و همچنین شربت اصول بدستور یکدیگر از حبس مذکور
 میخورند نافع است بکوبیده با عدالت غلظت و حرارت بر مزاج شربت
 اصول مناسب است و در این نوع از فصلی که در آن به زردی
 معنی از شیره تخم ترب یا آب ترب و عسل بسیار نافع است و آب
 مائه که احتیاج به فصل شود به زردی است و بعضی وقتها درین
 نوع خواب و ترید و و حله و میزنند و از ترشید و آب

به شسته و اگر سفوفی که سر وقت بپزند و فصل بعد چهار شغال
 باشد شغال قند و عرق کاسنی با کاه و زبان کرده نبوشند

به شسته و اگر سفوفی که سر وقت بپزند و فصل بعد چهار شغال
 باشد شغال قند و عرق کاسنی با کاه و زبان کرده نبوشند

مخلی داده است نغز و آن یک پخته جزو عمل روغن کا و تازه در و نیم
 از هر یک جزوی سرکن خشک کا و بعد یک سیر اجزا را غلط کند
 بیدار کند سرکن کا و از نرم گویند و بهر را با هم غلط کرده استعمال
 نمایند **حیات** بدانکه حرارت اجزای بدن گویند حرارتی که در
 دل مشغول است تا از این که از دل مشغول شود و یا اینکه از جانب
 دیگر سبب شود و بدل برسد و بر سر طریقه ای چمنه که از دل برسد
 و تنه ای بدن رسیده و آنها را شرایین گویند و بهر اعضا رسیده و مشغول
 شود و در بدن یکدیگر بهر اعضا اتصال طبعیت خنثی را نشانده
 طبعیت متضاد را گویند و در صورت یک بعضی طبعیت صادر شود
 و چون بدن مشتمل بر جسم است یک اعضا و یکی ارواح و یکی
 اعضاء اجناس عالی هر یک اجناس و افراد دارند و چمنه
 ریز که این حرارت اولاً بالذات تثبیت با ارواح است و بالبعث
 سرایت با اعضا و اعضاء از اجزای گویند یا با اعتبار اینکه
 بجبهه لطافت ارواح غالب در یک شبانه روز متغیر میشود و اگر اولاً
 بالذات تثبیت با غلط شده و بعد از سرایت با ارواح و اعضا
 کرده از اجزای غلط گویند و وجه تسمیه آن واضح است و اگر اولاً با

حیات

الذات

حیات

الذات حرارت تثبیت با غلط شده است و بهر آن که ارواح و اعضا
 گرم شده از اجزای گویند و بهر آنکه این با غلط را می گویند
 و با یک می کنند پس اجناس عالی هر یک سر اجناس است اما حیات
 یومی که عبارت از آن است که حرارت غریبه اولاً بالذات در
 بهر رسیده و بعد سرایت بهر غلط مشغول در غلط شده باشد و آن
 از غلط بتوسط شرایین سرایت بتنه ای بدن و اعضاء غلط
 گرم کرده باشد و این با از اسباب خارج بهر شکل سرای
 شده و در وقتین در آب سرد و گرمی شده و خوردن غذا
 حراری را می خور و مثل هم و غم سفر و غضب و غیر ذلک از آن
 خارج و این سبب کثرت اسباب از اجزای گویند و لیکن درین سبب
 اعضاء از اجزای کثیر الوقوع میشود و چون سبب از این است
 از رسیدن هر سبب یا آب سرد بدن حادث میشود و علت
 تقدم سبب است و وجه اعضاء و غلط که ظاهر سرکان گشتی میشود و غیبه
 و سبب بلول کردن و کاه باشد که مکرر اند که سرای شده باشد
 عوارض بهر خوردن آب پخته و اعضاء را مالیده که نماند و اما اگر آب
 گرم بکشد از نه و لعاب بدهد آندها کثیر گرم نباشد و از نه ای سرد

و آب سرد و ترشها و است از ارز نایند و غذا آنش خورد با لذت نیکو
باش و استخفج میل نایند و جدا و باز دره و غمخ فزیند نسبت به تمام
نایند عرق پاید و تب غصه خوری عرق بی این تب طبع
و آفتاب گرم باز و یک آنش یا چهار بسیار گرم پخته عدالت آن
نیکو از اسباب مذکور است و سرفی چشم و او از حنجرف و روصاح
تشنه و زیاده عوارض و التهاب و در عروق سرکه و کلایه و
کل میخ بر سر بالند و بوی بد یا که خندل سرخ و سفید را با کباب
یا است خیار یا آب کشیزه بزر بر سر بالند و بیرونه و اگر کافور نیز در مال
کنند نه سبب است و آب سرد یا شند و حوزدن شیره کچم فوخته و
کشیزه و غاب و بر زقطا و عرق سید جمویا یا بخر ناخت و غذا
آنش انار و زرشک و ترب جزویا کچم و بیون عروسی کچم میل نایند
ناب رفع خجی کوی و جی بسیار تب و جی شنه و عصفور از
اعضا است مثل خرم کوس و میزدند از اعضا علاقتش و جو کچم
در عصفور خاص علاج است کین و جی آن عصفور اولاً بخورد که در حال است
آنش مذکور است و از جلد مسکت او جاع نفس عصفور صاحب و جی را
کم کردن است و آن با لیدن ایفون حاصل میشود و بعد از آن کون فاش

از حرارت تن به علاقه استراحت و خواب کردن است و در فصل
سرخ حی یومی نقی بسیار است رسیدن لقب بسیار است بدن مثل
عزت بسیار و وفو و علاقه استراحت و خواب کردن است و در فصل
برب یا اعضا و مستی بسیار علاقه استراحت و خواب کردن است و در فصل
و خواب و بالیدن و در فصل کل سرخ کردن و غذا و بار و در فصل
خوردن مثل گوشت بزغال و سرخ و غذا و بار و در فصل
عظم و سرخ و نیم برشت و خوردن و نالت و خواب حی یومی سهر حی
اینست بخواب بسیار است علاقه استراحت و خواب کردن است و در فصل
گوشت علاقه استراحت و خواب حی یومی نزل بسیار است نزل و در فصل
علاقه استراحت و خواب و علاقه استراحت و خواب و در فصل
حی یومی نخل بسیار است مضمت نشستن و فاییدن و در فصل
معه علاقه استراحت و خواب و علاقه استراحت و خواب و در فصل
و کاه باشد که در معده نیز باشد علاقه استراحت و خواب و در فصل
از آن غذای خاسد باک کردن و اگر نه در حرکت نشود آب نیم گرم
و یک پاشند و گفته اند اگر طبعیت اجابت کند احتیاج به
نیت به جنبه نفعان آب گرم از دهان هم نباشد که غذای خاسد را

از تحت قند که نه معده پاک نشود غذا میل نموده بعد از نفی معده
 و کرسک صاوق غلیظه زرشک یا ساق یا غوره میل نمایند و بدانکه
 در جمیع انواع تبهای یونی بعد از انقطاع رقی رقی بکام معتدل از
 انقضای حالت و بدانکه جمیع انواع مذکوره از تبهای یونی هرگاه
 از چهار روز و پنج روز گذشته باشد و البته طبع است
 بر تب غلط شده و این معالجات دیگر مفید نیستند بلکه در معالجات
 غلط در هر مزاج و هر نفس و کسب انتقال باید کرد و اما تبهای غلط
 در مجاری است که انقطاع بسبب عفونت گرم شود و آن در است
 بعقب رسد و از آنجا که تب جمیع اعضا و ارجاع نموده و این را غفلت
 گویند و بسبب عفونت انقطاع یک روز سه روز و چهار روز و پنج روز
 که تب و غفلت یا راجع غلط در مجاری می رسد و آن ماده که بسبب
 سده جوی نه متعفن شود و گرم از آب بسبب عفونت انقطاعی باشد
 که به اعتبار وجود هر شل ای نه به اعتبار سرعت قبول و فعل
 شیر یا به اعتبار غلیظه و لایت بر جوهر آن منفرجه ای بسیار طلب یا عیب
 عدم استعدا آن برای هضم کامل یا شل بودن جمیع اغذیه مختلفه در
 هضم نشد و بریزد و متعفن شود و از آب بسبب عفونت انقطاعی

تب غلط

تب غلط

و اگر

و جوی تب غلط از آب سادگی در تبی است که با شش قی هوای راه
 مسات جلد با غلط می رسد و متعفن می شود و چون که انقطاع
 خون و غلیظه صفرا و سودا ابتدای عفونه نیز چهار تب بعد از انقطاع
 و هر یک از انقطاع را برهه یا در داخل عروق متعفن و غلیظه
 عروق شل معده و کبد و طحال غیر ذلک پس هرگاه که تب در اشل
 باشد تب لازم می شود و قطع نمیشود مگر نزول مرض و اگر عفونت در
 خارج عروق باشد تب دایره می باشد یعنی کسب نوبه که از برای
 آن ماده متعفن می باشد چنانکه در هر یک مذکور خواهد شد تب
 می نمود و باز در نوبه دیگری آید و بکند اما مرض زایل شود پس تبها
 عفونه می باشد زیرا که هر یک از انقطاع را برهه متعفن آن می آید و در
 داخل عروق است که تب لازم است و بر طرف نمیشود مگر نزول مرض
 یا خارج عروق است و ایرات که تب رخی می شود و باز در نوبه دیگر
 عود میکند کسب هر ماده چنانکه ضابطه نوبه هر یک مذکور خواهد شد
 و چون که در خارج عروق چنانکه شل انقطاع شده و در کبد است و دوی
 دایره می شود تب دوی خارج عروق می است که بسیار انواع
 احث باشد چنانکه مذکور خواهد شد احاطت دوسر که ماده آن

تب غلط

داخل وقت باشد بر وقت یکی آنکه از مدت و دین خون جوش
شده باشد به آنکه عفونت در آن باشد و این نوع از تب دوسوی
الحقیقه قشری است علیهم که داخل تبها عفونیت زیرا از عفونت
و در کتب حیات یومی و دوقی نیز داخل تبیت و لهذا این را تب
عظری میخوان گفت و تب عفونی میخوان گفت زیرا که غایت
حفاظت و عفونت تبیت و یکی آنکه متعفن شده باشد اما آنکه تغذیه
و صحت خون باشد بدون عفونت که مذکور شد و تبیت بر سه
درست چهار از اینها شش تبی و عفونی و دوقی تبیت آن را
سوی خونی گویند علامت آن سرخ رنگ و رو چشمها و زبان و در
رگها و سرخ جزوی و تشنگی و شیرین دان و سایر علامات غده خونی
چنانکه در صراع دوسوی مذکور شد و دیگر از علامات این تب آن است
که حال بر این باشد که در تب معضولی در است یکروز سبک و یکروز
سنگین تر تبیت علیکه هر روز بیک در است و دیگر از علامات
آنکه سردار دوزی باین تب باشد علاج آن فصد است و البته
از زک باسلیق و اگر در تب سنگین باشد اعی باشد فصد از قبیل
بکند و بعد از وقت بعضی خون که مذکور شد بر بعضی وقت بعضی بر سه

محل

2342 00.50
2342 20.42
2342 20

خون کم کند و آب باشد که صحت بهتر و دیگر نژاد و بعد رفع آب
و اگر آب دفع نشود و تقبی از آب و پستان از هر یک ده دانه
شیر و تخم کاه و شیر و تخم کدو از هر یک در مثقال تخم کشته تفتیق با آب
ده مثقال بنوشند و در نیم شب آب خجانه و روغن کاسنی بنفشه بوز
از هر یک در مثقال آب پستان آوکی کار را از هر یک ده دانه
تر هندی شیر خشک تر هندی فلوکس خیار جز از هر یک ده مثقال تخم
با دام کینکل بنوشند و در صبح در ششم و هفتم متعین کند که در او باز
در ششم مسهل را میل نمایند و اگر احتیاج بعد دیگر باشد در هفتم
یا نهم تر که دفعه و هجرت میان شان بخند و اگر مسهل صحت بخند
در روز دهم مسهل دیگر بنوشند غذا شور با می برنج و اسفنج
و که و میل نمایند و غرور ز رشت و غرور با شور با میز نمایند و بهی
ماش و عدس خاست و از میوه کاه و روغن دانه و کلامه و اکوژ
و انار بن خاست و کاه و حبیبیان فاع و آب سرد بسیار فاع است
چنانکه شیخ زکریا فرموده و اگر بعد حبیبیان آب چندان آب بر نه
که در کف و روی او بایل از سر صاف است این آب دفع کعبه و اکثر
غده اولوی است و سبب است مرطوب حبیبیان آب را و بعد از روز دهم

نمونه و شکم گاهی از هر یک شغال بکفین با ده ده شغال هر روز
 میل نمایند و بعد از چهار روز و شکم تنبلی گوشت عروق کبچ و بزرگ
 میل نمایند تا غرض منقذ صحت کمال حاصل شده و قطع مایه بزرگ
 پر هر روز از زوال تب با کلیه نگاه دارند و لزوم دوات مذکوره
 میل نمایند و احاطه بدوی که از عفونت خون حادث شده باشد
 از اسطوخودوس و عسل همان عطوت سوختن و قوی و از جوشان
 و کنگر فلفل که باشد که بهوشی درین تب ببرد و با جگر اعراض این نوع
 است از نوع اول است علاجش عینه همان علاج نوع اول است
 و اضراج خون و تبرید ببرد و دوات و سایر تدابیر در این نوع یکی
 نوع اول ضرورت و بعد از چهار روز و قی کا و ضرورت و مناسبت
 که بالباب برزق طمان و شیر و تخم خرفه و شربت بنفشه و تخم کدو و صفت
 کا و زراعت طمان و تخم خرفه و تخم کدو از هر یک شغال نیم کاسی الی
 صندل سفید از هر یک شغال نیم تخم خرفه چهار شغال نیم تخم کدو
 شغال تر کفین هفت شغال کا و زراعت بالباب برزق طمان و
 س زنده نیم شغال هر روزه با شیر مذکوره میل نمایند اما شربت
 در بیش عفونت خون باشد در خارج عروق آن تبها میست که شربت

کلیه

آن اورام و سوزش است مثل ورم و مانع که از اسهال گویند و
 ورم الحفا سینه و سینه و سینه از اوقات الصبح گویند و ورم شش
 و ورم معده و ورم کبد و غیر ذلک از احداث تب در شش
 عروق جو کیده در سایر پاره است زیرا که خون در خارج عروق
 پنهان و عسل آنکه سوزش لطیف است و ضایع از موضع این کتاب
 نهایت چون ضابطه حسری از برای انواع تبهای عضو ذرا
 دادیم لازم بود که اشاری از اینها بشود و معلوم شود که
 از انواع تبهای دموی است که علاج آن مذکوره است اما تب
 صفراوی آن نیز بالذم است که ماده آن داخل عروق است
 یا دایره که ماده اش در خارج عروق است و تب لازم صفراوی
 آن نیز بر دو قسم است یکی آنکه ماده صفراوی در عروق حوالی
 ملت یا عروق تناسلی بدن متقن شده باشد و از آنجمله گویند
 و دیگر آنکه صفرا در داخل بعضی از عروق است بدن متقن شده
 باشد نه در عروق حوالی قلب از آنرا تب لازم گویند اما حقیقت
 علامتش از دم تب است و تشنگی بسیار و تهنید آن و زرد رنگ
 در وجه و چشمها و بخار و قلی و اضطراب و غیال و صیقل

نوع اول

نوع دوم

و خشونت و زردی زبان و گاه باشد که زبان سیاه گردد و کثیر
 بول باریقت و اینکه بگوید که روز سبکین تر است علاج
 بنهی است که در روز خوش و مطبوع گذشت سوای قصد و تبرید درین شب
 پیش از همه تنهائی خلط باید و آب سرد و آب یخ و آب برف
 مکرر باید داد و در نیمه های رطب در هر فصلی آنچه باشد بنویسد که در
 دوسوی گذشت باید داد و اما شیر مکرر باید داد و آخر روز لعاب
 بر زقطه نانوید اند و خاک کثیر و عرق نیلوفر و بید کاسنی باید داد
 و مفرده کدو و اسفنج و ماش و برنج که با مالش خسته باشند و یا تر
 هندیر یا زرشک یا اسفنج و برنج و بهی ماش خسته را با آب
 انارین یا شیر خشک بعضی سفید درین تب مناسب است و سهولت را
 در ایامی که در تب دوسوی مذکور شد به همه بعد از روز دهم و حتی
 کاهوز یا سکینچین و شیره خرفه به همه به دستور تب دوسوی سارنا
 و درین تب و تب دوسوی تا شش روزه روز باقی باشد و از آن جهت
 و خشونت زبان و شدت تب معلوم میشود که هنوز ماده باقیمت
 در روز شش زده هم نیز مسهل بطریق سهولت جبر به همه و بعد از
 آن باز مبردات به دستور مذکور و اگر درین تب دوسوی مواد متوجه

در این تب دوسوی
 در روز دهم و یازدهم
 در روز دهم و یازدهم
 در روز دهم و یازدهم
 در روز دهم و یازدهم
 در روز دهم و یازدهم
 در روز دهم و یازدهم
 در روز دهم و یازدهم
 در روز دهم و یازدهم
 در روز دهم و یازدهم
 در روز دهم و یازدهم

دفع باشد و خشونت و علاقتش به پیش زیاد و درین و شدت
 صداع و غیره اوقات و در روز سهیل طرف صبح آب انارین چهل
 مثقال یا شیر خشک ده مثقال یا آب کاسنی بنهی است مثقال یا شیر
 خشک ده مثقال یا شیره تخم خیار شیره تخم کدو و شیره تخم کاهوز هر یک
 هر مثقال شیره تخم کشمش ده مثقال لعاب بر زقطه نانوید اند و بعد از عرق
 بید کاسنی و نیلوفر از هر یک که باشد و شیر خشک ده مثقال
 بنوشند و مسهل را بطریق احتقان بعد آورند باین دستور
 که اول آب گرم یا تمثال یک طعام و یک مثقال روغن بادام بریز
 و بعد از آن غلبه الشب تخم خیار و برنج کاسنی بنفشه و نیلوفر
 هر خط از هر یک جو مثقال غلبه پستان از هر یک پستان
 بچشند و صاف نمایند و شیر خشک و در تخمین و فلوکی از
 هر یک ده مثقال روغن بادام چهارم شیره جو ده مثقال تخم خیار
 یا بر دیگر صاف نمایند و چهار تخم خیار و هر یک شیره یکصد و بر زقطه نانوید
 انارین یا ماش ده دفعه خسته گذشت صندل سرخ و سفید سوخته را
 با قیاس کاهوز و کلاب و آب کشمش و آب خیار و اندک سرکه کشمش
 کرده مکرر در پیش دفع مریض بدارند و اگر بهمان اجزاء آید و خشونت

جوشن

نشد

خوردن سهیل در نوع آخر بطریق در نوع اول اینست بلکه سهیل با چ
 روز نوبه دلم نشود لایت بجز آن نیز داده شد یا داخل عروق است
 که از انشقاق گویند و در خارج عروق است که از اموات گویند لایق
 عروقش از قوت و حرارت هیدیم است و در صورت و پشت چشمها
 پیچیده شده و انشعابانی باشد و عروقها صفا از خشکی و غمزدگی و
 زردی و خشکی کام زبان و قلی و اضطراب و سیاحتها
 صفادای است و درین باب دانه بسیار پیدا شود و اول غلیظ
 و کاهر سفید رنگ پیدا شود و کاهر سفید میزند و غلیظ و قلی میماند
 و طعم دانه کاهر شیرین است اگر سبب بطن باشد و کاهر ترش است اگر سبب
 بطن صاف باشد و در کاهر و درین باب بر کاهر قلی ای برزدی باشد
 حوضه در او فروست و کاهر است که از نوزاد این است علیل در آن
 منقبض باشد و از غلبه سلب و خج کاهر و اصل الیوی هم خط کاهر
 زبان از هر یک در شغال پستان پانزده دانه ترخین ده شغال
 و در روز ششم سهیل از اجزای منقبض نشود و باضافه سبب
 شغال کل نوزاد یک شغال غاب ده دانه کل منقبض در شغال عکس
 خیار چندی در شغال روغن با دام یک شغال و در روزهم و در روز دهم

و نوزاد

ش نوزدهم چنان سهیل را دورب بیاورد منقبض نشود و غذا از او
 نشت نوزدهم آنش سوزناک برنج با شیر به دام و طرف شام صلا دو
 تخم مرغ و اگر آغا برودت موده مثل طوط دانه و کت
 و چینی اعضا باشد که از هضم گوشت مرغ بجز را سوزناک بچشم میاید
 نمایند و از میوه گاو ترشید و آب بسیار سرد و پر میزند و سالی نایک
 که درین باب نایست و کاهر نیز نوزاد و کاهر از ش نوزدهم اگر
 است نفع شغال و اندک روز هر روز سه شغال کاهر شغال
 و ده شغال کاهرین نوزاد طایر ساختن کاهر است که
 ورق کل سرخ زده را ریزه زده و با شکر یا قند بقیام آورده و در
 اثاب که در نوزاد چهار روز و اگر نوزاد که در نوزاد و اگر نوزاد
 باین دستور که روز اول چهار شغال و دوم پنج و سیم شش و چهارم
 و بعد از آن هر روز هفت شغال با شیر و تخم کاهر یا شغال و کاهر
 را زده یا نه شغال میزنند و اگر در پشت چشمها و یا به چشم بکند
 هر روز و قش از ریش صغیر شغال اضافه نمایند و اگر سده
 صغیر باشد و غذا هم هضم نشده باشد و تهی باشد و عطش نایک
 نباشد و قش و در صغیر هر روز نیم شغال با اضافه کاهرین نوزاد

کاهر

مسلم میزند از رویه کتفالش نیم زرد کتفالش و نیم عصاره فستقین
 و در آنک عصاره غافش و در آنک غار یقون نیم شغال این اجزاء را
 حبس کرده و بر انداز عصب آن ده شغال ترنجبین را در عرق کاهنی
 حل کرده نیم گرم بنوشند و همچنان بکند و در روز دوم نیم حبه سبب را
 میل نمایند و طریقی با سخن سکفین بزودی امیت تمام گشتی را زایل
 و بخار را زایل نمائند گوشت مرغ را بر یک شغال پنج گانه شغال نیم
 حبه کرک چهار شغال کل گوشت را بر یک شغال نیم شغال
 نیم کرک اینون کل مرغ را بر یک شغال اجزاء را نیم کرک کرده
 بکشد و بپوشند و صاف کنند و با سنگ صاف بپزند و عصاره
 صند و پنجه در دم و سرکه تند چلی شغال بقرام آورند و صفت قرصی
 زرشک اینست زرشک از دانه پاک کرده هفت شغال نیم ریون
 چپرس بنال الطیب از هر یک نیم شغال اجزاء را الوبدیه با لعاب
 بزرقطه قرص سازند و صفت قرص و در صغیر هفت ورق کل کتف
 شش شغال رب البکر چهار شغال سبب الطیب یک شغال طیار ترنجبین
 غاف غافش چهار شغال اجزاء را الوبدیه و پنجه قرص سازند و در وقت
 بخورند و کتفند و سکفین بدستور مذکور بکشد و سکفین بزودی عفت

سکفین بزودی عفت

زرشک اینست

زرقطه قرص سازند

و اگر

و که ای کتف را با بر و آنک سبب کوبیده میل نمایند و کاه باشد
 که مداومت بکند و سکفین از سکفین بزودی و هر سه چهار
 ش کتف غافش آغوش و در آنک را میل نمایند و صفت و در آنک
 امیت ترنجبین سبب از هر یک ده شغال ترنجبین شغال نبات
 سفید چلی شغال اجزاء را الوبدیه سفوف سازند و در آنک را الوبدیه
 با کتف ضم نموده بخورند و در عصب آن آب گرم بنوشند و هم خوب است
 و در او اخوانی است و کتف مرض خوردن شتر و طوس یا ترنجبین
 فازوق هر روز نیم شغال نبات و غده البذرش نزد هم بپزد
 با گوشت مرغ و کوبیده جوان و طریش شام بخورد و طبعه چلی میل نماید
 و اگر این است کتف و بطول کتف مد قرص ریون بلی نافع است
 و خوب صند و پنجه هرگاه در یک یا سه صند ترنجبین با سر و یا الله
 بهنج و راجحان و دودست و یا با باشد سکفین بزودی
 با سکفین با ده بقد نیم شغال کتف شغال بخورند و صفت قرص ریون
 امیت ریون حنی شش شغال فوه کتف از هر یک سه شغال امین
 نیم کرک عصاره غافش از هر یک ده شغال اجزاء را الوبدیه قرص
 سازند و هرگاه این است ازین بدستور مذکور و اما عفت چنان

مسلم میزند

زرشک اینست

مذکور شد شربت اصول بر چند خصوص نگاه باورم دست و پا
 و سنگ باشد باین دستور که از چهار شغال هفت شغال بدین
 بهشت شغال که رسید بدین تا روز دوازده روز و اگر اثر نفع ظاهر
 تا بهشت چهار روز بدین هر روز یک یا شیره ملزایه و کلمه کانی از هر
 یک شغال و در هر روز و هم سه سیل بدین که از هر یک که مذکور شد هفت
 شربت اصول پنج روز یا نه پنج کوشن کانی از هر یک که شغال
 پوست شغال را در زایه کلمه کوشن کانی از هر یک هفت شغال
 قضا از غیر سببی الطیب با روغن سیل از هر یک شغال و هم
 سوزن سببی است و آنرا از زرد و دانه قند سفید صندل و شالی
 چنانکه سبب شربت سازند و در بهای افروز سبب خیر بقدردان
 تا نیم شغال عصاره هفت سبب کوشن سوده مرده داده در پنج
 روز دفع سبب شده است و کاهراب انارین هم هفت اقسام
 باغ که ماده آن در خارج عروق متعفن شده باشد که از اساطیر
 نایب نیز که میزد علل طبعی است که هر روز دانه فراخ و سببی بسیار
 شدید پاشد و از کم پاشد و زمان سرطانی مدت دوازده
 طول پاشد که غالب است این سبب جده است و بعد از آن

عرق

عرقی آید و سبب با لکیر رفع میشود و سفادت میکند و اگر سفادت
 کند زمان سفادت بسیار کم باشد که با زوایای آید و سایر علل
 بنفوس که در طبعی لازم مذکور شد و عده چشم نریبان دستور است و در
 این سبب قی در وقت نوبت بسیار نافع است چنانکه طبع این سبب
 بداد است بقی مریض و خصوصاً اگر سببی را در وقت نوبت سبب است
 و سبب چینی و کنگ حوزده کوه و قند و سبب پاشد و نوبت که در
 و درین سبب و سبب بفرمان از مسالیه با بدین حال بهر سبب نریبان
 ماده این سبب بفرمان و ماده غنیم دیگر نفع پیدا و بزودی دفع
 میشود پس باین سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
 نماینده بلکه لازم است در سبب بفرمان که مذکور شد بعد از آنکه
 حاصل سفادت و لکیر است و با دوی و ماده آن نیز در فیل
 عروق است و در خارج عروق و لکیر و ماده آن در خارج عروق
 از اربع دایر میگویند و اگر در خارج عروق است با عطف طبع
 سودا و عرق و اگر کما اتفاق افتد بعد از چهار دایر که ماده
 آنرا محذوق شده و سفادت شده و عده چشم بسیار آن سبب است
 و سبب دایر چنانکه مذکور شد و اگر در خارج دایر و آن نیز کم است

بیم

495

[illegible]

تغیبات و تحولات
در تاریخ ایران

برشته سواقی نفعه خون غلظت می کشد و از اینجاست که بر یک شغل
 اینون و ده شغل از عرقان می کشد سبیل الطیب عاقر قرقسوس
 از هر یک یک شغل اجزاء را کوفته و چغندر با سه وزن او و یک کفایت
 بقوام آورده و برشته و بعد از ششاه استعمال نماید طریق سخن
 حبش اشفا نیست زخمی که می کشد را بوی جوی شغال جود نماید که از
 تا نوره گویند سه شغل اجزاء را کوفته و چغندر و باجور برابر مجموع شغل
 صاف بقوام آورده و برشته و قدر برشته می شود و بوی را بوی را که
 بسیار باشد بطریق مذکور تا پخته شود و بعد از ششاه در روزهای
 کفایت میکند و احتیاج به تنقیه نیست و اگر ماده فاسد در بدن باشد
 تنقیه باید بعد از آنکه در موضع شغل و تنقیه اگر که از ششاه نماید
 و بعد از آنکه از اطباء مذکور شغل و روز بخور تنقیه اگر که از ششاه نماید
 حذرش مرض بعد از آنکه ماده اگر از احتراق خون باشد و عدس
 چنانکه مذکور شد عدس غلیظ خون است چنانکه مذکور شد فصد او را
 با سبیل کشند و ملاحظه نمایند اگر خون بسیار است و فاسد و غلیظ باشد
 بکند از آنکه بعد از شغل شغال باید و اگر رقیق سرخ کم رنگ باشد
 البته دفعه بنده و نکرار در هر بعد از شغل شغال باید و برای

نقد

نقد بر صندل غلیظ می کشد و بعد از این بر نقد بر شغال او شغل
 و مسهل شود و اگر ماده از احتراق صفرا باشد عدس غلیظ
 غلیظ صفرا است چنانکه مذکور شد علاجش با عدس و مسهل است
 اینکه در صفرا فصد جویزیت و نفع و مسهل باید و باید و برشته
 از صفراوی و دوسوی و با جلد در دلی که از حرارت مزاج باشد
 برای نوبت که نفعی از کافور و بان و شمره و پنجه کاسنی و پرسیا و
 شحم کاسنی با و در بخوبی از هر یک دو شغل و شغل از چمن و ده شغل بدنه
 شش روز یا اگر که ما الشیر با سبیل کشند و بعد از آن
 نفع مذکور را چهار روز بدنه و بعد از آن نفع از اجزاء نفع
 مذکور با صندل سناک و عدس کاسنی از هر یک سه شغل بنفشه شفا
 اضمحمن از هر یک شغل سوزن فقریت و آنه قوی چنانچه
 ده شغل روعن با و ام کفایت و با نفع مذکور را چهار روز
 و در نیم مسهل را و بکند اما چهار روز مسهل خورد و بعد از آن
 سبیل کشند و نوری بخورید و سبیل کشند و در این آن بر شش روز
 یک دفعه بخورن بخور که در نصف غلیظ مذکور شد بعد از چهار شغل
 بدنه یا از مسهل مذکور در این آن بخورند و در ایام تنقیه غده از روز

مسلم خواند با کوشش بره و سرخ بچ و در شرب بر ذری قلیه از
 کوششهای مذکور یا ترندی با چاشنی انارین یا قیو نوز با و در
 ترپا و بر وز قلیه پلایل و لید از نیندا و اوست کجارت
 البته نفع و اگر ماده از احتراق بلغم باشد با سودای طبع غلیظ
 کجکد علالت برودت مزاج است چنانکه در تب بلغم مذکور شد و در کج
 علالت رطوبت نیست مثل آب رفتن از دهن و بدن بسیار لغز
 رویره و کدوات و علاج آن نوع بدین نحو است که منفعی از کاد و زبانه
 ش حبه اسطوخودس سیاه و آنه راز زبانه اصل الموی بر سیاه
 با و رگنویز از هر یک هر شغال کفند هم شغال ترنمین ده شغال و لوز
 شش و زهرچین منفع را با صافه سنگ کسب کج کج است پنج کج با فیتون
 از هر یک هر شغال هوی خیز چنده شغال و عنق با دام کف شغال و از
 در شمس مسلم ایارج فیقرا حب کرده و بر مذ و صبح مسلم با بوشنه
 بهر شمس و اگر غلبه رطوبت باشد ماء الشیر با بکچین و درین سمه
 نفع است بخوبی که در بر ریح مذکور شد این مسلم را چهار و پنج دفعه
 بنوشند و بعد از آن سکنجین بزوری با قوی و رو صغیر و نیره را در
 بدستور مذکور بنوشند و درین آن هر شش روز یک دفعه باید که در روز

نوبه

نوبه حوز و کج و درین نوع نیز بعد از مسملات مذرات البته نفع
 است کجک از طریق مسلم دادن و درین مرض نفع است که با جی کج
 باید که آید و شش از نفع ماده متوجه دفع شدن مورت نفع است
 و قبل از ششاه مذادن مسلم اولی است لیکن راه حال بدین
 طریقی است که مذکور شد و بعد از تقیه یا کیکه مرض هر چند تقیه نشه
 باشد متمد و بطوس و تریاق فاروق است ربع بسیار نافع خصوصاً
 هرگاه حرارت زیاد باشد اینست کجک از مسملات حیات خطیه
 که خارج از این انواع مذکور است و در سبب علالت و علاج
 و اطباء هر یک را سبب خاص کرده اند نفع است فقیر اکند لای این
 محقریت و چون غرضش با نفع و در علاج تھا و تها دارد و ذکر آن
 پرداخت پس بداند که غرضش آن است که در وقت نوبه مرض
 غش میکند و بهوش میشود تا عرق ناید یا فاقه نمیشود و چون اکثر
 ماده آن بلغم است و با دراز صفا حاضر میشود اطباء از او
 و فی حیات بلغمی ذکر میکنند اما کجک نفع بلغم باشد غش نیست که
 نوبه هر روز نفع است کجک نوبه سواطیه و ایکه در صورت و در حشها
 تهیج باشد و در یک صاحب آن تب بر یک حال نفع است که نفع

نوع نفع است
 در مزاج

نوع نفع است
 در مزاج

عاشد و گاه بزودی و گاهی بکندی و سیاهی میزند و بهایش کاه
 بسیار تر میشود و گاهی چشمها پر و ن آید با سبب شکستگی کوی او
 فشرده باشد و بر عده مایه که نوبه غنی مذکور است علاج این است بسیار
 صعب باشد زیرا که ماده آن ماده بسیار فاسد است و در نهایت خلقت
 و قوت در کمال ضعف است پس اگر چه ایدیم که سبب قوی آن کنیم بسبب
 قوت سبب بود فاسد بگوئی آید و بسبب خلقت خافی دفع نمیشود
 و سبب صفت کوی میکند و دفع نمیشود و در کمال غذا را منع
 کنیم با لطیفه و تقیل زیاد کنیم قوت ساقط میشود و اگر غذا بهیم مد
 علت میشود و بکار قوت نیناید به حال علاج آن است که در وقت نوبه
 هر وقت نفس مکرر آب و کلاب بر صورت برشته و در بعضی اجزا در کنند
 و را با انگشت بزنند و تمام بدن را مالید که نوبه باین ترتیب که اول
 از زانو بالا بزنند و بعد از آن از زانو تا زانو و بعد از آن از پشت
 و سینه و سینه و سینه و از بطن ترتیب بخورند و نایب و چنان کنند که نصف
 زمان است را مالید که نصف دیگر بر نفس کالی خود گذارند که کوب
 رود و استراحت کند از جایی که نفوذ است که نوبه از برای این ماده
 به از مالید که نایب قوت و در صندل سفید و جوز بوابا کلاب و عرق بهار

در

طریق الکمال
 علامت است
 غرض

و اگر نباشد عرق بهار میویند و بر پستان چوب باله و لغز زرد
 که شش مکرر بماند او بداند اما علاج دفع ماده مرض باین نحو کنند
 که طرف صبح کشتل ثم کرفس را شیره کشیده با هشت مثقال کلبه چوب
 یا صلب بدیند یا صلب الشب را زنیانه و پنج کاسی از هر یک و شغال
 کلکند آتش به چهار مثقال حوت سینه و صاف نیمه بدیند و قبل از وقت
 نوبه بیک عت اگر دانه کردنی بفرماید باین نحو آب ترب و باین
 علی و علف و آب نیم گرم بخوراند و قی بفرماید و قبل از وقت نوبه بهشت
 ساعت حقه باین دستور بخوراند و بعد شلب را زنیانه پنج کاسی
 الکلی الکس سنا کاسم خط خنجر اصل الوسی از هر یک و شغال
 هفت پستان از هر یک ده دانه ترنجبین طوسی خیا و جبر از هر یک
 ده مثقال شکر سفید و شغال آب حقد زده مثقال کف طاهر مثقال
 و در هفت روز بخورند و هر یک روز در میان بهین دستور حقه نایب
 و در روز حقه قی بفرماید و در روز حقه طرف صبح کلبه چوب
 شیره ثم کرفس با منفع مذکور بدیند و آخر هر روز فا و زهر معدنی و
 مر و لریه و کل داعستانه از هر یک هر دو انگشت بسبب بدیند
 و بعد از نوبه دوم گاه باشد که شیره و بلخی یا تریاق فاروق

لذی به یک بقدر دو دانگ تا نیم شعل توان داد و صاحب جوده الهی
 بخیر دادن فایز بر حیوان نیز کرده است و غذاورین است مرغ و گوشت
 بکمران یک بکره یک آنرا بدین درکت طبعه شیر یا قند و نان
 یا شربت قند غذای صاحب این است را ذکر کرده اند و حقیقت آن
 پاک آنرا شیرین و آب آنرا زین و کاهی نان یا شربت سبب شربت
 میبود آدم و بسیار فیض یا شام و زرده تخم مرغ و تر ملا و باغ و گی
 و مرغ بجز نیز میبود اما آنچه بزرگ صفا باشد نادرالوجود است و مرغ
 رئیس بگوید که این ماده ها را از سبب نیست لکن اعتدال از نوع
 اول صعب تر است بلکه قابل علاج نیست و علتش آنست که در آن
 بدو لونه جنی آید و هر روز بهیت و صفت دیگر آنکه عارض می شود
 مگر بر صاحب آن مزاج عاری پس و اینکه صورت و بدن در اول مرض
 نهایت لاغری میرسد و اگر اینست که در روز چهارم میکشد و بهر
 حال علاج آن است حقنه در در حلقه مذکور شده و اما شیر یا آب
 آنرا ترش هر صبح بدین و تا ابر وقت لونه بخور است که در نوع اول
 مذکور شد چیز اینکه بویایدن چو زین است و با جلیه درین نوع
 نهایت برید باید کرد و بدانکه اگر از حیث مذکور شده مفادات هر یک

عین صدادی

له

بود و از ترکیب آنها باید که انواع و افراد بسیار حاصل می شود که
 ترکیب از دو جنس مختلف می توان شد مثل ترکیب جنط یا بوی و
 ترکیب از نوع یک جنس مثل ترکیب جنط یا بوی و بوی و بوی و بوی
 صروب و انواع ترکیب حاصل می شود مثل وایر با وایر و لازم
 و وایر و لازم و لازم با وایر و لکن اعتدال بر او در حقیقت
 در عدالت نیست مثل آنکه در عجب هرگاه باشد لونه هر روز به
 لونه عجز می آید و هرگاه هر روز وایر و لازم باشد با لونه هر روز
 می آید پس اعتدال در تشخیص بر عیالات چنانکه گذشت و ترکیب
 بر دو نوع می تواند بود یکی آنکه دو ماده مختلف جداگانه در دو محل
 مستقر شده باشد مثل آنکه ماده بجز در جایی و ماده صفراد در جایی
 دیگر باشد و دیگری آنکه دو ماده مختلف باید که مخلوط باشد و مستقر
 شده باشد مثل آنکه خدای از صفراد و خدای از بجز در یک محل
 مستقر شده باشد و تقصیر هر یک از اینها مستعد است چنانکه اگر
 ثانی و مدینه و باغی و باغی می تواند شد و ترکیب و صروب و
 صفت اینها باید که با یک می رسد که از عمده آن بر عیالات آن
 نهایت در هر ترکیب عیالات معالج را باید ترکیب از آنکه در

سبب یاد از سر یکشنبه و چون که ترکیب از مرکبات غلظت مشهور تر از آب
و هر یک معی با هم حاصل اند که کثیر الوقوع اند لهذا اندر باب سبب
اعضات و محال است معقله ذکر میکنم مگر از آنکه معی بعضی غرض
و دیگری سبب است بطور العجب لایعنی غیر حاصل است در صفه از غلظت
بسیار و در اصل عروق و یا خارج عروق متعین شده باشد پس هرگاه
داخل عروق باشد یکروز و نه است لازم است با بغیر از عدالت با بغیر
و بغیر از عدالت صفه او را خارج عروق باشد یکروز و نه و یکروز و نه
میکند و مدت او نه از روز و نه ساعت میکند و بغیر از عدالت
او نه بغیر نیز دارد و با تجلیه بغیر از عدالت صفه او بغیر از عدالت
بغیر و لا شطر العین است که صفه او در داخل عروق یا خارج عروق
متعین شده باشد پس روزی که روز و نه صفه اینست یکروزه یکشنبه با
عدالت او نه بغیر و روزی که روز و نه صفه او با روز و نه یکشنبه با
او نه صفه او ای و یک با عدالت او نه بغیر یک او نه یکشنبه و سه شنبه با
عدالت هر دو و بجز آن افزون تر او نه باشد است و دیگر از اختلاف
اینکه هر یک باشد از صفه او لازم با عدالت بغیر لازم باشد که هر یک
غرض باشد معی اینکه هر یک باشد از صفه او در او و معی لازم پس

清

یک روز نویز میکند با عدالت لازم نصف اوی و یک روز نمیکند و ست لازم از
با عدالت ست لازم بغیر چهارم آنکه در یک باشد از نصف اوی
لازم با بغیر و در هر روز نویز میکند با عدالت نویز بغیر ست لازم
و در و با عدالت لازم نصف اوی و جمیع انواع غیر خالص و غیر
العیب و در سالی بمقدار نیمه آنکه در سبب بمقدار و در سالی بمقدار
از سالی نصف اوی خالص و بغیر خالص و اینها طلاله باشد
چنانکه در الفیضی شرح اسباب عدالت میکند در کاه باشد
یک ال بکته زیرا که اگر سالی بغیر بمقتات هر دو نصف اصف
نمیکند اگر اطفای بمقدرات باشد بغیر نمیکند و در کاه و در سالی
عد خط هر طرف شود هم سالی نه مقدارها نمیکند در کاه باشد
در طول این عرض اصف و اصف از آنجا که مسدود و کبد و کمال اصف
کصد و مسدود دیگر از آنجا که با بلبله بر یک از اینها و رانده
مغفور از عیب الشب خدای بیخ کاخی کا و زبان از هر یک
و و مثقال سیستان ده و دانه شیره تخم خیار و مثقال شربت نیلوفر
سه مثقال بدیند و روز پنجم از نو به باشد بعد از پنجم و روزی
در نو به باشد یا نو به سیکیز باشد سه سوس بدیند از عیب الشب

و غنای و فی صفاوی یا سودای از غنای این است که
 بهیشتی نیز جانی شود علاج اول تبدیل هوا که بهیشتی و بویست
 که در غنای از و با که است و کاغذ و صندل و کلاب و سرکه که بر سینه
 باشد و آب بسیار سرد پاشند و قصد از با سبب است که در از و
 فو که بارد و شل آب غوره و لیمو و ترنج و انار هر یک که باشد که
 بنوشند و اگر در پنجم سینه که در حوضه مذکور سینه که بنوشند
 و اگر در ششم که در سینه اول است و قوی که در از و درین است
 بعد از پنجم بدین و کاغذ و زهر مده و کل و اعصاب و سردارید و
 طبع شیر که در یک و در آنکه تا ششقل باب سبب و آب انار بسیار
 نسبت و غذا از غوره و انار و آتش ساق هر یک که باشد
 قبل از ششم که حیوان و بعد از آن با حیوانه و اگر ضعف غلبه
 حیوانه را قبل از ششم بدین حد سبب و عدالت و صافی
 بتدای خلط این طریقه که مذکور است هرگاه مجموع آنها در نظر داشته
 و بنظر دقیق ملاحظه نماید البته از عده معالجه بر می آید زیرا که
 صفا صفا که به طریقه بود عدد اخلاط را بعد از این می شود ملاحظه
 طریقه که چار و دیگر را رویتیه اینکه در معالجه بتدای دسوی و

علائمات و بیماری

و غنای

و غنای و فی صفاوی یا سودای از غنای این است که
 بهیشتی نیز جانی شود علاج اول تبدیل هوا که بهیشتی و بویست
 که در غنای از و با که است و کاغذ و صندل و کلاب و سرکه که بر سینه
 باشد و آب بسیار سرد پاشند و قصد از با سبب است که در از و
 فو که بارد و شل آب غوره و لیمو و ترنج و انار هر یک که باشد که
 بنوشند و اگر در پنجم سینه که در حوضه مذکور سینه که بنوشند
 و اگر در ششم که در سینه اول است و قوی که در از و درین است
 بعد از پنجم بدین و کاغذ و زهر مده و کل و اعصاب و سردارید و
 طبع شیر که در یک و در آنکه تا ششقل باب سبب و آب انار بسیار
 نسبت و غذا از غوره و انار و آتش ساق هر یک که باشد
 قبل از ششم که حیوان و بعد از آن با حیوانه و اگر ضعف غلبه
 حیوانه را قبل از ششم بدین حد سبب و عدالت و صافی
 بتدای خلط این طریقه که مذکور است هرگاه مجموع آنها در نظر داشته
 و بنظر دقیق ملاحظه نماید البته از عده معالجه بر می آید زیرا که
 صفا صفا که به طریقه بود عدد اخلاط را بعد از این می شود ملاحظه
 طریقه که چار و دیگر را رویتیه اینکه در معالجه بتدای دسوی و

علاج و آب

در ششقل باب سبب و آب انار بسیار

و سوداوی ضد چندان باطنی ندارد و مذهب او علاج بیماری عفونی
 است رکت بسیار است و اکثر بیماریها از اصفاد که در بدن را میگیرد
 در تشخیص آن تب کا حیت و لذت بسیار است با یکدیگر نیز تشخیص
 مرکبات ازین مواد است و با مجله که در جود است بی الرجوع
 عمدات که برای هر یک مذکور شد در نظر بگیرد و حال بعضی با کتب
 مد خط نماید تشخیص در کمال سهولت است و بعد از تشخیص اسباب
 بقیض که در هر یک از بیماریها که نشأت گرفته است احاطه یافت
 که عبارت است از اینکه حرارت غریبا اعضا را محصور می کند و کم
 کند و رطوبات بدن را بخیل بر د و این است از اسباب مختلفه که
 مثل اسباب مستحضره در جلد عالم هم و غیره و باطله که برب
 علیه حرارت معطر و میس بدن شود و از انتقال تبها عفونه هم
 بسیار اتفاق افتد و تابع تبها را برب ورم که از احش بر سیده
 نیز عینا اند و لیکن غالب است که بعد از تبهای عفونه و تبها
 ورمی برسد و کم اتفاق می افتد که ابتدا حرارت در این تب را
 سه مرتبه پیاپی تب است تا اثر حرارت در بدن واقفای رطوبات
 احشانه تب اول تا اثر حرارت ناقص است و اگر رطوبات بدن کمال شود

صفت

به میت تشخیص آن بسیار مشکل است بجهت آنکه مذهب تا اثر حرارت در طرف
 کردن رطوبات واضح نشود و بعد از آن است زیرا که قدر که از رطوبات
 که فائده شده بدل ازنا میتوان رسانید و لیکن این حرارت کردن
 و کمال سهولت مرتبه دوم که حرارت وقت که در رطوبات بدن
 مقوم حرارت است بر طرف شده و رطوبات بدن را بخیل بر د و تشخیص
 آن است بجهت ظاهر که تا حرارت واقفای رطوبات عذشی
 شکل است از برای آنکه حرارت وقت گرفته و رطوبات فائده شده هم
 لیکن حرارت و هم عوض رطوباتی رفته را آوردن مشکل است
 مرتبه سیم که بر تبهای مرتبه شدت یافته و افی تمام رطوبات
 قابل علاج میت بجهت آنکه درین مرتبه ضعف قوت و اعضا در رطوبات
 کمال رسیده و حرارت وقت گرفته و رطوبات میگرد و درین مرتبه بر طرف
 شده رطوبات چند است که از ماده منی ابونی بر سیده بود و بدل
 آنرا رسانیدن محال است مثله که گاه فیه حوائج آتش گرفته باشد
 و جسم فیه بر حزن باشد هر چند روغن بریزد عوض جسم فیه نخواهد شد
 لکن ادوین صورت قابل علاج میت و کم کردن وجود این تب
 و مرتبه اولی هرگاه مسبوق برض میگرد باشد بر مذهب اطباء مشکل است

زیرا که از علامات حیرتی که دلالت بر وجود این است که جوئی و رونق
 و کثرت پدید آید و جوئی و عینیت و اعصابیت که مریض خود را صاحب
 عین اند و هرگاه از اشتغال بیمار عصبه باشد و در ابتدا حکم باقی
 نیز شکل است و بسیار شپش است بر لب لثیم و هرگاه عصبه
 از او راجع است به سیده نیز حکم با یکدیگر بدین شکل است زیرا
 که با وجود تپش و عرق و رم است این است به سیده و چون است
 مبت و اعراض خون و صفی ندارد و حکم بوجوش شکل است و هرگاه
 بر کب شود با تپش و شقیص شکله و جوش ظاهر است و در مرتبه دوم
 شقیص کسان است با عیار رنگه علامات که در جوش و ظهور و از تپش
 و دیگری لاغری مفرط در بدن و از اتقوی علامات این است که در مرتبه
 اولی نیز این علامات است اینست که در از جوشن غذای در کتب
 حرارت اشتداد پیدا میکند و رنگه روی مریض را اواخته میشود و
 این علامات در میان عصبه پنهان و آنچه با سهل وضع میشود بسیار
 بد بود بولی شکل هر چه است و اکثر اینست که درین مرتبه سرفه نیز شنید
 پنهان و کاه است و بسبب سرفه جراحش باشد که از اطفال کوبیده
 و در مرتبه سیم این علامات اوضح است و این میشود و حرارت بسیار
 شد

شدید پدید آید و شقیصه فرو میرود و چشمتها بلندی افتد و پنهان
 و کشیده و معورت لثیم و کشیده و گوشه لثیم و گردن با رنگ
 و صغیر برانده و تمام بدن بهم چسبیده میشود و با شدت ناخنها از
 خشم کندی رسد که کوه و سوسیا بلند شود و شش بهم رسد علی این
 است که با موصوفه هر چند مریض برای طبعی طاقت و ذکرش خارج از مجموع
 رساله است چنانکه شقیص در ابتدا معالجش بعد از موصوفه جوئی
 مذکور شد شکل است هر چند اطباء این زمان شقیص مریض و تفرقه
 بینه مشبهات و استنباط اسباب از علامات معجز را از افرا
 طبابت میداند بلکه منا طبابت خوش اند کفین با اهل دنیا و کثیر
 لباس و چند طبیب کان عطاری است و پس تعلیم و تعلم این علم از رسوم
 متروکه است و نه اطباء را با این علم جو جو و نه مریض را بطبیب علم
 احتیاجیت نهایت چون در جنب دیگر از حیث با اسباب و علامات
 و معالجات ذکر شد بتفصیل لایق این رساله ازین جنبه با ملاحظه است
 بودن مناسب نه بگویند اندک علاج این پر و اعانت و البته از طبیب
 فی الجمله بصیرت بهره و راه معالجه و قش با علاج و یر تنها معتمد
 پس بدانکه علاج این است بر مریض و تطبیق است و پس احتیاج به یقینه

[illegible]

صفحة ١٠٠ من كتاب
تفسير القرآن الكريم

طهارة جوارح

اول ده شقال از بابی شقال نبات و روز چهارم باز ده شقال شیر
و یک شقال نیم نبات و یکله از وی پنج شقال شیر و نیم شقال نبات
را خاضه نایه تا بچل شقال برسد و اگر معدوم چل شقال نکند
بکند از آن بایستد و سه روز روز چل شقال خورد و باز بر نبات
اول کم کند تا بدو شقال و بیاضی دیگر را خاضه نایه تا چل روز
این طایفه را ملوک دارند تا حدیکه از خوردن آن شوند و اگر
در وی کافور را با شیر میل نمایند شاید که بپراورد و یا احتیاج باشد
و هرگاه بایستد قی از زنجبلی خلط باشد خوردن شیر نبات
سنت بپراورد و به علاج نایه و غذا نماند جو با غیره تا فایده نکند
و کاه نماند جو را با جوش بدهند و نان کنند نم نیز میتوان دوا کرد
سید و هند وانه و انار سیوس و سیب شیرین رسیده و اسهال
تازه بسیار شست و طویف شام گوشت بره و بزغله و دانه تاز
و سرخ بچ و خوش بچ بهر گونه سرخین رغبت نماید بدون روغن
و کله با جیره نیز نبات دارند و آب برده تر سنگنت چنانکه ممکن
را و یا جوش خوشی هم دوزند که آب در آن حوالی بسیار نایه
و از مسودای رطبه و خوش لوی شل سیب و بهر دکل به در اطراف

مستقر

چیده و برگ بید بسیار ریخته باشند و دخت خواب بسیار بیدار
 باید که از آن بانه و بیدار شدن کل نخفته و کل بیدار
 ناخت و صندل و جند و کافور و گلاب آب کشیده بسیار
 بالند و هر روز اگر ضعف باشد و در میان تمام رقیق است
 و حمام باید معتدل باشد و رقیق عرق کند و حمام در میان
 آب نیم گرم بپوشند و از حمام که پروان آید تا می برد از این رقیق
 با دام و اگر نباشد بروغن کند و خوب کند و بیدار از آن غذا خورد
 و دیگر باید که از هم و غم و غضب و کسب و شکی و حرکت مفرا و
 خشک افزاید و هر زمانه که از آنکه او را خوش می آید و سبب فرج و نجات
 طبع می شود و نه مشغول باشد مثل جماعت طرفا در باب طرب و شادی
 خوش او که زود زود باید که خوانند که از آن رقیق با دام بپزد
 انجیر باشد مثل شانه و غیره آن و شکر و آب و گلاب و
 با طبعه انجیر بپزد و این رقیق با نه باید که همیشه باشد و از آنکه
 تنفر باشد و بیدار زود و ربا نه اینست بپزد از علاج است و بقی
 این است با بقی و در می و صطبر جمع شده باشد و صطبر و بیدار
 و در رقیق و قلیل آن که شد نهایت جرئت نیست و نه زیاد کند

و یا

و سایر اعصاب که اکثر اوقات با دق می باشد مثل سرفه و سعال و غیره
 مراعات جانب آنها نیز لذت است چنانکه اگر سرفه شد باید با نه
 الشیر با دق و خشکاش که صفت آن در سرفه گذشت بدینند با نه
 خشکاش با شیر الاغ بدینند و اگر با علامت نزله باشد چنانکه
 در نوع اول سرفه گذشت علاج به آن کوکبه مذکور است نمایند
 و اگر عصبه حرارت بر مزاج شش باشد و آن در سرفه مذکور است
 به آن فو علاج کنند و سوا می آید تقیه و صندل و پرتو پرتو
 آورند و اگر اسهال با دق باشد شیر الاغ مناسب است و بقی
 آن ما الشیر باید و او و غلاب و سبالی که با دق می باشد
 صفر اولست اگر باشد اثر هر باشد سفوف الطین بدینند
 در زحیر که نش به آن تفصیل بدینند و دق با شیر قلیل با نه
 حقه بود و در ب بر شری با شربت مورد و بقی با نه و حرارت و
 حب با شیر کافور و اسهال مناسب است صفت دق با شیر قلیل
 اینست کل سرخ سه مثقال نیم حاض بود و در صغیر عسل است و از
 هر یک و مثقال با شیر کل از من که کافور زرد است با دانه زرد
 یک مثقال نیم اجزاء را او بید و نه وخته با گلاب برشته و دق با نه

صفت

شربت

صالحه

شربت شربت میقال با شیر دمی مذکوره یا شربت مورد یا شیر
 یا شیر را بجز اسهال جو او را با جید اند که بود له با شربت
 شربت مورد است که مورد و شربت میقال نیم کوب کرده بپوشند
 و صاف کنند و با صند و پنجه میقال قند سفید بقرام او ریزند از
 بعد از قوام هر شربت جدا شود و اضافه نمایند هر شربت
 از سه شربت یا پنج شربت با شیر که خورد بود له و لعاب ببدان بود
 و له و قوی طبع شیر قافض و صفت جلد شیر کافری است که خورد
 مقشر که کاسی نفع خیر نفع کند و ورق کل سرخ از هر شربت
 نیم شمش سفید میقال جدا می کنند سفید سوخته است از هر
 و شربت کافور میقال با لعاب بر نقطه بعد از کوفتن و خفتن
 بعد از خوردن حب زنده و زنج دانه داده دانه با شیر دمی مذکوره یا
 یا شیر میل نمایند و درین است و بهای خلط که می خورد که اسهال
 و ورام دست و پا و صورت و شکم می خورد و هرگاه او ویرقا سفید
 می خورد ویت یا ویت می کند و لند احتیاجیم بدو ایکه مادی را
 وضع میکند و شربت طبع می خورد و شربت زبانه نو و آنچه این
 علامات مذکوره در او باشد امنیت رفو نه چنانچه شربت
 و رة

و ورق کل سرخ میقال پوست بیرون پسته نیم کشید از هر شربت
 اجزاء را نرم گوید و سفوف سازند و و روت و حبت میقال او
 با کلاب بپوشند و اگر کروزنه و کروزنه تا سه روزه به بند هم شربت
 پس از آن اسهال که به پنج لیم و از داندن قافضات شربت
 شربت می کند و این سفوف که از شربت کبی از آبانی خیر است و فقیر
 از اسهال سفوف سده موسوم کرده علاج کرده ام و با جلد و کنگنه است
 که بابت و پنج هر روز باشد و این سفوف نیز نه و جلد اطفال
 ادعای انحصار در این سفوف میتوان کردند است نیز و
 شربت این بر آب با بلبل است و در کس خاکیه بپاشند
 برای امنیت خاطر درین راه راه علاج است و ق را و اخلاق این
 با صابون بپزند و خلط بپزند و اگر غریبی طبیب هم بکند بر هر آب
 و خطه آن سطح و اگر صفت شود با یکدیگر و صابون باید فی الجمله
 داشته باشد و خطای فاحش کند من الاستفاده فی کل الماسور
 او و ام قبول چونکه از مجموع افراد او را می بیند این را است
 مذکوره ای از آنکه کثیر الوقوع و شیفن و علاج آنها بدون حضور
 طبیب میرسد پرداخت شری دانای کوچک بسیار است و این خبر

اصلاحه

که در طبع هر بدن بهم میرسد و گاه باشد که در میان آنها دانه های بزرگ تر
 باشد و چندان و فزونی در گوشت نباشد و خارش بسیار پیدا کرده اکثر
 اینست که مجموع یکدیگر بروز میکند بسیار یا خون صفراوی است یا
 مایل بود که آن نیز طبع است مخلوط با صفرا و علت دومی شدت
 مرضی است و شدت خارش و نوزش و حرارت مثل اینکه در روز فکوره
 می باشد و شدت خارش و حرارت مثل اینکه در روز فکوره
 دومی که شدت باشد و علت آن که بسیار تر از آنکه در دفع شود است
 بعضی باشد و حوزون است و این با شتر خشت و گاه هر یک از نقطه با
 سبکی است و نیزه غلبه و جاکش با سبکی است و با نیزه هم حرفه با آنکه او
 بخار را در تمام بدن پراکنده و زرد الوی خشک پانزده سال
 بخت شد و آب صاف از آب شیر خشک و به تنه او نشسته و حوزون
 و دغ هم ناهفت و غذا از کثرت شیری و روغن نمایند و گوشت را
 تازه نیست و با نیزه غلبه و خونی و جگر و پنهانی است و علت آن
 حوزو و لیمو و تر و زنگ بسیار مناسب است و گاه هر دو خیار دهند و آن
 و اگر چه و اگر زرد و که دو اسفنج نافع و دیگر آب نیم گرم بر بدن
 ریختن و بدن را با بسوس که هم و تخم خربزه کوفته شستن بسیار نافع و

و

و گاه بدو روغن گل سرخ بر بدن مالیدن بسیار مفید و مالیدن آن
 هم نافع است و علامات بقرآن است که رنگدانه و انداختن آن بر خیز
 مایل نیست و ظهور می باشد در شب شدت و حرارت و کثرت
 دومی باشد و در غیرینست علاج حوزون کفک و سبکی است
 اطراف صغیر با یا ریج فیکر او قهقهه و حوزون اطراف صغیر در دوی
 نیز نافع است و مکرر حمام دوشن و آب نیم گرم بدین استن و مالیدن
 آب کهن و سرکه و اگر چه بر بدن درین نوع از حوزو جرات است
 و بر بدن نوع کز نوع اول باید بود و **صل** و هم حار است و در
 شکل و سبب آن خونهای مخلوط بر طبع است و علامت آن نوع اول
 شری در همه اندام و اندام و غذا و حوزون سبکی است و در
 بسیار ناهفت و غذا از کثرت شیری و روغن نمایند و گوشت را
 با سفید و هم سرخ مخلوط نموده و خاوند نماید و بعد از آنکه جمع شود در شید
 و آن اینست که سر را بکشد باید که منقبضات استخوان نماید و
 منقبضات اینهاست بر نقطه با آب وین ضا و نماید که مایل تر است
 و سکن و منقبضات است ضا و دیگر کنند را بخاوند و خاوند نماید و سبکی
 خاوند نماید و اگر شست باشد نفع است ایضا خیز را به را بقیه و با

و

آن اینست که با اعتدال و حساب الفاس و روغن کا و جوب کند و
 سادی او و به عمل بقوام آورده برشته قدر شربت کینقال نیم
 و در بعضی نسخ این مقدار نصف یکی از اینها اضافه شده و این ترکیب
 بقوی بدتر از زهر پاک میکند و دیگر ترکیب از زهر صفت آن اینست
 جطینا ناز را و نخل طویل حب الفاس و سبزه برابرا قرار
 علی بقوام آورده برشته قدر شربت کینقال دیگر این ترکیب که در دفع
 سقا و دست سیم غطیم الفاس است بر یک سداب خشک ده مثقال نخل کوه
 یک مثقال نخل طعم یک مثقال انجیر کوبیده بقدر یک افرا را قهیر کند
 قدر شربت تا هفت مثقال و بعضی درین ترکیب نمرس ترنج یک مثقال
 اضافه کرده اند اما ندیده ام الفاس در سیم شرب و به و عذو عین
 که آب گرم و روغن کا و آله کوبش در جوشانیده باشند و آب کین
 و عمل و بویه بنوشند و مکرر قی کنند و بویه از آن شیر و روغن کا و مکرر بنوشند
 و اگر جوارت سیم و کرات و تسکین مفرغ و خشکی و آن باشد صندل و
 کا و زهر پستان چوبه حل غلبت آب خیار و کا و جوب کا و سنی کشنده
 هر یک باشد با لند و روغن تخم کدو و آب بر نقطه ناما و شیر و زهر کا و
 پاشند و از میوه خیار و جند و آنه و آلو و نارین و از بقول کا و جوب

و بعضی

و اسفنج کند و بدیند و اگر آه بر عدت سیم از چوبی اعضا و سدی بن
 و عرق سرد و جوب بسیار و سکنجرت و پاخته بر شود بر سداب
 بخوراند و حلیث یا شیر و جند بیدسته بر پیش منور و زهر پستان چوب
 یا لند و غذا بخورد آب یا کباب از کشت کبوتر و مرغ یا او و به جوب
 و عذو و یک در عذو و سلق سیم کدورت بقدر از اینها بر بند و اگر در کدورت
 بر اند که سکنجرت و اجناسی طبع سرد هفت نماند سکنجرت یک مثقال الفاس
 و صندل زهر یک و مثقال حدیث یک سکنجرت از هر یک یک مثقال نخل کوه
 و اگر نارسد روغن بادام تلخ و اگر غشی و عرق سرد و سوسن و سیر
 اعراضی یا خوشی بهر یک که آب مکرر بصورت او بریزند و سداب و کدورت
 یا لند و کینه از ترکیبات در ابتدا اند و کدورت هر چه بود در طبعش بریزند
 و اگر اسهال و عجز زیاد باشد حقه کنند و ترکیبات مذکوره را با
 مرغ تازه و آب بر ویب و رب بر و ب عذو به چند و چون آید
 از او و به سیم شوره است و کرمه آن بخورند و سداب است بکند
 ایضون و امثال آن مثل مالوره و شوکان و زهر البیج و سرت سیم
 اعضا و فاش بدن و سوسن و دست و پا و کپش سرد و اگر چشم
 و کدورت کلو و سکنجرت زان و بکود افاد و حشما و سکنجرت و

است و چون بجز عرق سرد و خشک اعضا و خواص سنگین با فراطراف رسیده
 ندارد و بدین ایقون خورده را هرگاه بخاراند و بمویند بوی ایقون
 علاج اولیای قی که مصیبت مذکوره و هم تا بهر نحو است که در صفا
 شکر که مذکور است و آنچه با ایقون خصوصیت دارد که بقیه با استیق
 و دیگر حلیت جذبه است فلفل اهل اجزاء را برابر با هم بر آب جمیع اقسام
 آورده بپزند و قدر شربت شکر در یک سر و دیگر سر که صفت
 و افستین با روغن کل سرخ و اگر قدر ایقون که خورده شده سوی
 آن جذبه است بجز در دفع صفت آن میکند و بوییدن جذبه است و صفت
 و در میان آب گرم نشاندن و مودر اکر و اشتقاق و آب گوشت را
 خوراندن لازم است و سموم بهر صورت باشد خصوصاً ایقون خورده را
 نگذارد که بگوای بقدر اصاصع مقدسه بزرگه فرد را تا کف
 کشد بد آنکه در زگر یک از حشرات باید که باله از موضع را حکم بپزند
 و دوم نیز اشتر که ناشتا باشد بروغن کل سرخ معطر کرده باشد بکند
 و آب و هم را بمید از نه و بعد از آن زراوند طویل نماید و دیگر موضع
 گردیده را حجامت کند که آنکه پیش از نه و اگر موضع را زلو بمید از نه هم
 نهفت و اگر مده را حفر باشد بر موضع گردیده بگذارد و شیر برادر زنی

تا شربت بپزند و مده چسبیده است که اندامند و چون شربت بپزند
 و مده بپزند عسل است و در بعضی حیوانات ستر شکر
 از انواع مار و غیره بریدن آن عضو اگر هنوز نیم تنهای بدن رسیده
 باشد آن عضو همان القطع باشد قطع کردن لازم است کم بدین کار
 و عسل گردیدن را آن است که از موضع گردیده اول چون بر بدن
 می آید و بعد از آن هر که مژد آب و سرخ در موضع می پاشد و بعد از
 بزنی که عوزان و در هر شکست مرده و در آن وقت که عسل بپزند
 و بدن گرم می شود عرق سردی آید و رنگش و بوییدن و شکر
 و قهقهه او می شود هر چند را از انواع باشد و در علاج با یکدیگر
 نمی آید و در نهایت از صفا که شکر است و در هر انواع است
 اول آنکه در صفا که شکر است هر حیوان صاحب سر و زنده و تمام فله
 اعظم اوید را بکند است و آنچه خاص پادشاه است که شکر است و اگر سنگ
 حوضی را شکاف بر موضع گردیده که از نه و جرب نیم نماید و چون زنده
 کند لا اقل یک ل بر او نه شده تا به یکبار نه و است و بعد از آن زنده
 سال است و البته اندوختن در میان شیر بسیار نهفت گردیده
 عسل عسلش و در شربت است و در حال غنق بهر نه و کار بر می آید

در این کتاب
 که نوشته شده
 در این کتاب
 که نوشته شده
 در این کتاب
 که نوشته شده

سخت و گاهی شدت حرارت پدید آید و بابت که چنانچه اعضا و غشای درون
 سرد عارض شود و صفت درم کند و معقد پروان آید و اعضا سرد شود
 و علاج بدستور معالجات شد که است بهمان تفصیل و آنچه خاص است
 مرئی را بوضع گردیده باشد ایضا و از فضل با سرکه و سوسن را شکم
 بشکافند و گرم خاد نمایند و دیگر گرم بویژه را گوشت و کچالو خاد نمایند
 فاروق نیز مناسب و تریاق هر خاص است و است اینست پوست پیچ
 افشیدن زرد و منطویل و مدح طحقوق اجزاء را برابر بر عمل
 همچون سازند و در شربت چهار دانگ و خورون برفام گویند بسیار
 نافع و عقرب گردیده را از زهر صفقات اجتناب لازم است گردیدن
 ریتا و عکیمت از گردیدن انواع ریتا و بعضی از انواع عکیمت
 در سمیت دارد و هم موضع گردیده و در سده و فاشی بدن و بعضی
 بهیچ بدن در آمدن شکم و عرق مغز و عرق و در در و سر و زردی
 و ایم و در بعضی رفات منی از اخیل و فوج با دوز معقد و منطاب
 عظیم و حوائج بسیار سبب بر سره عدویش بدستور معالجات شد که است
 و آنچه خاص است و است نشستن در آب گرم است مخصوص در حمام کوفی اهل
 و ج را سکن کند و نه چند روز حمام مکرر نفع است و بعد از سکون و ج

مرغ

موضع گردیده را بابت که بسیار گرم نشود و بعد از آن فالتو و ج
 و آب و کله و سرکی و کله را به سبب گرم خاد نمایند و شربت
 نیز تریاق خاص است که بدن زهرا و علامتی درم است و مرغ
 موضع گردیده عدویش بعد از معالجات شد که است که از گردیدن و مانع
 کل را رسانی است با سرکه و چمن کل و است بابت عود و خاد و سرکه
 کما و درین آب پنج بر موضع گردیده مکرر و اگر موضع گردیده را در آب
 بسیار گرم بگذرانند و با فضل نخل با آب پنج نمایند سکن و ج
 سکنه و حقیق در سکن و ج عقرب گردیده و زهرا گردیده و لیدن
 جبه و از خطه را بجزیه کرده ام و در و ج شدید زهرا گردیده و خوان
 یکدم مرز بوی و سه درم کشیز خشک نفع است و استعمال شیف
 ابیض و معقد از پنج سکن و ج است و اگر و ج شدید بطل شد
 قصد نفع است و علاج بسیار بود بطریق است که در معالجات شد
 مذکور شد در همین مذکورات نیز کافیت نیست چنانچه این چهار
 اشهر حیوانات سر انداخته بزرگ داده علاج آنها را جداگانه
 ذکر نموده و الا اعتنا و کمال در اینها بر همان است که کلیه مذکور شد
 و ذکر او و در حشرات سوزید را بکریانند بسیار این مقام است

مرغ

مرغ

کما چنی ایریشتم موعض علی سفید بشاد و منفقال بحون
 بحیه مهر سیدان فرزند و پدر نظر باشد و بخت رسیده است و سیم چون
 کونوی پاشه جیون نوزاد گرفته است اینت بهین سرف کیه ایزد
 سقنقور رزبه کا و درو بخ روز دین پیخته نقل سفید باد و فرزند
 او و می چون که هر روز در نماز کفیل بخوزه ترشی و آب نخورند
 و تا سه روز ازین بخورند که نامی او پاک شود و اگر سقنقور نباشد
 شغال حصیه الشب در آن کند و باید که شرب و عایق را از کعبه بگذراند
 تا سه روز هر روزی کفیل را با کفیل و نیم عمل بخورند سبب
 صفت دوا و دیگر کار کشدن فرزند از جانب زن باشد یا بستنی
 یاری کند و در حقیقت پدر نظرات و از جوبات حکیم عواد الدین آ
 و خواجی بیار و در دایم باب نوشته اند اما طریقه بعضی آن است
 که یک کج که شیر خورده و بانه پوست بکشد و نموی که از همه اعضا او پوست
 کشته شود و بعد از آن احتیای پرون کرده در وی که انداخته و بخورند
 بعضی می شود و باب یک آن شود پس در آن آب بکیار کشی می کنند
 و سمن و سبب و کج بریزند و بخورند که که کشم و آب را حصب کش
 پس کشم را بعد از ده و اگر با سمن آن چیز را نداده باشد که آب کشیده

از کینه هم جدا کند و یکدانه مرغ جوان را که سیاه باشد به دست گرفته
در پیش آن مرغ سیاه بریزد چندان میگردند که آن مرغ هر چند را
بخورد و بعد از آن مرغ را بکشد و یک بکشد و یک روزی هر روز آن
گلاب را بخورند و می باید که آن گلاب بسیار بریان نشود و هر صبح
اول و بعد از سه وعده آن باید خورد و شود و چندی بعد از آن گلاب مذکور
از روز خوردن نشود و چند روز پیش از آن گلاب خوردن و چند روز بعد
باید هرگز خورد و از خوردن گلاب میجوئی چیز دیگر نگیرد و از سبزی
و ترشی و ماست اجتناب باید کرد و خوردن از آن گلاب بخورده
باشند ساعت خوشی صبح کند بعد از آن سه روز صبر کند تا رطوبت
کند و آن مرغ را در جوی تاریک به بندند و در خوردن نکند و باید
بدو روز یک راب با مرغ دهند هر چند آب کمر دهند بهتر است
خاک و در سنگ حله بداند که لبر است یا هر جزئی را با شیر تر کند
اگر آب فرو رو لبر است اگر در روی آب البسته هر جزئی فروغ
و دیگر آب استی راست بزرگ تر از لیستان آب باند لبر است
فروغ و دیگر زن شیر در روی آیت بدوند آن هم در لیست لبر است
اگر زن بخواهد عیسی باشد بخورده است اگر لبر است فروغ دیگر را در آن لعل

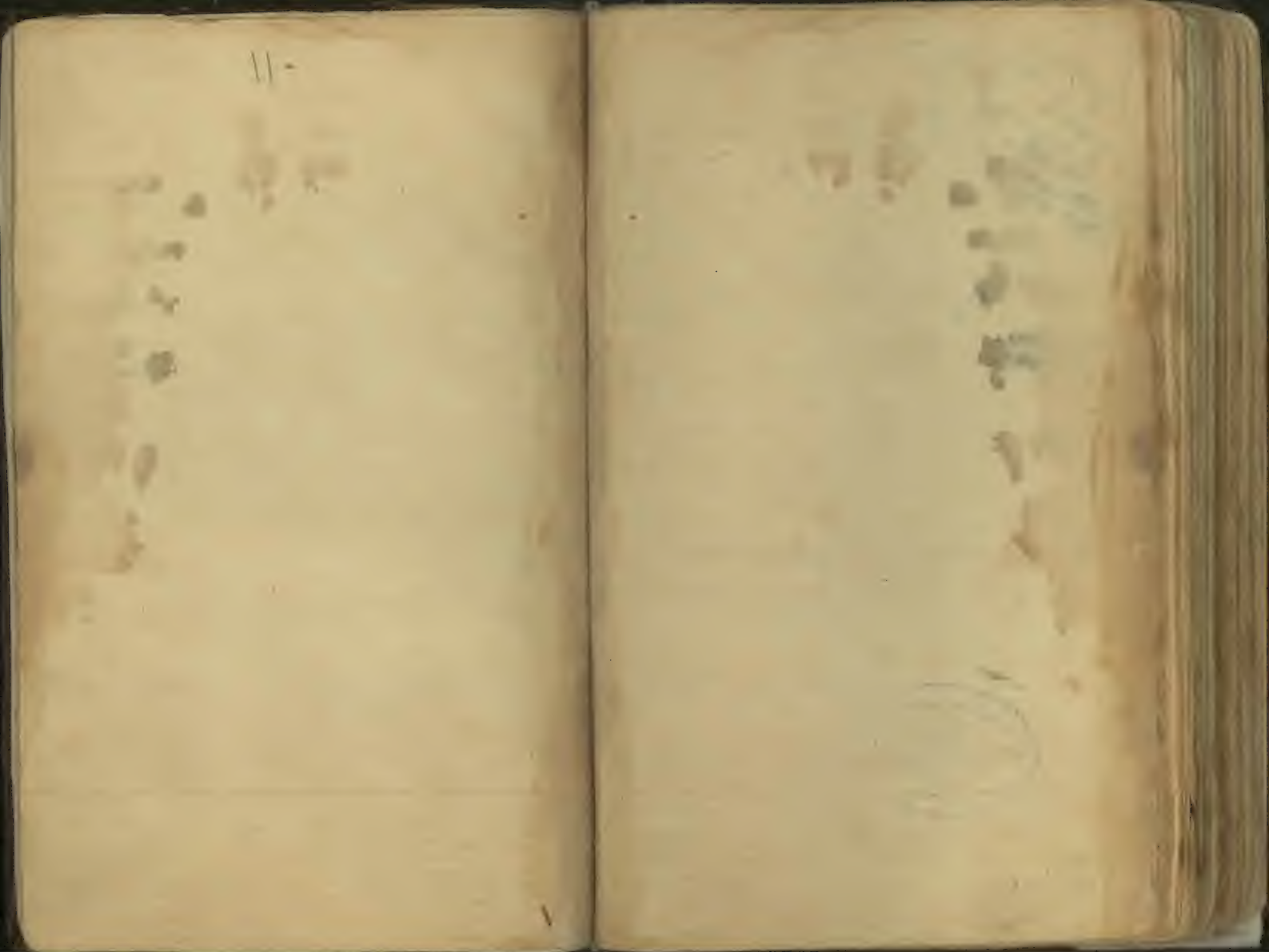
عبدالله بن ابي طالب
مؤلفه و مؤلفه و مؤلفه
با این کتاب و مؤلفه و مؤلفه
که این کتاب و مؤلفه و مؤلفه
مؤلفه و مؤلفه و مؤلفه
مؤلفه و مؤلفه و مؤلفه
مؤلفه و مؤلفه و مؤلفه
مؤلفه و مؤلفه و مؤلفه

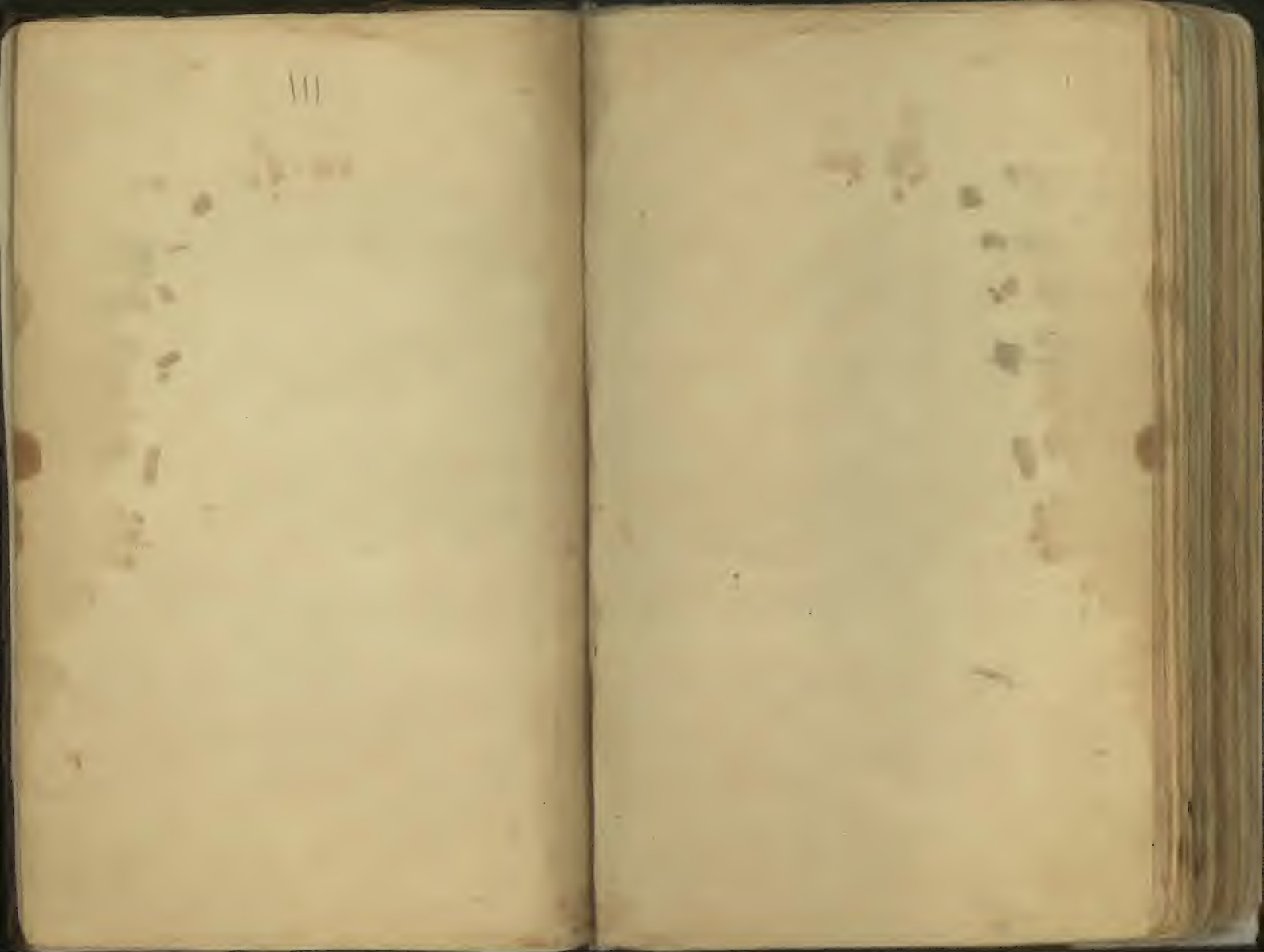
چشم دهر و نیز زن نغز اید بوی تازه اش بوم را بگریزاند **چشم دهر**
 در بر دهر از تیره رعد و برق بر سر سنگ سپید رخسار و طالعون وجه و جگر
 و غیب ترا سفید است و قوت باه و روشنی چشم دهر و آنکه در دهر می باشد پادشاه
 و آن کرم و خشکست در بر دهر اول **سحق** چقدر سر و خشکست در بر دهر اول
 آتش کرم و خشکست بهین **پایه** کرم و برشت در بر دهر اول بر و درشت
 بهم ایستاده سر دراز کنه شقاق و دراز جفن را سفید است و چون بختی می آید
 کنه چشم کنه قوت باه و منی را در برشت سوخت کرم و خشکست در بر دهر دوم خورده
 و بر پد پشته و خورده تا یک چشم بر دهر پد جواب آرد و دایره و ترس دل و ذوق
 و امتداد اراضی هم را بر دهر و دایره پیر **کنه** چشم شکوفه کرم در بر دهر دوم و ترس
 شکوفه معدومست و بستاند بستاند را بر کشت **بخت** و آن محمد است
 و آنکه بخورده اش سیاه و یا سرخ فیه البت است و خورده و چون سفید بود سر و خشکست
 در بر دهر دوم اوج جگر و ارضای و ترس و درشتی خورده سفید است و فقه دان
 و تار یک چشم و ملازم آرد و در دهر پد و در دهر پد و در دهر پد و در دهر پد
 و اوج جگر و سر و دهر پد و در دهر پد و در دهر پد و در دهر پد
 خشکست در بر دهر دوم و در دهر پد و در دهر پد و در دهر پد
 خورده کرم و خشکست در بر دهر دوم و در دهر پد و در دهر پد و در دهر پد
 خورده و در دهر پد و در دهر پد و در دهر پد و در دهر پد
 خورده و در دهر پد و در دهر پد و در دهر پد و در دهر پد

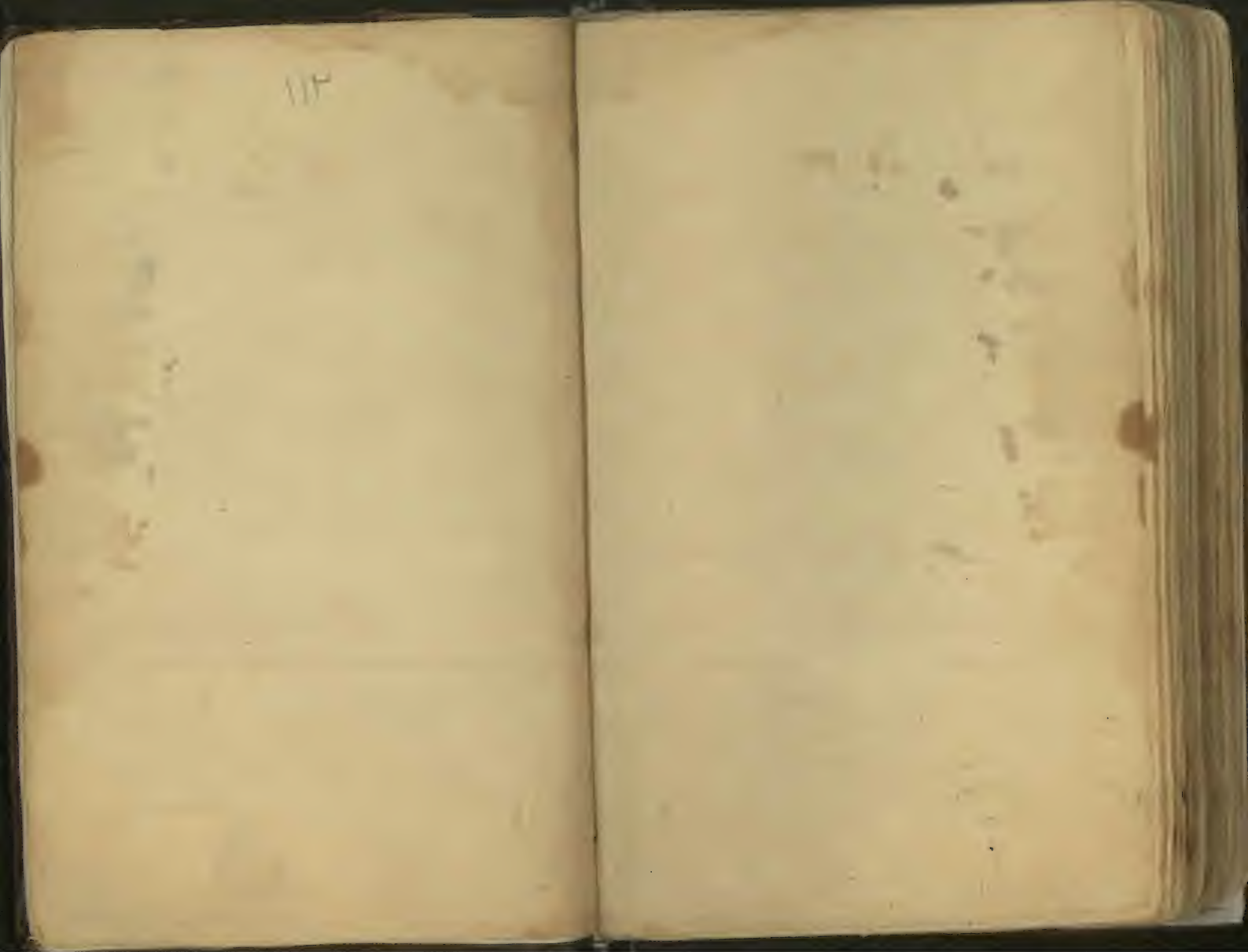
نضاع

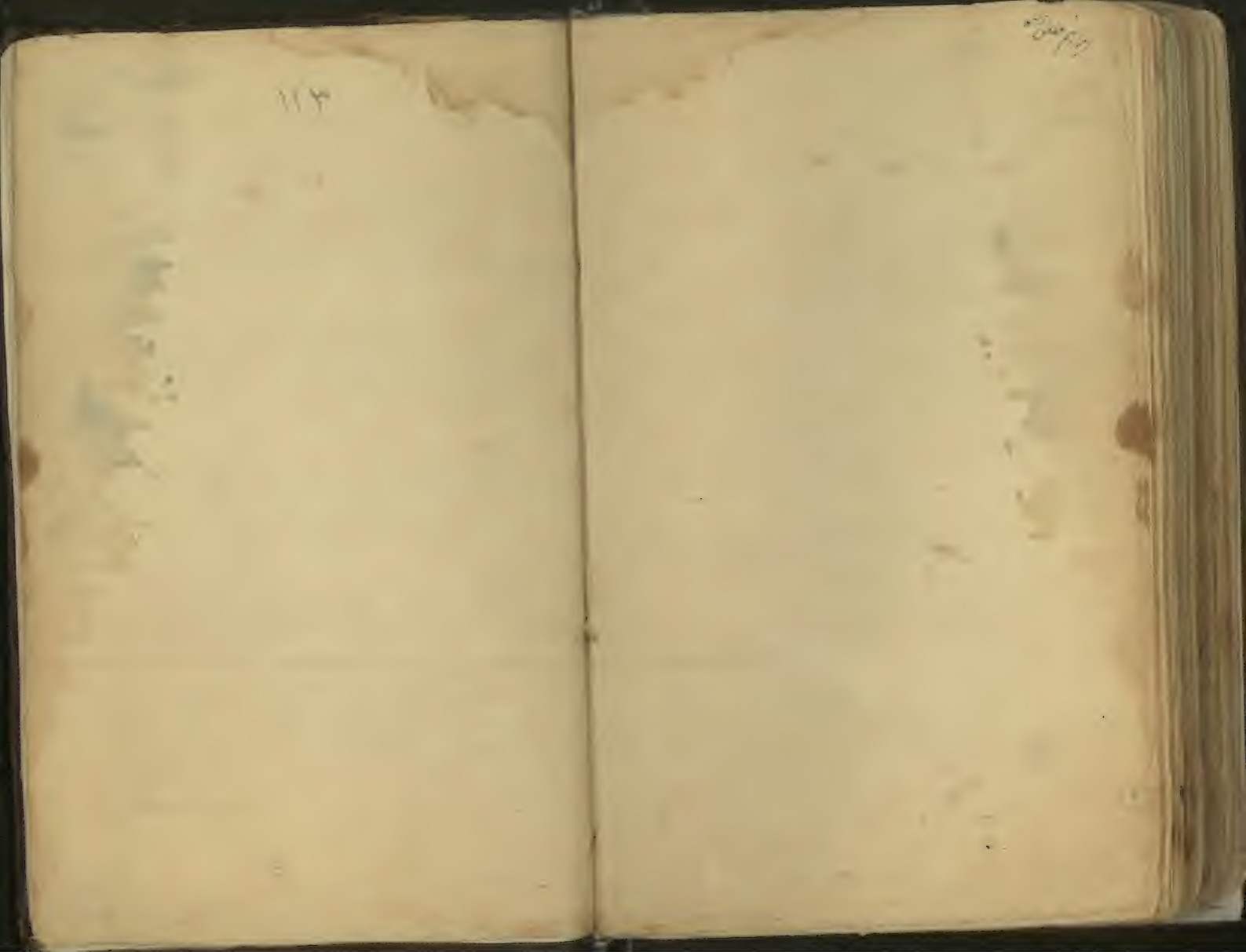
مدد و نشت از دم خشک بدرج دوم قدم از زمین در راجه و وقت سحر در آن
 بخوابد و بر کمرش از بلایست البی شود و عصاره اش را بر کمرش بزند و در روز و در شب
 بخوابد و در کار با او در خدمت میسر آید تا آنکه ناخوشی او سورت کند و خشک شود و در دم
 با دو پیچ شکر و قوت سحر در کار امضیت بند با کانی حوا و بستن با پشه
 سرد و خشک بدرج دوم بستن آن در حاره و لغزش صفرا و حرارت سحر را
 مستقیم در آبش بر قان و حقیق را دفع کند و حوا را طر حسی و قی خواند
 سرد است و خشک بدرج اول یا سحر با لایق و گرم و زهر آورنده و بر جی
 و در دهنه آن را بخوابد تا آنکه سحر دو تر است بدرج اول و یک در یک
 بر کمرش خشک بر روی زمین رود و خوشی بر ستون و کلاش بر زدن و جود
 اسکان کون باشد اما حاره و جود در دهنه و قوا و جاحات و صرع و وضع زهر
 افی را امضیت از زمین سورت و در غایت سرخ جو و بر سانی نشان
 سیاه جو و او را الشب عرق الش و وضع زهر را امضیت و اگر از زدن
 حوا بخوابد بر کمر بخوابد و اگر البی نبوده از آن بخوابد که مرده او و حوا
 کند حوا و در دهنه کبریت بوی تیز دارد و در دهنه آورنده حوا و ام را
 امضیت با کمر است بدرج دوم پیچ شکر و در دم پیچ شکر و در دهنه کبریت
 گرم و خشک بدرج دوم پیچ شکر و الشب و الشب را امضیت

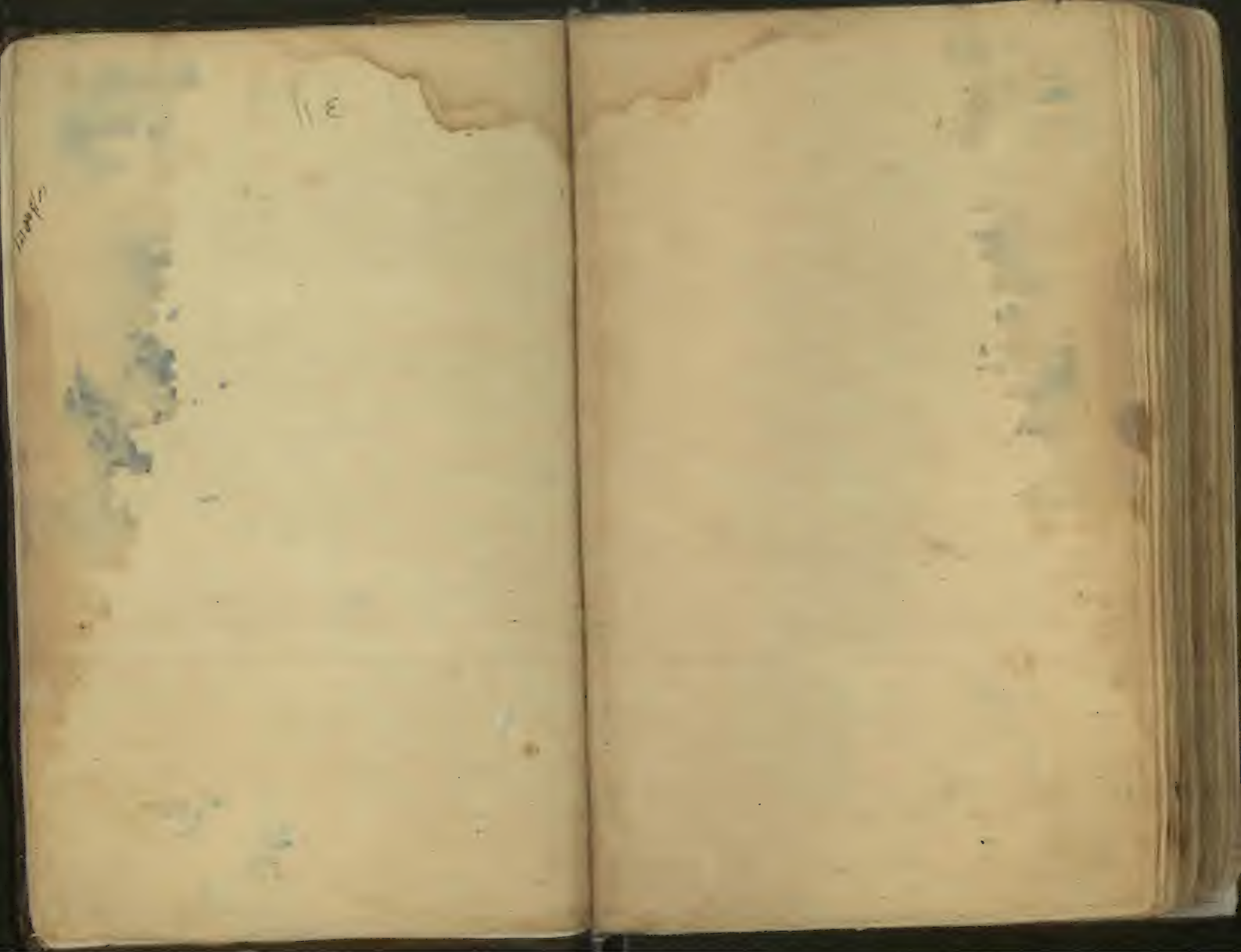












1777
 1778
 1779
 1780
 1781

וְהָיָה כִּי יֵרָאֶה הַבְּנֵי יִשְׂרָאֵל אֶת-עֲוֹן מִצְרָיִם
 וְהָיוּ עֲבוֹדֵי בְּנֵי מִצְרָיִם וְהָיוּ עֲבוֹדֵי
 מִצְרָיִם וְהָיוּ עֲבוֹדֵי מִצְרָיִם וְהָיוּ עֲבוֹדֵי

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or name, appearing as "Amir" or "Amir Khan".

(Faint handwritten notes in Hebrew script)

2.
10-4-18

